تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

حكمت هاى علوى

ترجمه و شرح ١١٠ حكمت از سخنان حضرت على عليه السلام

نويسنده: جواد محدّثى

## مقدمه

بسم اللَّه الرحمن الرحيم

تشنگى دل و جان ما را معارف اهل بيت: سيراب مى كند.

گنجينه پايان ناپذير كلمات ائمّه، از سرمايه هاى عظيم و ماندگارى است كه به همّت عالمان بزرگ و راويان گوهرشناس، ثبت و ضبط و ذخيره سازى شده است و ما اينك پس از قرنها كه از دوران آن اولياى الهى مى گذرد، توفيق بهره بردن از آن را داريم.

در اين ميان، سخنان امير بيان و خورشيد حكمت و هدايت و پيشواى عدالت، حضرت على اميرمؤمنان عليه‌السلام از درخشندگى و بلاغت و جلوه خاصّى برخوردار است و بسيارى از بزرگان دانش و ادب، در طول اين چهارده قرن، از چشمه زلال حكمت هاى علوى سيراب شده اند و به انتقال آن جرعه هاى جان بخش به كام تشنگان معارف پرداخته اند.

سخنان امام على عليه‌السلام آن چنان عميق، زيبا، كاربردى و فصيح است كه چشم دل را مبهوت مى سازد. گويا آن حضرت، ناظر به همه ادوار و به تناسب همه مخاطبان و دردها و نيازها، راه حل و درمان ارائه فرموده است. از اين رو كلمات حضرتش دلنشين و روح پرور و مايه عبرت و سرمشق زندگى است.

بارى... آنچه پيش رو داريد، قطره اى از آن اقيانوس بى كران است. گهرهايى برگرفته از كلمات قصار آن پيشواى جاودانه، از كتاب غررالحكم است كه با ترجمه و توضيحى مختصر، تقديم مى شود. دسته گلى است معطّر، از بوستان باطراوت و هميشه سرسبز و خوشبوى معارف علوى.

سعى شده است كلماتى برگزيده شود كه بيشتر حالت كاربردى و نقش آفرينى در رفتار روزمرّه و صحنه هاى زندگيمان داشته باشد، با توضيحاتى روان و خودمانى، كه بيشتر و بهتر بتواند با مخاطبان و خوانندگان، رابطه برقرار سازد.

سال امام اميرالمؤمنين عليه‌السلام است و توجّهى بيشتر به ساحت والاى آن امام و بهره ورى از تعاليم و وصاياى او، وظيفه همگانى و هميشگى ماست.

باشد كه فروغ كلام مولا، زواياى تاريك زندگى ها و دلهايمان را روشن سازد و در سايه سار رهنمودهاى حضرتش، راه را روشن تر ببينيم و هدف زندگى را از ياد نبريم... چنين باد.

جواد محدّثى

خرداد ١٣٧٩

## همدلى با اهل بيت

امام على عليه‌السلام فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ اخْتارَ لَنا شيعَةً يَنْصُرُونَنا وَ يَفْرَحُونَ بِفَرَحِنا وَ يَحْزَنُونَ لِحُزْنِن.»

خداوند، براى ما شيعيان و پيروانى برگزيده است كه ما را يارى مى كنند، با خوشحالى ما خوشحال مى شوند و در اندوه و غم ما، محزون مى گردند.

غررالحكم ج٢ ص٥٤٩

آنچه در عمل، انسان را به تبعيت و پيروى مى كشد، كشش و محبت قلبى و عامل درونى است.

اهل بيت رسول خدا برگزيده ترين انسانهايند. همدلى آنان، به همراهى كشيده مى شود و محبت، اگر ريشه دار و راستين باشد، اطاعت را به دنبال مى آورد.

برخوردارى از اين نعمت، شكرانه دارد.

حفاظت و نگهدارى آن نيز، رسالتى ديگر است، پروراندن نسلى على دوست و حسين خواه و علاقه مند به اهل بيت؛ وظيفه هر خانواده و پدر و مادر و مربى و معلمى است كه غيرت شيعى، عشق به اهل بيت پيامبر دارد.

ايام عاشور، موسم شكفتن و روييدن و ميوه دادن نهال محبت در سرزمين دلهاست. ائمه در اين ايام، اندوهگين و سوگوار بودند. با شركت كردن در محافل حسينى، اين نهال محبت را آبيارى كنيم و به بهره ورى برسانيم.

اشك هايى كه در ماتم سالار شهيدان ريخته مى شود، آبيارى مزرعه عشق و ولاى اهل بيت است.

اين است كه مولايمان على عليه‌السلام، عزاداران ايام عزاى خاندان عصمت را، برگزيدگان خدا مى شمارد.

الحمدلله براين نعمت.

## گزينش دوست

امام على عليه‌السلام فرمود:

«أَلصَّاحِبُ كَالرُّقْعَةِ فِى الثَّوبِ فَاتَّخِذْهُ مُشاكِل.»

همنشين و دوست، همانند وصله در لباس است، پس آن را همشكل برگزين.

غررالحكم ج١ ص٣٧٩

در اين كه هزار دوست كم است و يك دشمن بسيار، حرفى نيست.

در اين هم كه انتخاب دوست، هنر است و هنر بزرگتر، نگهداشتن دوست است، سخنى نيست.

مهمتر از همه، داشتن معيار در انتخاب دوست است. نيازى به توضيح نيست كه همنشينى، تا چه حد در افكار و رفتار انسان مؤثر است. گاهى صالحترين افراد، قربانى معاشرت با دوستان ناباب مى شوند. گاهى هم انسانهاى خطاكار و آلوده، در اثر همجوارى با افرادى خودساخته و پاك، از عطر دلاويز صداقت و پاكى و ديندارى آنان، معطر مى شوند و راهى نو در پيش مى گيرند.

به تعبير مولايمان حضرت على عليه‌السلام، گزينش دوست، مثل وصله زدن بر جامه اى است كه پاره شده است. عاقلانه آن است كه وصله را از جنس و نوع و رنگ پارچه اى انتخاب كنيم كه به هم بخورند و تركيب ناهماهنگى پديد نياورند طبق فرهنگ كبوتر با كبوتر باز با باز، زيبنده دوستى با يك مسلمان متعهّد، كسى است كه شايستگى اخلاقى و پاكى و عفاف داشته باشد.

شما جوانان با فرهنگ و متعهد كه به ارزش هاى اخلاقى و خوبي ها و پاكي ها دلبسته و پاى بنديد، بايد دوستانى انتخاب كنيد كه با فكر و فرهنگ و باورهاى دينى و سنت هاى ارزشمند مكتبى و ملى شما متناسب باشد، وگرنه چهره زندگى و اخلاق اجتماعى شما زشت و ناهماهنگ خواهد شد.

كسى كه به ايمان و اخلاق و تعهد شما آسيب برساند، وصله ناجور بر اندام شماست.

## واقعگرايى

امام على عليه‌السلام فرمود:

«مَنْ طَلَبَ صَديقَ صِدقٍ وَفِيّاً طَلَبَ ما لا يُوجَدُ.»

كسى كه در پى دوست صديق باوفا باشد، دنبال چيزى مى گردد كه يافت نمى شود.

غررالحكم ج٢ ص٤٤٢

درست است كه بايد در انتخاب دوستان شايسته بكوشيم تا همنشين ما بهتر از ما باشد تا عقل و دين ما را بيفزايد، ولى واقعگرايى هم يك ارزش است.

گلى بى عيب، خداست، كمال مطلق و وجود بى عيب و نقص هم پروردگار است و انبياء و اولياء معصوم الهى.

انسانها، به اقتضاى طبيعت انسانى، داراى ضعفها و عيبهايى اند كه گاهى هم طبيعى و عادى است.

پيدا كردن دوست بى عيب كه از هر جهت منزه، پاك و بدون ضعفهاى خصلتى و رفتارى باشد، واقعاً دشوار است. ايده آلى فكر كردن در اين زمينه، به تنها ماندن انسان مى انجامد مگر خود ما از هر جهت بى عيب و نقصيم كه انتظار صداقت صد در صد و وفاى كامل از ديگران داريم؟

در مسأله ازدواج هم برخى با همين مشكل مواجه مى شوند. يافتن همسر ايده آل و صد در صد مطابق دلخواه و از هر جهت بى اشكال، واقعاً سخت است. به خاطر همين مشكل پسندى، بعضى ها نمى توانند خانواده تشكيل دهند.

البته بايد كوشيد تا از مصاحبت و رفاقت با افراد آلوده و گنهكار، پرهيز كرد.

ولى... عيب ها و خصلت هاى ناپسند را گاهى بايد تحمل كرد. يكى با همه خوبي هايش اندكى تندخو يا خودخواه است. يكى همه جهات پاكى، تديّن، تواضع، حسن نيت، صداقت، و... را دارد، ولى كمى ترسو يا سهل انگار است.

كيست كه بى عيب باشد؟ بايد واقعگرا بود، تا بى دوست و منزوى نمانْد و در پى آنچه يافت نمى شود نبود.

## رعايت اولويّت ها

امام على عليه‌السلام فرمود:

«مَنِ اشْتَغَلَ بِغَيْرِالْمُهِمِّ ضَيَّعَ الأَهَمَّ.»

هر كس به كار غير مهم بپردازد، كار مهم تر را تباه ساخته است!

(غررالحكم ج٢ ص٣٣٠

از ضرورى ترين كارها در يك زندگى موفق برنامه ريزى و اولويت بندى در كارهاست.

به هر چيزى به اندازه اهميت و ضرورتش بايد بها داد و وقت صرف آن كرد.

همه كارها در يك درجه از اهميت نيستند.

كارِ لازم داريم و لازمتر، مفيد داريم و مفيدتر. در يك مرحله بايد اين اولويت ها را شناخت، در گام دوم بايد طبق آن، برنامه ريزى و عمل كرد.

اين يكى از شيوه ها و نكات مديريت است كه انسان را در رسيدن به هدف و بهره گيرى از امكانات موفق تر مى سازد.

بايد نيرو و نياز را شناخت و از نيروها براى رفع نيازها بهره گرفت. نيروى ما گاهى پول است، گاهى وقت است، گاهى قدرت بدنى است، گاهى فرصت جوانى است، گاهى هم موقعيت اجتماعى و اعتبارى مردمى.

راستى... به چه كارى مشغوليم؟

آيا كارهاى مهمترى هست كه زمين مانده باشد؟ اگر وقت خود را صرف كارهاى كم اهميت يا غير ضرورى يا لغو بكنيم، در آينده حسرت اين غفلت ها را خواهيم خورد و آنگاه ديگر فرصت تدارك و جبران هم برايمان نخواهد بود.

اَهمّ و مُهم كردن در امور و برنامه ريزى، شرط كاميابى است در غير اين صورت، آنچه بايد انجام دهيم، زمين مى ماند و كارهاى كم اهمّيت سرمايه و وقت و عمر ما را مى خورد!

## آزادِ اسير، برده آزاد

امام على عليه‌السلام فرمود:

«أَلْعَبْدُ حُرٌّ ما قَنَعَ، أَلْحُرُّ عَبْدٌ ماطَمَعَ.»

بنده اگر قناعت كند، آزاد است، آزاد، اگر طمع داشته باشد برده است!

غررالحكم ج١ ص١١٣

گاهى بندها و رشته هاى درونى، انسان را به قيد مى كشد و برده مى سازد. بردگان لوكس، اتوكشيده، درس خوانده و پولدار زيادى را مى توان در جامعه ديد.

آنچه انسان را آزاد مى سازد، رهايى از دام حرص و كمند دست و پاگير آز است.

افراد حريص و آزمند، هيچ وقت سير نمى شوند. چون اهل طمع اند، براى دست يافتن به آنچه ندارند، خود را به هر درى مى زنند، گاهى هم به ذلت، تملق و فرومايگى كشيده مى شوند.

اگر كسى از گنج قناعت برخوردار باشد و دست طمع پيش اين و آن دراز نكند، حتى اگر غلام و برده هم باشد،عزيز است و ريشه عزتش همان آزادگى از قيد طمع و افزون خواهى است.

ولى... آزمندان، در عين توانگرى و تمكن، همچنان چشمشان به دست اين و آن است و همين حرص و طمع، آنان را به ذلت بردگى مى كشد.

به قول صائب: از تشنگى بمير و مريزآبروى خويش! و چه بسا بى آبرويى هايى كه ريشه در طمع دارد.

گرفتاران طمع، يا براى حفظ آنچه دارند، يا براى رسيدن به آنچه ندارند، گاهى نوكر صفت مى شوند و تملّق و چاپلوسى مى كنند و به حقارت هاى ننگ آورى تن مى دهند.

گزاف نيست سخن مولا، كه انسان قانع، آزاد است و اهل طمع، برده است.

## چراغ راه

امام على عليه‌السلام فرمود:

«مَنْ جَهِلَ مَوْضِعَ قَدَمِهِ زَلِّ.»

هركس كه جاى پاى خود را نشناسد، مى لغزد.

غررالحكم ج٥ ص١٨٩

آموزش دين، اين است كه در هر گام كه برمى داريم، چراغ بصيرت در دستمان باشد و راه را از روى معرفت و شناخت طى كنيم تا نه در جا بزنيم و نه بيراهه رويم.

با هر قدمى كه برمى داريم و مى نهيم، گامى به سوى يك مقصد نزديك تر مى شويم. ولى اينكه آن مقصد، سرمنزل مطلوب است يا يك پرتگاه، جاى تأمل است.

شناخت سياسى و دانش اجتماعى و درك زمان و شرايط نيز به همين دليل، ضرورى است.

موضعگيرى هاى سياسى هر فرد، در وضعيت حال و آينده او نقش دارد. كسى كه در پيمودن يك راه و حركت در يك مسير، بى چراغ باشد، گاهى سر از بيراهه در مى آورد.

قدم در كجا مى گذارى؟ در كدام خط حركت مى كنى؟ خودت مى روى يا تو را مى برند؟ خودت به درك و شناخت يقينى رسيده اى يا به تو القاء كرده اند؟

راه رفتن در تاريكى خطرناك است. تا نور نباشد كه انسان راه را از چاه بشناسد، امكان بيراهه رفتن يا تصادف بسيار است بايد معيار و ملاك داشت، تا در پيچ و خم زندگى و فراز و نشيب حوادث امواج نلغزيد و به بيراهه نرفت.

معرفت، همان نورى است كه راه را نشان مى دهد. جاى گام خود را بشناس، تا نلغزى!

## كم گويى و گزيده گويى

امام على عليه‌السلام فرمود:

«مَنْ عَلِمَ أَنَّهُ مُؤاخَذٌ بِقَولِهِ فَلْيُقَصَّرْ فِى المَقالِ»

هر كس بداند كه نسبت به سخن گفتنش هم مورد باز خواست قرار خواهد گرفت، پس سخن را كوتاه كند.

غررالحكم ج٥ ص٢٣٢

كسى كه جهان را در سايه تدبير الهى، داراى حساب و كتاب بشناسد، براى كارهايش حساب ويژه اى باز خواهد كرد، زيرا انسان بايد پاسخگوى اعمال خويش باشد.

آيا حرف زدن هم عمل است كه حساب و مؤاخذه و پاداش و كيفر داشته باشد؟ آرى.

از آفت هاى زندگى روزمرّه ما حرّافى و گاهى هم ورّاجى است.

سخنان بيهوده و لغو را اگر كنار بگذاريم، از آينده سخنانى هم كه آميخته به غيبت، هتك مؤمن، تهمت، دروغ و استهزاء است اگر هراسان باشيم، كلام ما خيلى كمتر و كوتاه تر از اينها خواهد شد. مگر حرف حسابى چه قدر داريم؟

مهم آن است كه حرف را هم عمل به شمار آوريم و اينكه بايد روزى در محكمه حسابرسى خدايى جوابى قانع كننده براى هر چه گفته ايم، داشته باشيم.

آيا مجازيم كه هر چه شنيديم، بازگو كنيم؟

اگر حرف هايمان تركش هايى داشته باشد كه كسانى را مجروح كند، يا از حرف هاى ما كسانى به اشتباه و گناه بيفتند يا آبروهايى را بريزد، يا دل هايى را بشكند، يا ذهن هايى را شبهه دار كند، نسبت به چنين سخنان مؤاخذه خواهيم شد.

چه بهتر كه جز حق نگوييم، و براى هر گفته خويش، مستند و انگيزه محكمه پسند داشته باشيم.

## آموزش مهمترها

امام على عليه‌السلام فرمود:

«اِنَّ رَأيَكَ لا يَتَّسِعُ لِكُلِّ شَئٍ فَفَرِّغْهُ لِلْمُهِمَّ.»

فكر تو گنجايش هر چيز را ندارد، پس آن را براى آنچه مهم است، فارغ گردان.

غررالحكم ج٢ ص٦٠٦

اينكه چه بايد خواند، چه بايد آموخت، چه بايد كرد؟ نيازمند گزينش براساس اولويت، ضرورت و نياز است.

ظرفيت فكر و ذهن ما محدود است.

دامنه آموختنى ها و خواندني ها، كتب و علوم و... نيز بسيار گسترده است. چاره اى جز برخوردگزينشى نيست.

مثل قفسه اى كه تعداد محدودى كتاب مى تواند در خود جاى دهد، مثل فيلمى كه ظرفيت تصويرى مشخصى دارد، مثل كامپيوترى كه حجم اطلاعاتش سقف معينى دارد، ذهن و انديشه هم ظرفيتى معين دارد.

وقتى نمى رسيم همه كتابها و نشريّات را بخوانيم، مفيدترين ها و لازم ترين ها را بخوانيم.

وقتى نمى توانيم در همه علوم، متخصص شويم، كارشناسى در رشته خاصى را انتخاب كنيم.

اگر ذهن خود را از معلومات غير مفيد، پر كنيم، جايى براى علوم ضرورى باقى نمى ماند.

در اين زمينه، بايد از صاحبنظران هر رشته و فن نظر خواست و از تجربه و دانش آنان سود جست.

آيا همه آنچه را در پى فراگرفتن آنيد، لازم و با اهميت و مورد نياز شما و مفيد براى زندگى تان است؟

مبادا بعداً غصه بخوريد كه چرا با مطالب كم اهميت يا بى خاصيت، ذهن خود را پر كرده ايد!...

## فرصت هاى بى برگشت

امام على عليه‌السلام فرمود:

«مَنْ وَجَدَ مَوْرِداً عَذْباً يَرْتَوى مِنهُ فَلَمْ يَغْتَنِمْهُ يُوشِكُ اَنْ يَظْمَأَ وَيَطْلُبَهُ وَلَمْ يَجِدْهُ.»

كسى كه آبشخور گوارايى بيابد كه مى تواند از آن سيراب شود، ولى آن را غنيمت نشمارد، ممكن است تشنه شود و آن را بجويد، اما ديگر آن را پيدا نكند!

غررالحكم ج٥ ص٢٢٧

نعمت، مرغ گريزپايى است كه اگر قدرشناسى نشود، پرمى كشد و از دست مى رود.

مرغى است كه ز بامى كه برخاست، مشكل نشيند.

تشنگى هميشه هست، ولى آب و چشمه همواره در اختيار نيست.

وقتى فرصتى مناسب براى كار خير، براى آموختن علم، تربيت نفس، خودسازى، حقگويى و نشر فضايل هست،

وقتى تو هم نيرو و امكانات و فرصت جوانى و مجال بهره ورى دارى، كفران نعمت است اگر فرصت ها را تباه سازى، يا نعمت ها را هدر دهى، يا از مجال پيش آمده، به نفع حق و خوبى و پاكى استفاده نكنى و شكر عملى نعمت را به جا نياورى.

حسرت هاى آخر عمر و افسوس هاى بى ثمر براى غفلت هاى دوران جوانى بسيار تلخ است.

از هم اكنون، بايد از غصه هاى آينده جلوگيرى كرد راه آن هم قدرشناسى از مواهب و شرايط است.

تا مجال هست، بايد نفس كشيد، سيراب شد، توشه برگرفت و بار راه طولانى آخرت را بست.

آنان كه عمرى در انتظار داشتن و يافتن قدرت و امكانات بودند، اينك، اين مجال، اين گوى و اين ميدان!...

مبادا با سهل انگارى، فرصتها تلف شود و تشنگى آينده را چشمه و آبشخورى نباشد كه پاسخ دهد!

## اول انديشه، وآنگهى گفتار

امام على عليه‌السلام فرمود:

«قَدِّرْ ثُمَّ اقْطَعْ وَ فَكِّرْ ثُمَّ انْطِقْ.»

اندازه گير، سپس بِبُر. بينديش، آنگاه بگو.

غررالحكم ج٤ ص٥٠٦

به كارگيرى انديشه و فكر در تصميم گيريها، انتخاب ها، گفتن ها و داورى ها، نشانه خردمندى و فرزانگى است.

همچنانكه يك خياط، براى دوختن لباس، ابتدا اندازه مى گيرد، سپس قيچى را بر پارچه نهاده، آن را مى برد. تصميم هاى ما در زندگى نيز، كمتر از بريدن يك پارچه و دوختن يك جامه نيست.

حرف هاى نسنجيده، پشيمانى مى آورد.

كارهاى بى حساب و تصميم هاى عجولانه و اقدامات بى برنامه گاهى زيانبار است.

در كلام ديگر مولا عليه‌السلام نشانه عاقل آن است كه اول مى انديشد، آنگاه لب به سخن مى گشايد، ولى جاهل كسى است كه اول حرف مى زند، سپس نسبت به محتوا و نتايج و آثار آن مى انديشد.

مرز عقل و جهل همين است.

كنترل زبان و مهار گفتار، و آينده نگرى و فرجام انديشى مانع ندامتهاى بعدى مى شود.

اگر چيزى را نگوييم، بعداً با گفتن، قابل جبران است چون همان سخن و زبان در اختيار ماست.

ولى... آنچه نبايست برزبان آيد، اگر بى فكر و تأمل بر زبان آمد و به گوش ديگران رسيد، تيرى است كه از كمان رها شده و آبى است كه برزمين ريخته است.

بارى... اول انديشه، آنگاه گفتار و اقدام!

## درخت وجود، ميوه عمل

امام على عليه‌السلام فرمود:

«لا يُعْرَفُ الرَّجُلُ اِلاّ بِعِلْمِهِ كما لا يُعْرَفُ الْغَريبُ مِنَ الشَّجَرِ اِلاّ عِنْدَ حُضُورِ الَّثمَرِ.»

انسان جز با علم خويش شناخته نمى شود. همچنانكه درخت ناآشنا و ناشناخته، جز هنگام آشكار شدن ميوه، شناخته نمى شود.

غررالحكم ج٦ ص١١٠

ثمر و ميوه، نشانه نوع درخت يا رشد صحيح آن است.

ارزش هر درخت نيز، به ميوه اش بستگى دارد و ثمره، شناسنامه ارزشى و سودمندى هر درخت است.

انسان نيز كمتر از درخت نيست.

آنچه جوهر وجودى و ارزش معنوى هر كس را آشكار مى سازد، رفتار و اعمال اوست. تا كسى عمل خويش را بروز نداده است، قضاوت صحيح و دقيقى درباره او نمى توان داشت.

عمل و رفتار هم، از دانش و بينش و بصيرت انسان سرچشمه مى گيرد و علم هر كس نشان دهنده شخصيّت و جودى اوست.

از سوى ديگر، آنچه به علم، ارزش مى دهد و دانا را از نادان ممتاز مى سازد عمل است. علم و عمل دو بال پروازند و هر كدام ناسالم و ناقص باشد، اين پرواز به نتيجه نمى رسد.

حرف، زياد مى توان زد. ادعا نيز بسيار مى توان داشت. اما آنچه كه گواه صدق سخن و درستى ادعاست، عمل است. صفحات شناسنامه هويت انسان با حروفى از عملكرد و كلماتى از رفتار، نگاشته مى شود و با مهر عمل، تأييد مى شود.

هر كس، همان است كه عمل مى كند. تفاوت و فاصله بود تا نمود هر فرد نيز از همين جا سرچشمه مى گيرد.

عمل، ميوه درخت وجود انسان است. علم نيز ريشه اين درخت است.

## آراستگى

امام على عليه‌السلام فرمود:

«أَلتَّجَمُّلُ مِنْ أَخْلاقِ المُؤمِنينَ.»

آراستگى از اخلاق مؤمنان است.

(غررالحكم)

وقتى خدا زيباست و زيبايى را دوست مى دارد، دين او هم زيباست و دستورهاى مكتبى هم آراسته و زينت بخش اخلاق و زندگى و نشاط آور براى جسم و روح است.

دين چه گناه دارد، اگر برخى پيروان آن، به رهنمودش عمل نكنند و موجب شوند چهره نازيبايى از آيين خداى جميل و جمال آفرين انعكاس يابد؟!

نظم و نظافت و تميزى و آراستگى، ره آورد غرب و اروپاييان نيست، بلكه فرمان اكيد و صريح دين ماست. سيره بزرگان دين نيز، شاهد اين مدعاست.

وقتى رسول خدا، همواره آراسته و منظم بود و مى فرمود كه از خلق و خوى يك مؤمن، آن است كه وقتى به ديدار برادران دينى مى رود، يا در جمع آنان حضور مى يابد، آراسته ظاهر شود، نگاه مكتب به اين مسأله روشن مى شود.

آراستگى، غير از مدپرستى و خودباختگى و تشبيه به بيگانگان در قيافه و لباس و آرايش است.

حد و مرز گناه نيز بايد شكسته نشود و به نام آراستگى قيافه هاى فسادانگيز نبايد رواج يابد.

نه ژوليدگى و وارفتگى و بدبويى و يقه چركى، نه تقليد از بيگانه و الگوگيرى از گروههاى مبتذل و شكل و شمايل بى هويت ها و خود باختگى در برابر فرهنگهاى وارداتى.

بلكه... آراستگى آميخته به عفاف و پاكدلى و پاكدامنى، آنگونه كه پيشوايان دين داشتند و مى خواستند.

## از چاپلوسى تا تهمت

امام على عليه‌السلام فرمود:

«مَنْ مَدَحَكَ بِما لَيْسَ فيكَ فَهُوَخَليقٌ أَنْ يَذُمَّكَ بِمالَيْسَ فيكَ.»

هركس تو را به چيزى مدح و ستايش كند كه در تو نيست، سزاوار است كه تو را به چيزى نكوهش كند كه در تو نيست.

غررالحكم ج٥ ص٣٤١

تملق و تهمت، دو خصلت ناپسند و دو گناه از گناهان زبان است و مايه بروز بسيارى از فتنه هاست.

در تملق و چاپلوسى، ستايش و تعريف بيش از حد است، در تهمت و افترا نيز، نكوهش و بدگويى بر چيزى كه وجود ندارد.

در هر دو عمل، دروغ نهفته است و هر دو رفتار، از عدم صداقت سرچشمه مى گيرد.

نبايد به دروغ، دل خوش كرد و ستايش هاى غير واقعى را پايه محبت و دوستى قرارداد.

كسى كه از چاپلوسى ديگران لذت ببرد، بايد انتظار شنيدن تهمت هاى ناروا و عيبجويى هاى بى اساس را داشته باشد. متملق، براى دستيابى به دنيا و موقعيت و مقام مدح بى ج مى فروشد و اگر خواسته اش تأمين نشد، به مذمت بى ج مى پردازد اين ثمره خروج از مرز اعتدال است.

وقتى خصلت كسى بى صداقتى و دروغ بافى شد، چه فرق مى كند كه تو را به چيزى ستايش كند كه در تو نيست، يا به چيزى مذمت كند كه تو از آن پاك و منزهى!

كالاى او دروغ است و مشترى دروغ، ساده لوح!

اگر خداى ناكرده خريدار اين كالا شوى، يا متملقان و چاپلوسان تو را محاصره مى كنند، يا بدخواهان و عنودانى كه از تهمت و افترا باكى ندارند دور تو را بگيرند و برايت برنامه بريزند، اگر از آن برهى، در دام و كام اين مى افتى.

راه چاپلوسى را ببند، تا گرفتار تهمت نشوى!

## راز محبوبيت

امام على عليه‌السلام فرمود:

«جُودُ الرَّجُلِ يُحَبَّبُهُ اِلىأَضْدادِهِ وَبُخْلُهُ يُبْغِضُهُ اِلی أَوْلادِهِ.»

بخشندگى مَرد، او را نزد رقيبان و مخالفانش محبوب مى سازد و بخل او، او را نزد فرزندان خودش منفور مى كند.

غررالحكم ج٣ ص٣٥٨

گاهى نزديكان، دور مى شوند و دوران، نزديك.

خويشان، بيگانه مى گردند، و بيگانگان، خويش!

عامل آن را در نوع رفتار و معاشرت بايد جستجو كرد و دريافت كه چه چيزهايى محبوبيتآور است و چه عواملى نفرت و گريز پديد مى آورد.

در سخن مولى، جود و بخل كه صفتى نفسانى در ما و نوعى رابطه مالى و مادى با ديگران است، از جمله اين عوامل محبّت آور يا نفرت آور به شمار آمده است.

دوستان و خويشاوندان هم اگر شاهد بذل و بخشش نباشند، كم كم فاصله مى گيرند و رابطه ها را مى كاهند و اگر خيرى ببينند، جذب شوند و گرد مى آيند، هر چند خويش نباشند.

اين، صفت مطلوبى نيست، ولى به هر حال، طبع بشر اينگونه سرشته است كه بنده و مريد و هوادار كسى شود كه بخشنده باشد. به قول سعدى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنده حلقه به گوش ارننوازى برود  |  | لطف كن لطف، كه بيگانه شود حلقه به گوش  |

در خانواده و نسبت به فرزندان نيز چنين است. علاوه بر حقوق واجب و تعهدات شرعى و قانونى كه پدر نسبت به تأمين نيازهاى مالى فرزندان دارد، برخورد سخاوتمندانه، او را نزد همسر و فرزندان خويش محبوب مى سازد.

برعكس، اگر شاهد بخل و امساك باشند، بيزار مى شوند و چه بسا چشم انتظار روزى كه پدر نباشد و آنان رها از اين محدويت ها و سختگيرى ها به نوايى برسند!

جود، كليد است و بخل، قفل. مبادا قفل را در جاى كليد به كار گيريم و به جاى گشودن، ببنديم...

## همسايه دارى

امام على عليه‌السلام فرمود:

«مَنْ أَحْسَنَ اِلى جيرانِهِ كَثُرَ خَدَمُهُ.»

كسى كه به همسايگانش نيكى كند، خدمتگزارانش زياد مى شود.

غررالحكم ج٥ ص٢٠٠

همزيستى خوب با مردم، نشانه خردمندى است. آثار و بركات آن نيز در طول زندگى به انسان مى رسد.

زندگى اجتماعى از ويژگي هاى انسان است. افراد، وقتى مى توانند از يارى و همراهى ديگران بهره مند شوند كه به آنان يارى و همراهى رسانده باشند.

احسان و نيكى، دلها را جذب مى كند.

كليد فتح قلعه قلوب، خدمت به مردم است. وقتى ديگران براى ما مى ميرند كه ما حداقل براى آنان تب كنيم.

در زندگى جمعى و اجتماعى، اگر از دست و عمل انسان به ديگران خير و احسانى رسيده باشد، در هنگامه مناسب به جبران مى پردازند و به يارى اش برمى خيزند و از روى صفا و محبت، كمر به خدمتگزارى او مى بندند و منتى هم نمى گذارند.

در اين صورت، غربتى هم نخواهد بود و از بروز مشكلات و پيش آمدهاى سخت، نگران نخواهد گشت. همسايه دارى، هنر اخلاقى آنانى است كه به مردم عشق مى ورزند.

خدمت به ديگران و دلسوزى براى مردم و خود را وقف آنان كردن، توفيقى الهى است كه براى هر كس فراهم نمى شود. هم رضاى الهى را همراه دارد، هم همدلى و همراهى مردم ر.

احسان، رمز حكومت بر دلهاست....

## فاصله بينش و بينايى

امام على عليه‌السلام فرمود:

«فَقْدُ الْبَصَرِ أَهْوَنُ مِنْ فِقْدانِ الْبَصيرَةِ.»

نابينايى، آسان تر و قابل تحمل تر از نداشتن بينش و بصيرت است.

غررالحكم ج٤ ص٤١٣

فاصله بينايى تا بينش بسيار است.

گرچه چشم، براى تشخيص راه و چاه و ديوار و دره، هنگام راه رفتن و عبور و مرور است، ولى راه كه هميشه كوچه و خيابان نيست كه فقط چشم به كارآيد!

راه زندگى، آن هم راه راست و درست، بيش از چشم، به بصيرت نياز دارد.

هم بصر لازم است، هم بصيرت، ولى كدام يك لازم تر است؟!

هم كورى بد است، هم كوردلى، اما كدام يك ضايعه بارتر و زيان آورتر است؟

كسانى چشم سر دارند و اشياء پيرامون خود را مى بينند، ولى چشم دلشان كور است و به خاطر اين كور باطنى، راه حق و خير و هدايت را نمى بينند و نمى شناسند و عمرى در گمراهى و ضلالت به سر مى برند.

كسانى هم بوده و هستند كه گرچه نابينايند، اما روشندل و بصيرند و بيناتر از خيلى چشم داران!

از ديدگاه على عليه‌السلام، نداشتن چشم، آسان تر از نداشتن بصيرت است.

كسى كه نابيناست، از تماشاى ديدنيهاى محسوس، آن هم در مدت عمر خويش محروم است. ولى كوردلان و گمراهان كه حقيقت اين عالم و جلوه هاى خدا و راه رشد را نمى بينند، از سعادت ابدى محروم مى شوند و اين خسارت، بسى بيشتر و عظيم تر است!

قرآن، گمراهان را كوردل معرفى مى كند و اين كه هر كه در اينجا كور باشد، در آنجا هم كور، بلكه گمراه تر است.

از چشم سر چه سود، اگر چشم دل كور باشد؟

اگر بينش و بينايى را با هم داشته باشيم، اين همان نورٌ على نُور است.

## همنشينى با گل

امام على عليه‌السلام فرمود:

«صُحْبَةُ الأَخيارِ تَكْسِبُ الْخَيْرَ، كَالرّيحِ اِذا مَرَّتْ بِالطَّيِبِ حَمَلَتْ طيب.»

همنشينى با نيكان، نيكى مى آورد، مثل باد كه وقتى به بوى خوش (وخوشبو) گذر مى كند، با خود بوى خوش مى آورد.

غررالحكم ج٢ ص٢٠١

رنگ پذيرى انسان از محيط و اطرافيان، از خصيصه هاى اوست.

هم معاشرت با افراد صالح، تأثير مثبت و سازنده بر انسان مى گذارد، هم همنشينى با دوستان بد و اشخاص آلوده و بد دل، دل و انديشه و رفتار انسان را تحت تأثير قرار مى دهد.

انتخاب دوست شايسته و شريك پاك و همسر با ايمان و همكار متعهد، در انسان شايستگى و پاكى و ايمان و تعهد مى آفريند و حال و هواى زندگى را معطر مى سازد.

قرار گرفتن در فضاى معطر، هر چند انسان عطر نزند، آدمى را خوشبو مى سازد. سعدى به همين حكمت والا در گلستان اشاره كرده، آنجا كه همنشينى گِل و گُل را مطرح نموده است كه كمال همنشين، حتى در گل و خاك هم اثر مى گذارد.

همچنان كه عبور باد و نسيم از يك مزبله و لجنزار، نسيم را متعفن و بدبو مى سازد و مشام را آزار مى دهد، عبور نسيم از يك بوستان پر از گل و از يك گلستان معطر، مشام را روح و نشاط مى بخشد.

خلق و خوى انسانها نيز، يا مزبله است، يا بوستان مزبله آلودگى و ابتذال، يا بوستان كمال و ايمان.

همنشينى با افراد، انسان را در حال و هوا و فضاى همان خلق و خوى قرار مى دهد.

تا مى توان با پاكان و خوبان رفاقت و دوستى كرد، چرا همدمى و همنشينى با آلودگان؟!...

## نشانه هاى فرزانگى

امام على عليه‌السلام فرمود:

«ثَلاثَهٌ تَدُلُّ عَلی عُقُولِ أَرْبابِها: أَلرَّسُولُ وَالْكِتابُ وَالْهَدِيَّةُ.»

سه چيز، نشان دهنده عقل و خرد صاحبان آنهاست: فرستاده، نامه و هديه.

غررالحكم ج٣ ص٣٤٣

قضاوت ما درباره افراد، براساس عملكرد آنان است.

عملكردهايى كه ميزان خردمندى و فرزانگى اشخاص است، در جنبه هاى اجتماعى و معاشرت، بهتر نمودار مى گردد.

فرستاده و قاصدى كه از سوى شما پيام و چيزى را به ديگرى مى رساند، در قدرت انتقال و مراعات ادب نماينده شما محسوب مى شود.

نوشته و نامه اى را نيز، كه به صورت درخواست، شكايت، انتقاد، تقاضا، يا ابراز محبت و علاقه به كسى مى نويسيد، تراوش فكر شماست. در اينكه با چه لحن و بيانى چه مطلبى را نوشته و خواسته و گفته ايد، باز پاى عقل و خرد شما در ميان است.

هديه و تحفه اى را هم كه به هر مناسبت و دليل براى كسى مى بريد، جايزه اى را كه به كسى مى دهيد، سوغاتى كه براى ديگرى از سفر مى آوريد، در همه اينها مراعات اصل هديه و جنس و نوع آن و تناسبش با مخاطب و دريافت كننده، شرط عقل است.

همچنانكه تا مرد سخن نگفته باشد، عيب و هنرش نهفته باشد، تا شخصى هم چيزى ننويسد يا پيامى و قاصدى نفرستد. به ميزان خردمندى او نمى توان پى برد.

در گفته ها، نوشته ها، درخواستها و هديه ها، عقل خود را به نمايش مى گذاريد.

آثار بايد آينه روحيات زلال و انديشه هاى درست باشد.

## گروگان حرص و آز

امام على عليه‌السلام فرمود:

«أَلْحَريصُ أَسيرُ مَهانَةٍ لايُفَكُّ أَسْرُهُ.»

حريص، اسير و گرفتار نوعى ذلت و خوارى است كه اسارتش هرگز از بين نمى رود.

غررالحكم ج١ ص٣٦١

بى جهت نيست كه عده اى قناعت را فرمانروايى و سلطنت دانسته اند.

آنچه انسان را به آزادگى مى رساند، مناعت طبع، بلند نظرى و قناعت است و آنچه به ذلت و خوارى مى كشاند و مى نشاند، افزون طلبى و سيرى ناپذيرى و زياده خواهى و قانع نبودن به داشته هاست.

حرص و آز، نوعى اسارت پنهان و ابدى است.

اسير آزاد كجا و آزاد اسير كجا؟!

كسى كه خود را از قيد و بند حرص آزاد كند، نه گرفتار غصه و رنج به خاطر نداشته هاست، نه مجبور مى شود براى كسب آنچه ندارد، به اين و آن رو بيندازد و تملق بگويد و كوچك و خوار شود.

نخواستن، انسان را آزاد مى كند و خواستن به اسارت مى كشاند.

نفس سيرى ناپذير، همچون آتشى است كه هر چه هيزم در آن نهند، مشتعل تر شده، هيزمها را مى خورد و خواهان هيزمهاى ديگر است و اين اشتها، بى پايان است.

آزمندى و حرص را اگر به بند نكشيم، ما را به بند مى كشد.

بايد از اين سلسله رست و از اين بند گريخت، تا رها شد.

مهار كردن تمنيات نفس و خواهشهاى دل، بخصوص در مسايل مالى و مادى، ما را از اين اسارت، آزاد مى كند.

تا مى توان آزاده بود، چرا گروگان حرص باشيم؟!

## در نهان و آشكار

امام على عليه‌السلام فرمود:

«مالا يَنْبَغى أَنْ تَفْعَلَهُ فِى الْجَهْرِ فَلاتَفْعَلْهُ فىِ السِّرِّ.»

آنچه كه انجام دادنش درآشكارا سزاوارنيست، درپنهان هم آن راانجام مده.

غررالحكم ج٦ ص٩١

وقتى غذايى آلوده است و مسموم، تأثير زيانبار خود را خواهد گذاشت، چه عمدى خورده شود، چه از روى اشتباه، چه به اختيار چه به اجبار.

زشتى خطا و گناه ذاتى است، چه ديگران بفهمند يا نه.

اگر ديگران بفهمند، آبرو مى رود. اگر خدا بفهمد، چه؟ رسوايى اين كه بيشتر است!

اگر يك گنهكار و مجرم، از ترس عقوبت يا از بيم رسوايى، گناه و جرمى را در ملأعام انجام ندهد، ارتكاب پنهانى همان يعنى نترسيدن از كيفر و رسوايى، ولى... مگر خدا و فرشتگان شاهد و ناظر نيستند؟ و مگر دستگاه الهى بى عقاب است؟

زشت، زشت است، چه پنهان چه آشكار!

گناه هم، بر روح شخص و جامعه، تأثير سوء دارد و نوعى بيمارى اخلاقى است و ارتكاب مخفى آن هم آفت زندگى است اگر آبرو هم نرود، دل تيره مى شود و عاقبت سياه.

مگر مصرف غذاى فاسد و داروى عوضى، دور از چشم پزشك و پرستار، از عوارض و پيامدهاى آن مى كاهد؟

كسى كه به خاطر شرم از ديگران از خلاف، پرهيز مى كند، چرا در تنهايى و پنهانى ازخود و خد حيا نمى كند؟

فرزانگان، از وجدان خود هم حساب مى برند.

و وارستگان، براى خود هم شخصيتى قائلند. آنچه در آشكار، نارواست، در نهان هم نارواست!

## خرج به جا

امام على عليه‌السلام فرمود:

«خَيْرُ الْبِرِّ ما وَصَلَ اِلَى الْمُحتاجِ.»

بهترين نيكى و احسان، آن است كه به نيازمند برسد.

غررالحكم ج٣ ص٤٢٥

كوير، با آبيارى خرم نمى شود و باغچه سيراب هم از آبيارى اضافى گل و شكوفه بيشتر نمى دهد.

گاهى خرج هاى بسيارى مى شود، اما بى ثمر و بيج.

گاهى پول هاى زيادى مصرف مى شود، بدون بازدهى.

و گاهى اطعام هاى فراوان انجام مى گردد، بى آنكه گرسنه اى سير شود، يا بينوايى به نو برسد.

مهمتر از اصل خرج كردن، شناخت مورد است.

هر كس كه دست گدايى دراز كرد، محتاج نيست گدايان حرفه اى نيز در جامعه بسيارند.

بسيارى هم هستند كه با وجود احتياج و نياز شديد، براساس مناعت طبع، يا شرم و حيا دست نياز و زبان طلب نزد كسى نمى گشايند. بايد محل و مورد را شناخت و احسان و اطعام و مساعدت را بج انجام داد.

در اين صورت، انفاق و نيكى هدر نمى رود و پول، بركت پيدا مى كند.

دستى عزيزتر است كه كمك مالى را به دست نيازمند واقعى برساند.

شايد آن محتاج در همسايگى شما باشد، يا در خويشاوندانتان!

در توصيه هاى دينى چنين آمده است كه اگر از ارحام و بستگان شما نيازمند باشند، صدقه و احسان به ديگران بى ارزش است.

## خوارى در زمان بركنارى

امام على عليه‌السلام فرمود:

«تَكَبُّرُكَ فىِ الوِلايَةِ ذُلٌّ فىِ الْعَزْلِ.»

تكبر تو در دوران رياست، موجب خوارى در دوران بركنارى است.

غررالحكم ج١ ص٢٤٨

رياست و پست هم ظرفيت مى خواهد.

بعضى به محض آنكه به رياست و ميزى مى رسند، خود را گم مى كنند، رفتارشان با دوستان و آشنايان و اقوام و مردم عوض مى شود، رفتار متكبرانه و از روى بى اعتنايى به مردم، آنان را از چشمها و دلها مى اندازد و پايگاه قلوب سقوط مى كند.

تا وقتى در رياست اند، سقوط آن پايگاه و از دست دادن آن جايگاه، محسوس نيست، چون بالأخره قدرت و نفوذ و امر و نهى و امضا و خدم و حشم دارند.

ولى... وقتى بركنار و معزول مى شوند يا دوران مسؤوليت و رياستشان به پايان مى رسد، تنه مى شوند و خوار مى گردند. اين تنهايى و خوارى در دوران بركنارى، محصول آن كبر و غرور در دوران رياست و مسؤوليت است.

مردم بى وفا نشده اند، بلكه رفتار مستكبرانه با مردم درآن مدت، آنان را فرارى داده است و اگر احترام مى كردند و حساب مى بردند، به لحاظ منافع خودشان بوده است.

برعكس، آنان كه تواضع، حسن خلق، احترام به ديگران و انسانيت و شرف را در آن دوره داشته باشند، وقتى بركنار يا بازنشست هم بشوند، بازهمان عزيز قبلى هستند و پايگاه مردمى و جايگاه شخصى شان (نه موقعيت شغلى و مقامى) ملحوظ است.

و راستى چه تلخ است خوارى پس از عزت!

## در خط انبياء

امام على عليه‌السلام فرمود:

«أَشْبَهُ النّاسِ بِأَنبِياءِاللَّهِ أَقْوَلُهُمْ لِلْحَقِّ وَأَصْبَرُهُمْ عَلَى العَملِ بِهِ.»

شبيه ترين مردم به پيامبران خدا، آنان اند كه نسبت به حق، گوياتر و در عمل به حق، شكيباتر باشند.

غررالحكم ج٢ ص٤٣٣

وقتى پيامبران، زبده ترين انسانها و حجتهاى خدا بر مردم اند، عمل آنان نيز براى همگان اسوه و الگوست.

كسى در خط انبياى الهى است كه در گفتار و كردار، به آنان شبيه تر باشد و بتواند خود را امت يك امام و پيامبر بداند.

حق گويى و حق جويى و حق پويى، شيوه و سيره پيامبران بوده است. در گفتن حق، نه از مردم اميد پاداش داشتند و نه از قدرتها بيم و هراس. در عمل به حق نيز، نستوه و كوشا و شكيبا بودند و سختيهاى دعوت حق و عمل به حق را به جان مى خريدند.

نمونه اش رسول خدا است كه فرمود: هيچ پيامبرى به اندازه من آزار و اذيت نديد!...

كتمان حق و تحريف حقايق و فريب افكار عمومى، مخالف مشى انبياست.

گريز از صحنه حق نيز، با خط انبيا ناسازگار است.

ادعاى ايمان به همه انبى و پيروى از اولياى الهى، كه بر زبانمان جارى است، وقتى پذيرفتنى است كه تشابه به پيامبران هم داشته باشيم. حضرت امير عليه‌السلام اين تشابه را در گفتن حق و صبورى در عمل به حق مى داند.

اگر حق گويى منافع ما را به خطر اندازد و اگر حق خواهى برايمان دردسر پديد آورد، آيا بازهم در پى حق مى رويم؟ اين نشانه صداقت در ادعاى رهروى راه انبياست.

اينجاست كه پيامبر گونه ها شناخته مى شوند...

## رابطه پدران و فرزندان

امام على عليه‌السلام فرمود:

«بِرُّوا آبأَكُمْ يَبِرُّكُمْ أَبْناؤُكُمْ.»

به پدران خود خوبى كنيد، تا پسرانتان هم به شما خوبى كنند.

غررالحكم ج٣ ص٢٦٧

بزرگ شمردن بزرگان خانواده و حفظ حرمت آنان، سنتى دينى و دستورى خدايى است. حق شناسى و اداى سپاس نسبت به زحمات و خدمات پدران، دليل رشد عقلى و كمال عاطفى است.

جهان نيز، در سنت الهى، جهان بازتاب اعمال و مشاهده عكس العمل هاست.

فرزندان، ادب رفتارى و شيوه معاشرت و فرهنگ اجتماعى را از اولياى خود مى آموزند.

اگر نهال ادب در زمين دل كودكان كاشته شود، در آينده به ثمر خواهد نشست.

اين بذرافشانى و نهال نشانى، گاهى هم غير مستقيم است. ما اگر در برابر پدر و مادر خويش، تواضع و احترام و احسان نداشته باشيم، فرزندانمان از كجا بياموزند كه در مقابل پدرانشان بايد ادب نشان دهند و كوچكى و فروتنى كنند؟

ادب، از رفتار والدين به كودكان جريان مى يابد.

فرزندان، شاگردان مدرسه رفتاراند و الگوى اخلاق را از پدر و مادر مى آموزند.

بزرگداشت پدر و مادر، يك فرهنگ است.

كودكان، اگر ببينند كه والدين، به پدر بزرگ و مادربزرگ، احترام مى گذارند و نيكى مى كنند و تكريم و نوازش و مراقبت آنان را عبادت مى شمرند، همين را خواهند آموخت و با پدر و مادر خودشان چنان خواهند بود.

نيكى و احسان و عاطفه شما به پدر و مادرتان، ارائه الگو به فرزندانتان است.

اگر مى خواهيد فرزندان، هواى شما را داشته باشند، هواى پدر و مادر خود را داشته باشيد!

## حكومت بر دل ها

امام على عليه‌السلام فرمود:

«بِالإحْسانِ تُمْلَكُ القُلُوبُ.»

به وسيله نيكى و احسان، دلها به ملكيت درمى آيد.

غررالحكم ج٣ ص٢٢٨

به شكرانه نعمت و توانى كه خداوند به ما مى دهد، بجاست كه دستگيرى از نيازمندان و سعى در حل مشكلات زندگى ديگران بكنيم.

دلسوزى براى مردم و غمخوارى براى دردمندان و نيكى به همنوعان، هم موجب رضاى خداست، هم با فطرت سازگار است، هم آرامش وجدان براى خود نيكوكار فراهم مى آورد.

جاى گرفتن در دلها، خاصيت ديگر نيكى است.

همانگونه كه ما نسبت به نيكوكاران درباره خودمان، حالت سپاس قلبى داريم و به آنان محبت پيدا مى كنيم، ديگران نيز درباره احسان و نيكى ما چنين حالتى دارند.

نه توانگرى و قدرت، نه زور و تحميل، هيچ كدام درِ خانه دل را به روى ما نمى گشايند. اگر كسى از ما خوبى ببيند، اين در را خود به خود به رويمان مى گشايد و مى توانيم مالك دل او شويم.

اين زكات ثروت و مكنت و برخوردارى از مواهب و امكانات است. پرداخت اين زكات، نيكوكار را محبوب خلق و خالق مى سازد و حساب آخرت او را هم آسان مى سازد.

جوانمردان، قلعه دلها را با سپاه احسان مى گشايند.

اين لشكر، به هر جا قدم نهد، فتح و پيروزى به همراه مى آورد فتح بى سپاه يعنى اين.

نيكوكاران، پادشاهان بى تاج و تختى هستند كه بر دلها حكومت مى كنند.

احسان، كليد گشودن قلوب است.

## اين عمر پرشتاب

امام على عليه‌السلام فرمود:

«نَفَسُ الْمَرْءِ خُطاهُ اِلى اَجَلِهِ.»

نفس كشيدن انسان، گام هاى او به سوى اجل اوست.

غررالحكم ج٦ ص١٧٠

شتاب عمر و گذر زمان از شگفتي هايى است كه معمولاً از آن غافليم.

روزها از پى روزها، هفته ها از پى هفته ها مى آيد و مى رود، ماه جديد، سال جديد و... انسان بسختى مى خواهد باور كند كه اين عمر اوست كه كوتاه مى شود و اجل اوست كه نزديكتر مى شود.

در واقع، هر چه بر عمر ما افزوده مى شود، از آن سو از مهلت ما كاسته مى شود، تا روزى كه به پايان خط و نهايت مهلت برسيم و ما از قطار عمر پياده كنند.

اجل، مقصدى است كه همه به سوى آن در حركتيم.

مرگ نيز، قطعى ترين آينده هر يك از ماست. ولى... آيا به اين آينده قطعى و حتمى، جدى فكر مى كنيم؟

اينكه نيروى چشم و گوش و عضلات و توانايى جسمى و... به تدريج كاسته مى شود، نشان نزديكتر شدن كوچ است.

نعمت هاى الهى را كه امانت اوست، يكى پس از ديگرى از ما پس مى گيرند. گرچه سعدى گفته است هر نفسى كه فرو مى رود، مُمدّ حيات است... ولى ما به وضوح مى بينيم با هر نفس كشيدن، گامى به نهايت نزديكتر مى شويم و موعد تحويل امانت نزديك مى شود.

فرصت ها در گذر است، و چه شتابان!

هر روز، هر هفته، هرماه و سال، يكى از اين فرصت هاست. روزى به استقبال آن مى رويم، روزى هم آن را وداع مى كنيم.

راستى... عمرها چه پرشتاب مى گذرد!...

## رابطه پرخورى و بيمارى

امام على عليه‌السلام فرمود:

«قِلَّةُ الأكْلِ يَمْنَعُ كَثيراً مِنْ أَعلالِ الجِسْمِ.»

كم خوردن، از بسيارى از بيماريهاى جسمى جلوگيرى مى كند.

غررالحكم ج٤ ص٥٠٥

اين كه پرخورى ريشه بسيارى از بيماري هاست و پرهيز، اصلى ترين درمان خيلى از دردهاست، مطلب ثابت شده اى است. در روايات نيز چنين حكمتى بيان شده است.

فرمان روزه نيز، اگر حكمت ها و فلسفه هايى دارد، يكى هم سامان بخشى به وضعيت بدن و دستگاه هاى تغذيه در درون و ساخت و سازهاى داخلى بدن است.

سخن پيامبر اكرم نيز كه فرمود: روزه بگيريد تا تندرست شويد در همين راستاست.

البته به شرطى كه روزه گرفتن، نوعى آسايش و استراحت دادن به جهاز هاضمه باشد، نه آنكه با پرخوري هاى هنگام افطار و سحر، نه تنها استراحت را از معده بگيريم، بلكه بار آن را بيشتر و كار آن را اضافه تر سازيم!

روزه درمانى نيز كه در برخى معالجات به كار گرفته مى شود، به نوعى استفاده از همين نكته و حكمت است. صفاى باطن جلوه ديگرى از آثار اين عبادت است.

اگر سعدى گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اندرون از طعام، خالى دار  |  | تا در آن نور معرفت بينى  |
| تهى از حكمتى به علت آن  |  | كه پرى از طعام، تابينى  |

توجه دادن به همين آثار سازنده و تربيتى جسمى و روحى امساك و كم خورى است،

حيف است روزه را كه مى تواند درمان كننده باشد، با پرخوريهاى شامگاهى و سحرگاهى از خاصيت بيندازيم.

## عبادت خالصانه

امام على عليه‌السلام فرمود:

«فازَ بِالسَّعادَةِ مَنْ أَخْلَصَ العِبادَةَ.»

كسى كه در عبادت، اخلاص ورزيد، به سعادت و كاميابى رسيد.

غررالحكم ج٤ ص٤٣٠

تنها بادام و گردو نيست كه پوچ و پوك هم دارد، مغزدار هم دارد.

عمل ها و عبادت ها نيز گاهى با مغز و محتواست، گاهى بى مغز و پوك است.

عبادت ريايى، قيمتى ندارد. هر چند ممكن است به عنوان يك دروغ، كسانى را بفريبد، ولى در دستگاه خدا كه بايد به عمل ها پاداش داده شود، بى اجر و پاداش است.

خلوص در عبادت، آن است كه جز عشق و محبت الهى، جز عبوديت و بندگى، جز احساس نياز به آستان آن بى نياز، هيچ عامل و انگيزه ديگرى انسان را به عبادت و نماز و نياز خواهى و دعا نكشاند.

يكى سجاده مى گسترد، تا شكار كند و جاهلان و ساده لوحان را به دام افكند، يكى ذكر مى گويد و ورد مى خواند، تا صالحش بشمارند و اعتماد كنند، اما در پى اغواى مردم است. اينها عبادت نيست، دام گسترى است. از خداوند هم نبايد چشمداشت پاداش داشت.

در آستان الهى هر كس بنده تر باشد، مقرب تر است.

بندگى هم به شعار نيست و ادعا كفايت نمى كند.

كسى بنده خداست كه فرمان خدا را در همه شؤون زندگى جارى سازد و در برابر دستور، مطيع باشد.

حال كه بعضى نماز مى خوانند و صدقه مى دهند و روزه مى گيرند و افطارى مى دهند، چرا به خاطر خدا و با اخلاص نباشد كه پاداش هم ببرند؟!

عبادت ناخالص، هرگز بالا نمى رود و به خدا نمى رسد. اگر براى عابد سعادت نياورد، طبيعى است!

## قدر عافيت كسى داند كه...

امام على عليه‌السلام فرمود:

«شَيْئانِ لايَعْرِفُ فَضْلَهُما إلاّ مَنْ فَقَدَهُما: ألشَّبابُ وَالعافِيةُ.»

دوچيز است كه فضيلت آن دو را نمى شناسد مگر كسى كه آنها را از دست بدهد: جوانى و عافيت.

غررالحكم ج٤ ص١٨٣

البته تنها جوانى و عافيت چنين نيست. هر نعمتى چنين است كه تا هست، قدرش ناشناخته است و چون از دست رفت، قدرش معلوم مى شود؛ مثل: فراغت، قدرت، پدر و مادر، دوست خوب، فرصت آموختن، همسر و...

ولى دو نعمت ياد شده، گوهرهاى گرانبهاترى هستند، بى بديل و دست نيافتنى.

كدام سالخورده است كه حسرت ايام جوانى و فراغت آن دوران را نداشته باشد؟

كدام گرفتار و بيمار است كه از دوران خوش آسايش و آرامش و تندرستى با اندوهى تلخ، ياد نكند؟

به گفته سعدى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قدر عافيت كسى داند  |  | كه به مصيبتى گرفتار آيد  |

با اين حساب، مى توان بخشى از حسرتهاى آينده را با قدرشناسى از نعمتهاى موجود كاهش داد.

استفاده بهتر از فرصت جوانى و بهره ورى كامل از دوره نشاط و سلامتى و توانايى جسمى و آرامش و آسايش و امنيت اجتماعى، نشانه شناخت قدر و قيمت اين دوگوهر است.

نبايد گذاشت نعمت از كف برود، آنگاه به ارزش آن در شرايط خل و فقدان پى برد.

قدر و ارزش نعمت ها را تادر اختيار ما هست، بشناسيم كه فردا دير است و بى ثمر!

## عاقلانه تر

امام على عليه‌السلام فرمود:

«يَنْبَغى لِلْعاقِلِ أَنْ يُقَدِّمَ لِاخِرَتِهِ وَ يَعْمُرَ دارَ إِقامَتِهِ.»

براى خردمند، سزاوار است كه براى آخرتش چيزى از پيش فرستد و خانه اقامت خود را آباد سازد.

غررالحكم ج٦ ص٤٤٢

اگر آينده نگرى نشانه خردمندى باشد، خردمندترين افراد، كسانى اند كه آينده ابدى را در حساب آورند و براى مرحله درازمدت تر كه جايگاه و قرارگاه اصلى آنان است، فكرى كنند.

درست است كه كسى دوست ندارد از آبادى به ويرانه كوچ كند و از خانه نشينى به خرابه نشينى روى آورد. ولى... خانه اصلى و ابدى و قرارگاه دائمى ما كجاست و سكونت و اقامت موقت ما كجا؟

آخرت، نتيجه و عكس برگردان دنياى ماست.

آبادى سراى آخرت نيز، در گرو صالحاتى است كه در سراى دنيا انجام مى دهيم.

نيكى ها، خدمت ها، ايثارها، تقوا عبادت ها و ديندارى هاى ما در اين مرحله، اقامتگاه دائمى ما را در آن مرحله ابدى، فراهم و آباد مى سازد.

آيا كسى كه به رونق بخشيدن به زندگى دنيوى همت ورزد، ولى به خرابى خانه آخرت تن دهد، مى تواند در زمره عاقلان و آينده نگران و فرجام انديشان باشد؟

وسايل و تجهيزات زندگى آن دنيا را بايد در اينجا تهيه كرد و به آنجا فرستاد، تا وقتى مى رويم با خانه اى ويران و فاقد امكانات، روبه رو نشويم.

خردمند، در دنيا به معمارى خانه آخرتش مى انديشد!

## آب حلم بر آتش غضب

امام على عليه‌السلام فرمود:

«أَلْحِلْمُ يُطْفِئُ نارَ الغَضَبِ وَالحِدَّةُ تُؤَجِّجُ إِحْراقَهُ.»

بردبارى و حلم، آتش چشم را فرو مى نشاند وحدت و تندى، سوزندگى آن را بر افروخته تر مى سازد.

غررالحكم ج٢ ص١٢٣

بى جهت نيست كه غضب را به شعله سركش و آتش گدازان تشبيه كرده اند.

سوزندگى خشم، هم نسبت به خود فرد غضبناك است، هم نسبت به ديگرانى كه مورد خشم قرار مى گيرند.

چه بسيار تصميم ها و قضاوتها و برخوردهايى كه از سر عصبانيت و غضب انجام مى گيرد و پيامدهاى تلخ و زيان هاى جبران ناپذير درپى مى آورد.

شما وقتى عصبانى مى شويد، چه مى كنيد؟ اقدام يا درنگ؟

براى اينكه طوفان خشم بگذرد و عقل حاكم شود، بايد از سپاه حلم مدد گرفت، صبورى كرد، بردبار و متحمل بود. زود تصميم نگرفت، تا آن شعله سركش فروكش كند.

حلم ورزيدن و بردبارى نشان دادن مثل آبى است كه آتش را خاموش مى سازد. برعكس، تندى و پرخاش و اعمال خشم آن شعله را مشتعل تر مى كند.

گرچه فرو خوردن خشم و كظم غيظ كه اصطلاح قرآنى آن است تلخ است، ولى ميوه اش شيرين و نتيجه اش آرام بخش است.

و... گرچه غضب را اعمال كردن، لذت موقت مى دهد و دل انسان خنك مى شود، اما پشيمانى پس از آن و حسرتهاى بعدى جبران ناپذير است.

خوشا آنان كه با آب حلم، آتش غضب را فرو مى نشانند.

## گرفتاران رنج ابدى

امام على عليه‌السلام فرمود:

«أَلْحَقُودُ مُعَذَّبُ النَّفْسِ مُتَضاعِفُ الْهَمِّ.»

انسان كيته توز، پيوسته روحش در عذاب واندوهش رو به افزايش است.

غررالحكم ج٢ ص٩١

به همان اندازه كه عفو و گذشت، روح انسان را آرامش و آسايش مى بخشد، كينه توزى و انتقام جويى موجب رنج درونى و عذاب روحى است.

آنكه عفو مى كند، كار را پايان يافته مى داند و جان را رها و دل را فارغ؛ ولى كسى كه حاضرنيست بگذرد، مايه رنج و ريشه غصه را در درون خود باقى مى گذارد، پيوسته در فكر انتقام و تقاص است و اين فكر، او را در رنج نگه مى دارد.

استخوان لاى زخم، يعنى همين!

چرا با كينه توزى و لجبازى و عناد، خود را به دست خودمان شكنجه دهيم؟

وقتى مى توان راحت زيست، چرا زندگى با اعمال شاقّه را بر خودمان تحميل كنيم؟

بعضى ها كينه شترى دارند. تا تلافى نكنند آرام نمى شوند. ولى گاهى زمان اين تلافى و انتقام، تا ده سال طول مى كشد. ده سال در كمين بودن تا آن كينه را به كار گرفتن و ضربه زدن؟! واقعاً كه نادانى و خود آزارى است.

آنكه همان لحظه اول، خطاى ديگرى را مى بخشايد، از همان دم خود را آسوده ساخته و پرونده را بسته است.

كينه توز، اگر نتواند انتقام بگيرد، غصه و اندوه خودخورى اش چند برابر مى شود.

حقا كه كينه توزان، گرفتار رنج ابدى اند.

رهايى از اين رنج هم به دست خودشان است... با عفو.

## تا دير نشده

امام على عليه‌السلام فرمود:

«قَصِّرُوا الأَمَلَ وَ بادِرُوا الْعَمَلَ وَخافُوا بَغْتَةَ الأَجَلِ.»

آرزو را كوتاه كنيد و به سوى عمل بشتابيد و از فرارسيدن ناگهانى اجل و مرگ، بهراسيد.

غررالحكم ج٤ ص٥١١

امان از فرداهاى نامعلوم و افق هاى ناپيد!

يكى از آفت هاى عمل، تسويف است، يعنى كارها را به بعد، موكول كردن و امروز و فردا كردن.

داشتن آرزوهاى دور و دراز و افسانه اى و رؤيايى، كار آدم هاى غافل است. گاهى يك ناگهان، همه نقشه ها را نقش بر آب مى كند و همه بافته ها را پنبه مى سازد.

مرگ ناگهانى، حادثه ناگهانى، بيمارى پيش بينى نشده، گرفتارى هاى خارج از محاسبه، به هم خوردن رابطه ها و رفاقت ها و... خيلى ناگهان هاى ديگر.

پس، نمى توان خيلى به فرداى نيامده دل بست و در عالم تخيل و رؤيا زيست.

حساب ها بايد روشن و وظيفه ها بايد انجام يافته باشد و خودمان نيز بايد آماده باشيم. آماده هرچيز، از جمله رفتن ناگهانى و كوچيدن بى خبر.

همه انبيا و سفيران غيب، آمده اند تا به عنوان برگزيدگانى آگاه از آن سوى پرده ها گوشه اى از همين نيامده ها را به ما بگويند و هشدار دهند و بيدارمان كنند.

بدا به حال آنكه مرگ، ناگهان او را بگيرد و او حتى مجال خداحافظى با اين و آن را نداشته باشد.

## با دوستان پدر

امام على عليه‌السلام فرمود:

«مَوَدَّةُ الآباءِ نَسَبٌ بَيْنَ الأبْناءِ.»

دوستى پدران، ميان فرزندان خويشاوندى محسوب مى شود.

غررالحكم ج٦ ص١٣٢

دوستي هاى پايدار و ماندگار، محصول تجربه ها در فراز و نشيب زندگى است.

بسيارى از دوستي ها، با اميد و آرزويى شكل مى گيرد، اما در عمل چون با ناهمفكرى و ناسازگارى روبه رو مى شود، از هم مى گسلد.

از اين رو دوستان پدر در حكم خويشاوند محسوب مى شوند كه امتحان خود را داده اند و با رخدادها و تلخى و شيرينى ها و غم و شادى ها، اگر قرار بوده كه آن دوستى به هم بخورد، به هم مى خورده است. اينكه تداوم يافته، نشانه سلامت در دوستى و صداقت و وفا در مودّت است.

فرزندان، اگر در پى دوستان صميمى و انسان هاى يك رو و باوفا مى گردند، آن را در ميان دوستان پدر خود بهتر و بيشتر مى يابند كه امتحانشان را در تلخ و شيرين زندگى داده اند.

بعلاوه، وقتى مدتى از دوستى دو شخص گذشت و چيزى نتوانست بنيان آن رفاقت را برهم بزند، علقه و صميميت ايجاد شده، به فرزندان هم سرايت مى كند. انسان، فرزندِدوست خود را همچون فرزندِخويش مى شمارد و او را هم دوست دارد.

اگر پدران ما با يكديگر دوستى و الفت دارند، ما فرزندان آنان، بايد بين خود و آنان و پسرانشان، احساس خويشاوندى كنيم.

اين، يكى از مواردى است كه گفته اند: هر چيز، تازه اش خوب است، غير از دوست، كه هر چه كهنه تر باشد، بهتر است.

دوستان پدر را از ياد نبريم و به آنان اعتماد داشته باشيم.

## توفيق خدمت

امام على عليه‌السلام فرمود:

«إِنَّ حَوائِجَ النَّاسِ إِلَيْكُمْ نِعْمَةٌ مِنَ اللَّهِ عَلَيكُمْ فَاغْتَنِمُوه.»

نيازهاى مردم به شما، نعمتى از سوى خداوند برشماست، پس آنها را غنيمت شماريد (و در رفع نياز مردم بكوشيد).

غررالحكم ج٢ ص٥٣٧

توفيق خدمتگزارى به مردم، نشانه ثمربخشى نهال وجود انسان است.

گاهى نيز، خداى متعال، افراد را از اين راه آزمايش مى كند، تا ميزان شكرگزارى عملى آنان در مقابل نعمت، آشكار گردد.

گاهى دست نعمت و رحمت الهى از آستين بندگان خالص بيرون مى آيد.

اگر به جاى آنكه محتاج ديگران باشى، ديگران به تو احتياج داشته باشند، اين يك موفقيت سرشار از رحمت است. سپاس اين رحمت، تلاش دربرآوردن نيازهاى مردم است.

همه نيازها هم نياز مالى نيست.

گاهى ديگران به يك حرف تو، به گوشه اى از آبرو و اعتبارتو، به بخشى از علم و تخصص تو، به ذره اى از گذشت و ايثار تو نياز دارند.

اگر برآورى، به قرب خدا مى رسى.

اگر رد كنى، چه بسا از چشم عنايت الهى بيفتى و صلاحيت برخوردارى از نعمت را از دست بدهى و بعد، افسوس بخورى كه چرا تا داشتم و مى توانستم، به خدمت ديگران نپرداختم؟!

اگر ديگران به تو نياز دارند، تو نيز اگر از مردم هم بى نياز باشى، ولى به خداوند، نيازمندى. هنگام عرض حاجت به خدا، مگر انتظارى جز اجابت و اعانت دارى؟

برخوردارى و توانايى تو يك نعمت است، انتظار و درخواست ديگران نسبت به يارى تو، نعمتى ديگر است و توفيق خدمت به بندگان خدا، مكمل آن دو نعمت!

و اين تكميل، به دست توست، مغتنم بشمار.

## جواب نمى دانم

امام على عليه‌السلام فرمود:

«لايَسْتَحْيِيَنَّ أَحَدٌ إِذا سُئِلَ عَمَّا لايَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ: لاأَعْلَمُ.»

هرگاه از كسى سؤالى شد درباره چيزى كه نمى داند، از گفتن نمى دانم خجالت نكشد (و بگويد: نمى دانم).

غررالحكم ج٦ ص٢٧٧

كليد گنجينه دانش ها، سؤال است.

پرسيدن نيز، نشانه تواضع و دورى از تكبر و غرور است.

نه انسان داناى همه چيز است، و نه بى نياز از پرسيدن، پس بايد آنچه را نمى دانيم بپرسيم و اگر از چيزى كه نمى دانيم بپرسند، با شجاعت و فروتنى، بگوييم: نمى دانم.

يكى از شاگردان مفسر بزرگوار، مرحوم علامه طباطبايى درباره استادش مى گويد: ما از زبان ايشان، كلمه نمى دانم را زياد مى شنيديم...

كلمه اى كه گفتن آن براى برخى بسيار سنگين است و حاضرند در برابر سؤال ديگران هزاران رطب و يابس و راست و دروغ و آسمان و ريسمان ببافند، ولى يك كلمه نمى دانم نگويند، چرا كه مى ترسند به موقعيت آنان لطمه وارد شود، در حالى كه به اشتباه انداختن مردم و جواب هاى حساب نشده و ناپخته، بدتر و زيان بارتر است.

آنكه از گفتن نمى دانم شرم دارد، گرفتار نوعى احساس كاذب و فريب دهنده و غرور است، غرورى كه گاهى با مغز، انسان را برزمين مى كوبد!

آيا دروغ بافتن و نظر دادن درباره چيزى كه در حوزه دانش و تخصص انسان نيست شرم آورتر است، يا اعتراف به ندانستن؟! آن دروغ و فريب است، اين صداقت و راستى.

امان از دست شيطان، كه گاهى كار را بر خود انسان هم مشتبه مى كند!

وقتى همه چيز را نمى دانيم، چرا تلاش كنيم كه خويشتن را داناى همه اسرار و صاحب نظر و مطلع از هر چيز بشناسانيم؟

آيا اين فريب خود و فريب مردم نيست؟

## از عمل تا حساب

امام على عليه‌السلام فرمود:

«إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لا حِسابَ وَ غَداً حِسابٌ وَلا عَمَلَ.»

امروز روز عمل است و حسابى در كار نيست. و فردا روز حساب است و مجالى براى عمل نيست.

غررالحكم ج٢ ص٥٠٣

شناخت ميدان عمل و فرصت و مجال كار، شرط اساسى دست يافتن به هدف است.

فرصتى كه در دنيا به صورت عمر در اختيار ماست، يك ميدان عمل است.

توانايى هاى فكرى براى انديشيدن و انتخاب كردن، و قواى جسمى براى تلاش و كار، ميدان عمل ديگرى است.

هميشه هم اين زمينه ها و فرصت ها مهيا و فراهم نيست نه عمرمان جاودانه است، نه قوا و طراوتمان هميشگى.

از فردا چه كسى خبر دارد؟ و چه تضمينى براى سلامتى و نشاط و عمر فردا وجود دارد؟

از اولين لحظاتى كه فرصت عمل به پايان مى رسد، نوبت حساب آغاز مى گردد.

آخرت، مراحلى دارد و نقطه شروع آن از لحظه مرگ است، تا روز قيامت و حساب و كتاب و ميزان و صراط و پاداش و كيفر... و در نهايت، جهنم يا بهشت!

كيست كه از آينده اش با خبر باشد و از فردايش آگاه؟! تا دادگاه قيامت برپا نشود، رأى نهايى پرونده ما معلوم نمى شود.

مبادا ناگهان و بدون آمادگى وارد آن مرحله بى برگشت شويم و از ما حساب بكشند، بى آنكه مجالى براى جبران و تدارك داشته باشيم!...

تا فرصت عمل باقى است، دست به كار شويم.

## تازه يا كهن، كدام يك؟!

امام على عليه‌السلام فرمود:

«إِخْتَرْ مِنْ كُلِّ شَئٍ جَديدَهُ وَ مِنَ الإخْوانِ أَقْدَمَهُمْ.»

از هر چيزى تازه اش را انتخاب كن و از برادران و دوستان، قديمى ترين آنان را.

غررالحكم ج٢ ص٢٣٣

درست است كه در هر تازه، لذّتى است و در هر نو، حلاوتى، كه گفته اند: سخن نو آر، كه نو را حلاوتى است دگر، امّا در عالم آشنايى و دوستى و رفاقت و پيوند، هر چه عمر آشنايى بيشتر باشد، آن دوستى پايدارتر خواهد ماند. چرا كه فراز و نشيب زندگى و تلخ و شيرينِ حوادث، جوهره انسانها را آشكار مى سازد و خالص را از ناخالص جدا مى سازد.

در معاشرت و دوستى، آنچه مطلوب است، صداقت و وفا و مردانگى است.

صدق و راستى هم در عمل شناخته مى شود، نه با حرف و شعار و ادّعا. ميدان، عمل هم گذشت زمان و پيش آمدهاى گوناگون و تحوّلات و تبدّلات است.

اينكه سعدى گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دوستى را كه به عمرى فرا چنگآرند  |  | ، نشايد كه به يك دم بيازارند  |

اشاره به همين ارزش و قيمت دوستى هاى ديرينه و آشنايى هاى كهن و درازمدّت است.

اينگونه برادران و دوستان كه امتحان صداقت و خلوص و ايثار و وفاى خود را داده اند، در عين حال كه كمياب اند بسيار قيمتى اند به همين خاطر بايد هوايشان را داشت.

آنكه هر روز بر شاخه اى مى نشيند، از بى وفايى گلهاى تازه رس بى خبر است. دوستى هاى قديمى را عشق است!

## رمز و راز آقايى

امام على عليه‌السلام فرمود:

«لا يَسُودُ مَنْ لا يَحْتَمِلُ إِخوانَهُ.»

كسى كه برادران خويش راتحمل نكند، هرگزبه سيادت وآقايى نمى رسد.

غررالحكم ج٦ ص٣٩٨

در عالم دوستى و معاشرت، صبورى رمز محبوبيت است.

اگر ديگران جفا و تندى مى كنند، اگر براى تو، مشكل و زحمت مى آفرينند، اگر برايت خرج مى تراشند، از كوره در رفتن و عصبانى شدن و قهر كردن و ناسازگارى، يك روش برخورد است، تحمل و ظرفيت نشان دادن و خم به ابرو نياوردن و جفا را با رئوف و تندى را با ملايمت و مدارا پاسخ دادن، روش ديگر است و نشانه عظمت روح و بزرگوارى.

آن، تو را از چشم ها مى اندازد، اين، به تو عزت و بالندگى و محبوبيت مى بخشد.

برادرى، نعمت بزرگى است كه براى تداومش بايد به پرداخت. تحمل و بردبارى بخشى از بهاى تداوم دوستى است بدون آن اين موهبت از دست مى رود.

كسى كه حوصله و تحمل مهمان و رفت و آمدها و مخارج آن را ندارد، و از روحيّه اجتماعى و اخلاق جاذب بى بهره است، ترددها هم به منزل او كم مى شود. در نتيجه، كمتر احسان و نيكى به ديگران مى رسد و بالأخره آن عزت و محبت كاسته مى شود.

گاهى بايد حتى زبان تلخ و رفتار تند و قدرنشناسى ديگران را هم تحمل كرد.

آدمهاى با ظرفيت و با جنبه بيشتر جاذبه دارند!

## ناگفتنى ها

امام على عليه‌السلام فرمود:

«لا تَرُدَّ عَلَى النَّاسِ كُلَّما حَدَّثُوكَ فَكَفى بِذلِكَ حُمْق.»

هر چه را مردم به تو گفتند، به مردم مگو و بر مگردان، كه همين در نادانى و حماقت، كافى است!

غررالحكم ج٦ ص٢٨١

شايد از نشانه هاى خردمندى و فرزانگى، يكى هم اين باشد كه ناگفته هاى انسان بيشتر از گفته هايش باشد و نانوشته هايش بيش از نوشته.

شنيده هايمان و خوانده ها بسيار است، ولى عاقلانه نيست كه بلندگوى تكرار شنيده ها و خوانده ها باشيم، بى آنكه آنچه را مى گويند و مى نويسند، به محك بزنيم و بسنجيم و راست و دروغ و صلاح و فساد آن را ارزيابى كنيم.

وقتى بازار شايعه داغ است، نقل حرف مردم شايعه پراكنى مى شود.

وقتى عده اى نان دروغ مى خورند و كسب تهمت دارند، بازگويى آنچه در گوش ما مى خوانند و در اطرافمان مى پراكنند، گاهى مصداق نشر اكاذيب مى شود.

گرچه دل، مى خواهد انسان هر چه را شنيد، بگويد و از اين راه براى خود وجهه و عنوانى كسب كند،

ولى عقل، فرمان درنگ و تأمل مى دهد. بايد در پالايشگاه ذهن خود، مطالب و شنيده ها را پالايش كنيم، ناسالم ها را دور بريزيم و براى گفتنى ها معيار داشته باشيم.

گاهى رسوايى و بى آبرويى و پشيمانى، محصول و فرايند همين گونه نقليات و پراكندن حرف مردم است.

راستى... اگر اين روش، ابلهانه نيست، پس چيست؟

## نعمت امنيت

امام على عليه‌السلام فرمود:

«لا نِعْمَةَ أَهْنَأُ مِنَ الأَمْنِ.»

هيچ نعمتى گواراتر از امنيّت نيست.

غررالحكم ج٦ ص٤٣٥

آنچه در زندگى فردى و موقعيت اجتماعى، مايه و سرمايه قوام كارها و سامان يافتن امور است، امنيت و آسايش است.

اگر فكر، آشفته باشد، زندگى ناگوار است.

اگر زندگى، آشفته و به هم ريخته باشد، لذت حيات اجتماعى چشيده نمى شود.

و اگر جامعه، ناامن و دچار آشوب باشد، نه قانون قابل اجراست، نه حكومت مى تواند استحكام داشته باشد، نه حقوق افراد، قابل تأمين است و نه ثبات، بستر جريان سالم امور سازندگي ها و تلاش هاى فرهنگى خواهد بود!

جنگ و فتنه، يك جامعه را ناامن مى سازد.

تخريب و توطئه، آرامش را از مردم مى گيرد.

در جامعه ناامن، دين و قانون هم مجال تحقق و اجرا نمى يابد، افراد هم به انجام وظايف دينى توانا نيستند و زندگى ها تلخ و غير قابل تحمّل مى شود.

براستى كه امنيت نيز همچون تندرستى، از نعمت هايى است كه تا هست، قدرش ناشناخته است و هنگامه بروز فتنه هاو آشوب هاست كه ارزش نعمت امنيت، آشكار مى شود.

شكر اين نعمت گوارا چيست؟

و... ناسپاسى آن، چگونه موجب زوال نعمت مى گردد؟ آيا بايد گرفتار ناامنى شد تا قدر آن را شناخت؟

رهبرى، محور وحدت

امام على عليه‌السلام فرمود:

«أَلإمامَةُ نِظامُ الأُمَّةِ.»

امامت، نظام و سامان بخش امت است.

غررالحكم ج١ ص٢٧٤

رهبرى، عامل وحدت است.

آنچه كه انديشه ها را در مسير حق، هدايت مى كند، آنچه كه مردم را از تفرقه نگاه مى دارد، آنچه به نيروها و نفرات و تلاش ها جهت مى بخشد، و بالأخره آنچه به بى سروسامانى و آشفتگى در يك جامعه، پايان مى دهد، امامت است.

در اين صورت عامل رهبرى مى تواند نظام بخشد و سامان آفريند و محور وحدت گردد.

همان گونه كه يك نخ و رشته، دانه هاى تسبيح يا گردن بند را در يك خط به صف مى كشد و از پراكندگى و تشتت و از هم گسيختگى و كم شدن و گم شدن حفظ مى كند، رهبرى نيز در جامعه، همين نقش را دارد.

البته، وقتى كه امت هم از امام، پيروى كنند و از نظام بخش جامعه، اطاعت داشته باشند! پيروى از پيشوا شرط نخست بهره مندى جامعه از بركات ولايت و رهبرى است.

نظام ولايت، امت اسلامى را در مقابل نيروهاى دشمن و گرگهايى كه براى دريدن اين پيكر، دندان تيز كرده اند، متحد و مقاوم و منسجم و در نتيجه پيروز مى سازد.

آنان كه به محور وحدت آسيب برسانند، خواسته يا ناخواسته، دانسته يا ندانسته، به سود دشمن كار مى كنند.

دلسوزى و صدق افراد را با معيار تقويت ولايت و تحكيم مبانى وحدت مى توان شناخت. آنكه بر طبل تفرقه مى كوبد و تارو پود ولايت را از هم گسسته مى خواهد، جاهلانه يا مغرضانه همگام دشمن است.

## تكريم خويشاوندان

امام على عليه‌السلام فرمود:

«أَكْرِمْ عَشيرَتَكَ فَاِنَّهُمْ جَناحُكَ.»

خويشاوندان خود را گرامى بدار، چرا كه آنان بال و پرِ تو هستند.

غررالحكم ج٢ ص٢٢٩

هيچ كس، غربت و تنهايى و ناتوانى و بى كسى را دوست ندارد.

همه خواستار قدرت و موقعيت و نفوذ و اعتبارند. اين بال و پر پرواز و بازوى توانايى براى انسان، اقوام و خويشاوندانند كه بودنشان قوّت قلب مى آورد و حمايتشان دلگرم مى سازد.

هر چه به تحكيم رابطه هاى فاميلى بپردازيم و صله رحم و رفت و آمد و حرمت نهادن و نيكى كردن و بال و پر دادن به يكديگر در ميان مجموعه يك خانواده و فاميل بيشتر باشد، اعتبار و قدرت و شوكت آنان افزوده مى شود.

نيكى به بستگان، جاى دورى نمى رود.

ثمره احسان و اكرام نسبت به اقوام و عشيره، به خود انسان برمى گردد و آنان را به عنوان يك پشتوانه و تكيه گاه در هنگامه خطر و مواقع نياز براى ما نگاه مى دارد.

مگر مى توان بدون بال و پر، پرواز كرد؟

ترويج و گسترش فرهنگ نيكى و احترام به افراد فاميل و صله رحم در ميان اعضاى يك قبيله و دودمان و خانواده، تقويت همان بال پرواز است.

كوچكترها هم از بزرگترها مى آموزند.

اگر از خويشان، خيربه همديگر نرسد و همه بازوى يكديگر نباشند، از بيگانگان و اغيار چه انتظارى است؟!...

بال پرواز هم باشيم، نه قيچى بريدن و چيدن بال و پر!

## احترام از روى ترس

امام على عليه‌السلام فرمود:

«شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَتَّقيهِ النَّاسُ مَخافَةَ شَرِّهِ.»

بدترين مردم كسى است كه مردم، به خاطر ترس از شرارت و بدى او، پرهيز و احترامش كنند.

غررالحكم ج٤ ص١٧٨

بعضي ها بر دل ها حكومت مى كنند، برخى هم بر جمجمه.

معناى احترام از روى ترس و به خاطر گريز از شر و ايمنى از شرارت كسى يعنى همين!

از دست و زبان بعضى، خير مى بارد، برخى هم جز گزند و بدى چيزى به مردم نمى رسانند. آن كجا و اين كجا؟

گاهى براى اين كه مزاحم كسى نشويد، سراغشان نمى رويد، يا به خاطر احترام، به او نزديك نمى شويد.

گاهى هم پروا و پرهيز و دورى و گريز، به جهت آن است كه بيم داريد حرف تند، دشنام، بدى، آزار نسبت به شما داشته باشد، بارى بر دوشتان بگذارد، كارى به دستتان بدهد، مشكلى در كارتان پديد آورد، وقت و آرامش و آسايش شما را سلب كند و... از اين گونه علل و عوامل، كه همه شر محسوب مى گردد.

مسأله دوجانبه و متقابل است.

گاهى هم ممكن است همين آفات و صدمات، در برخورد و گفتار شما نسبت به ديگران باشد و آنان صلاح خويش را در اين ببينند كه كمتر دور و برشما پيدا شوند و به چشمتان نيايند و سلامت و عافيت را در گريز و پرهيز ببينند.

آنجا آنان شرالناس و بدترين مردمند، اينجا شما.

تا مى توان حوزه اى از جاذبه پيرامون خود به وجود آورد، چرا سيم خاردار دافعه دور خود بكشيم؟!

## دنيا فداى آخرت

امام على عليه‌السلام فرمود:

«إِنَّ مَثَلَ الدُّنيا وَالآخِرَةِ كَرَجُلٍ لَهُ اِمْرَأتانِ اِذا اَرْضى اِحديهُما اَسْخَطَ الآخَرَ.»

مثل دنيا و آخرت، همچون مردى است كه دو همسر داشته باشد، هر گاه يكى از آن دو را راضى كند، ديگرى را به خشم مى آورد.

غررالحكم ج٢ ص٥٣٨

ديدگاه اسلام آن است كه يك مسلمان، هم دنيا داشته باشد، هم آخرت. در دعاى قرآنى قنوت هم از خدا طلب مى كنيم كه حسنه دنيا و حسنه آخرت عطايمان كند. اين از ويژگي هاى اسلام و نشانه جامعيت مكتب ماست.

اما... در شرايط انتخاب يكى از اين دو چه؟

يعنى آنجا كه براى داشتن هر كدام، ناچار شويم ديگرى را رها و فدا كنيم؟

بعضى ها به راحتى نقد دنيا را مى چسبند و نسيه آخرت را رها مى كنند. ولى اين كار در درازمدت، يعنى محاسبه ابديت زمانى به زيان انسان است، چرا كه پس از امروز هم، فردايى هست. و همه كارها و حساب ها به دنيا ختم نمى شود.

اگر به تعبير حضرت امير عليه‌السلام، دنيا و آخرت را مثل دو هَوُو بدانيم كه راضى ساختن هر يك، ديگرى را مى رنجاند، به قيمت نارضايتى كدام يك، بايد ديگرى را از خود راضى ساخت؟ رضا و خشنودى كدام يك، ارزشمندتر است؟

خود آن حضرت، آخرت را برگزيده بود. همه اولياى دين نيز چنين بودند. وقتى بنا بود يكى را فدا كنند، دنيا را پاى آخرت قربانى مى كردند.

آنكه به سعادت اخروى مى انديشد و رضاى خد را مى خواهد، بايد از آنچه به آن سعادت و اين رضا آسيب مى زند بپرهيزد، هر چند دشوار است، ولى عاقلانه و حسابگرانه تر است. در غير اين صورت، خسران و زيان حتمى است.

باختن آخرت براى بردن دنيا، به سود انسان نيست.

## زكات توانگرى

امام على عليه‌السلام فرمود:

«زَكاةُ اليَسارِ بِرُّالْجِيرانِ وَصِلَةُ الأَرْحامِ.»

زكات توانگرى و تمكن، نيكى به همسايگان و پيوند با خويشاوندان است.

غررالحكم ج٤ ص١٠٦

نعمت هاى خدا، در عين حال كه لطف او در حق بندگان است، گاهى هم وسيله آزمايش است.

خداوند هر كه را به چيزى مى آزمايد، يكى را به مال و ثروت، يكى را به جمال و زيبايى، ديگرى را با قدرت و رياست، و چهارمى را با شهرت و محبوبيت و...

پرداخت زكات، مايه افزايش مال مى گردد. اين وعده تخّلف ناپذير خداست.

يسار و توانگرى مالى و ثروتمندى نيز، زكاتى دارد و بهترين جا و مناسب ترين محل براى اين اداى حق، نزديكان اند و چراغى را كه به خانه رواست...

آيا همسايگانتان را مى شناسيد؟ با آنان رفت و آمد و همدلى و همدردى داريد؟ آيا به اقوامتان سركشى و رسيدگى مى كنيد؟ مساعدت و احسان با آنان داريد؟

خدا نكند كه زندگى ماشينى و اشتغالات روزمره و گرفتارى هاى زندگى ماشينى، ما را چنان در درياى خودمان غرق كند كه همسايه و خويشاوندان را از ياد ببريم.

از ما اگر به همسايگان خير و نيكى نرسد، حق همسايگى را ادا نكرده ايم.

اگر به ارحام و بستگان نرسيم، حالشان را نپرسيم، نامه ننويسيم، تماس تلفنى نداشته باشيم، رفت و آمد را قطع كرده باشيم، پس چه خويشى و قرابت؟ اين خويش چه فرقى با بيگانه دارد؟!

ناسپاسى، موجب زوال نعمت الهى است.

نكند با ادا نكردن حق و زكات يسار و ثروتمندى، زمينه ساز زوال گرديم و... گرفتار وبال!

## تبادل نظر

امام على عليه‌السلام فرمود:

«إِضْرِبُوا بَعْضَ الرّأىِ بِبَعْضٍ يَتَوَلَّدُ مِنْهُ الصَّوابُ.»

بعضى انديشه ها را به بعضى ديگر بزنيد، انديشه درست از آن پديد مى آيد.

غررالحكم ج٢ ص٢٦٦

در انديشه نيز، مثل بسيارى از ميوه ها، غذاها، فرآورده ها، پختگى و خامى وجود دارد.

پختگى انديشه و نظر، محصول تبادل نظر و رايزنى است.

ذهن نيز، گاهى عقيم است، گاهى بارور و بارآور.

بارورى فكر و ديدگاه، وقتى است كه در انديشه هاى ديگران ضرب شود و حاصل ضرب آن، از نقصان و خطا مصون باشد، یاكم خطاتر گردد.

مشورت، نوعى رايزنى است، كه اغلب كسى نظر مشورتى مى خواهد و مشاور، ديدگاه خود را باز مى گويد. يكى سود مى رساند، ديگرى سود مى برد.

اما... تبادل نظر، مرحله اى بالاتر و سودمندتر است. وقتى انديشه ها نقد شود، كاستي ها آشكار مى شود و فكر، پخته تر مى گردد. چكش خورى، نه تنها در دكّه آهنگر و مسگر، استحكام مى آورد، بلكه در عرصه فكر و نظر هم مايه تولد انديشه اى استوار، محكم، بى خلل و درست مى شود.

در نقد انديشه، هر دو طرف (ناقد و شخص مورد نقد) سود مى برند.

وقتى تبادل نظر به درست انديشى منتهى مى شود و خطاها را آشكار مى سازد، پس چرا گريز؟

نقشى را كه آزمايش در علوم تجربى دارد، در علوم نظرى بر عهده مباحثه و مناظره است.

بامشورت و رايزنى، انديشه ها را بارور سازيم.

## علامت خطر!

امام على عليه‌السلام فرمود:

«عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمِى الطَّعامَ لأِذِيَّتِهِ كَيْفَ لا يَحْتَمِى الذَّنْبَ لأَليمِ عُقُوبَتِهِ.»

در شگفتم از كسى كه از غذا (ى فاسد) به خاطر آزارش پرهيز مى كند، اما از گناه به خاطر عذاب دردناكش پرهيزى ندارد!

غررالحكم ج٤ ص٣٣٧

روح هم بيمار و آلوده مى شود، همچون جسم.

رنج بدن، از غذاى فاسد است و عذاب جان از گناهان.

اگر پرهيز، شايسته و لازم است، از آنچه زيان و خطر بيشتر و جانكاه تر دارد، ضرورى تر است. رنج محدود و گذرا كجا و عذاب سخت و جاويد كجا؟!

گناه، دل را مى آلايد، جان را تيره مى سازد، شيطان را بر انسان مسلط مى كند، موجب نارضايى خدا و رسول است، پرونده اعمال را سياه مى سازد، مايه رسوايى مى شود و ده ها فرجام زشت ديگر، كه از آثار معصيت است.

آيا مايه شگفتى نيست كه انسان از آزار طعام پرهيز و پروا داشته باشد، اما از عقوبت عصيان نترسد؟!

فرزانه كسى است كه بيش از صلاح جسم، به صلاح روح و رشد اخلاقى بينديشد، چرا كه عاقبت هر شخص را عمل او رقم مى زند.

بدن و جسم، مركب روح است. مهم، آن سوار است كه براين مركب مى نشيند و به سوى مقصد (بهشت يا دوزخ) پيش مى تازد.

از جسم چالاك چه فايده، اگر روح و جان در باتلاق نفس گرفتار شده باشد؟

زيان گناه، بسيار بيشتر از مفسده غذاى فاسد است، پس چرا بى پروايى و ناپرهيزى؟...

## دين به دنيا فروشان

امام على عليه‌السلام فرمود:

«أَشْقَى النّاسِ مَنْ باعَ دينَهُ بِدُنيا غَيْرِهِ.»

بدبخت ترين مردم كسى است كه دين خود را به دنياى ديگرى بفروشد.

غررالحكم ج٢ ص٤٣٠

دين فروشى به هر قيمت كه باشد، زيان است.

پاى بندى به دين و گردن نهادن به آيين آسمان و شرافت مسلمانى آن قدر نفيس و گرانبهاست كه با هيچ گوهرى و به هيچ قيمتى قابل مبادله نيست.

مسلمان اگر براستى ديندار و بنده خد باشد، مقامى بس ارجمند دارد و سعادت ابدى او تضمين است، يعنى بهشت برين و رضاى خدا و تنعّم از پاداش الهى.

دين فروش، كسى است كه به خاطر رسيدن به منافع مادى يا رياست و شهرت و شهوت، دين را زير پا مى نهد و آن را فداى اميال نفسانى مى كند.

وقتى انسان سر دوراهى دين و دنيا قرار مى گيرد و شرايطى پيش مى آيد كه بايد يكى را فداى ديگرى كند، در لحظه دشوار يك آزمون قرار گرفته است.

ولى... به هر حال، دين را به دنيا فروختن، خسارت و ضرر است و نشانه نشناختن ارج و ارزش دين.

بدترين خسارت و بالاترين شقاوت آن است كه در اين معامله، حتى چيزى هم به دست خودش نيايد و دين را به خاطر دنياى ديگرى بفروشد.

راستى، چه كسى شقى تر از آن كه براى ديگرى و به خاطر پسند اهل دنيا به جهنم برود؟

آشِ نخورده و دهان سوخته!...

دروغ و بهتان، براى آنكه ديگرى به مقام برسد، مفهومى جز فروختن دين در مقابل دنياى ديگرى ندارد.

بيچاره كسى كه قدر خود و قدر دين خود را نمى داند!

## دوستيهاى پايدار

امام على عليه‌السلام فرمود:

«مَوَدَّةُ ذَوِى الدّينِ بَطيئَةُ الاِنْقِطاعِ دائِمَةُ الثَّباتِ وَالبَقاءِ.»

دوستى دين داران، ديرگسسته مى شود و ثبات و بقاى آن هميشگى است.

غررالحكم ج٦ ص١٣٢

گزينش دوست، اگر با ملاك و معيار باشد، به اين زودى ها به جدايى كشيده نمى شود.

اگر بناى دوستى بر احساس، سودجويى و فرصت طلبى استوار شده باشد، ناپايدار است. اما اگر معيار دين در كار باشد، به اين زودى گسسته نمى شود.

مودت دين مدارانه، همراه با مراعات حقوق دوستى است.

دوستى براساس وحدت عقيده، ريشه دارتر است.

اگر دوستى مى كنيد، با دينداران و خداترسان دوستى كنيد، چرا كه عقيده دينى و معتقدات مذهبى، انسان را وظيفه شناس و حق شناس بار مى آورد.

برعكس، پيوند مودت با آنان كه تاروپود زندگى شان با رشته هاى دين و عقيده به مبدأ و معاد، انسجام و استوارى نيافته است و تنها معيارهاى سود مادى و منافع دنيوى بر روابطشان حاكم است، ناپايدار است و با تغيير وضع اقتصادى و شرايط روزگار، رابطه ها هم گسسته مى شود.

دين، فرمان مى دهد كه حقوق برادرى را مراعات كنيم،

با دوستان خويش با ايثار و مواسات و صداقت رفتار كنيم،

از بدزبانى و غيبت و تحقير بپرهيزيم،

به اتكاى دوستى حقوق دوستان را زيرپا نگذاريم،

بر دوستان خود تكلف و مشقت وارد نسازيم و مايه رنجش آنان را فراهم نياوريم و....

آيا با مراعات اين دستورها، دوستي ها ديرپاتر نخواهد بود؟

## تدبير و آينده نگرى

امام على عليه‌السلام فرمود:

«ألتَّدْبيرُ قَبْلَ الْعَمَلِ يُؤمِنُ النَّدَمَ.»

تدبير و آينده نگرى پيش از عمل، از پشيمانى ايمن مى سازد.

غررالحكم ج١ ص٣٧٢

عاقل آن است كه انديشه كند پايان را.

برنامه ريزى، محاسبه، آينده نگرى و سنجش عواقب و پيامدها، از عوامل موفقيت انسان است.

هر كارى بازتابى دارد و هر عملى عكس العملى.

تدبير آن است كه پيش از هر اقدام، نسبت به ضرورت آن، شيوه عمل، آثار و نتايجش فكر شود.

خيلى از ندامت ها، محصول نسنجيده كاركردن است. در انتخاب شغل، در گزينش دوست و شريك و همسر، در سرمايه گذارى در يك طرح اقتصادى، آنچه از حسرت و پشيمانى جلوگيرى مى كند، محاسبه همه جوانب و تصميم درست و سنجيده و عاقلانه است.

اگر سخن گفتن را نيز يك عمل به شمار آوريم (كه چنين است) فكر پيش از سخن و تأمل قبل از گفتار و انديشيدن در عواقب حرفى كه مى زنيم نيز نوعى تدبير در كلام است و از ندامت هاى بسيارى جلوگيرى مى كند.

تنظيم دخل و خرج و ايجاد موازنه بين درآمد و مخارج نيز، نمونه اى از تدبير در معيشت است.

كارهاى بى حساب و نقشه و اقدام هاى عجولانه و بدون عاقبت انديشى به ندامت مى انجامد.

آنچه جلوى اى كاش هاى بعدى را مى گيرد و مانع شكل گيرى نطفه حسرت و افسوس مى شود، مآل انديشى و دورنگرى و غلبه بر شتابزدگى و عجله است.

حتى در شرايط رهبرى هم (در قانون اساسى) مدير و مدبر بودن لحاظ شده است. اين نشانه اهميت و حساسيت تدبير است.

## كار مستمر

امام على عليه‌السلام فرمود:

«قَليلٌ تَدُومُ عَلَيهِ خَيْرٌ مِنْ كَثيرٍ مَمْلُولٍ.»

كار اندكى كه برآن استمرار و مداومت داشته باشى، از كار بسيارى كه از آن خسته شوى بهتر است.

غررالحكم ج٤ ص٤٩٩

هميشه ادامه كار، دشوارتر از آغاز آن بوده است.

شيوه عمل در ثمربخشى آن مؤثر است. گاهى رگبار تند باران يك لحظه مى بارد و سيلاب جارى مى شود و خرابى ها به بار مى آيد. گاهى هم نم نم باران به صورت پيوسته و درازمدت مى بارد، كه نه زيان و خرابى دارد و نه هدر و هرز مى رود بلكه زمين ها، مزرعه ها، چشمه ها و قنات ها از آن بهره مى برند.

در كارهاى عبادى، فرهنگى، علمى و مطالعاتى و حتى ورزشى آنچه سودمند است، استمرار در عمل است.

اگر روزى دو صفحه كتاب بخوانى، ولى هر روز، اين بهتر از آن است كه يك روز صد صفحه بخوانى و خسته شوى و تا چند هفته مطالعه نكنى.

سعدى مى گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسب تازى دو تك رود به شتاب  |  | شتر آهسته مى رود شب و روز  |

تداوم يك كار نيك (مثلاً مطالعه، نماز مستحب، زيارت عاشورا، قرائت قرآن، كمك به نيازمندان و...) هر چند اندك باشد، ثمراتش بيشتر از آن است كه يك مرتبه در حد فراوان به اين گونه كارها بپردازى، زده شوى، خسته گردى و براى هميشه آن را ترك كنى.

پس انداز اندك اندك هم، وقتى استمرار يابد، در نهايت بسيار خواهد بود.

مهمتر از شروع يك كار، آن است كه آن را ادامه دهى و اين كار، همت و اراده اى استوار مى طلبد.

## ره توشه آخرت

امام على عليه‌السلام فرمود:

«تَزَوَّدُوا مِنَ الدُّنيا ما تَحُوزُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَد.»

از دنيا ره توشه برگيريد، با چيزى كه فردا بتوانيد خودتان را مالك شويد و حفظ كنيد.

غررالحكم ج٢ ص٣٣٩

شناخت آينده اى كه برآن وارد خواهيم شد و نيازهاى آن مرحله و آمادگى براى ورود به آن، شرط خردمندى و فرزانگى است.

بى شك، دنيا مرحله اى گذراست كه پشت سر خواهيم گذاشت.

آخرت هم، دوره اى حتمى است كه براى پاداش يا كيفر، با آن روبه رو خواهيم شد.

دنيا دارفانى است و آخرت، سراى باقى.

در اين مرحله براى آن مرحله، هر چه بيشتر زاد و توشه برداريم، كارمان آنجا راحت تر و رفاهمان بيشتر خواهد بود.

عاقلان، در همين دنيا و با امكانات موجود در همين جا به معمارى آخرت مى پردازند.

خانه آخرت را بايد اينجا و امروز ساخت، تا فردا كه وارد آن مرحله مى شويم، سرگردان و بى جا و مكان نمانيم.

در قيامت، مواقف و ايستگاههاى متعددى است كه از خيلى چيزها خواهند پرسيد. از دژبانى هاى آخرت، فقط با عمل صالح است كه مى توان گذشت و خدا نكند كه كسى جنس قاچاق گناه همراه داشته باشد كه گير خواهد افتاد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| با بار گنه، زدام جستن نتوان  |  | دژبانى حشر را گذشتن نتوان  |
| روزى است كه بى برگ تردد به بهشت  |  | آن سوى پل صراط رفتن نتوان  |

- از نويسنده.

انسانهاى آينده نگر و عاقبت انديش، دنياى خود را خرج آخرت خويش مى كنند تا در آن روز بتوانند از عقبه ها و گردنه هاى قيامت بگذرند.

رهتوشه ما براى آن روز نياز و فقر، چيست؟!

## بيم عقوبت

امام على عليه‌السلام فرمود:

«مَنْ خافَ العِقابَ إِنْصَرَفَ عَنِ السَّيِّئاتِ.»

هر كس از عقاب و كيفر بترسد، از گناهان دورى مى كند.

غررالحكم ج٣ ص٣٣٥

از مهمترين عوامل بازدارنده از گناه، نيروى ايمان و ترس از عذاب الهى است.

آن كه گناه مى كند، يا به معاد و حساب آخرت، عقيده و باور ندارد، يا از اين مسأله مهم غفلت دارد.

تقويت ايمان مذهبى استوارترين سددفاعى در مبارزه با فساد و تهاجم فرهنگى و گرايش به آلودگيهاى اخلاقى است. كارى كه از باور مى آيد، از دانش ساخته نيست.

در روابط اجتماعى و تحقق جرايم نيز، آنجا كه از كيفر و زندان و جريمه و اخراج بترسند، از تخلف دورى مى گزينند. اما اگر احساس كنند كه حساب و كتاب و پيگرد و مجازاتى در كار نيست، گستاخانه سراغ خلافكارى مى روند.

از اصول مهم دعوت هاى همه انبيا، توجه دادن به روز حساب و روز عقاب است و اين كه مردم در آخرت، پاسخگوى عملكردهاى دنيوى خويشند. از تعّلمات مهم پيامبران الهى دعوت به ايمان به مبدأ معاد و نشاندن بذر اين باور در دلها كه هر كس ذرهاى نيك و بد كند، در آخرت به جزاى آن خواهد رسيد.

اجراى حدود و قصاص در جامعه اسلامى از همين رو بركات بيشمار دارد و جرائم و جنايات را ريشه كن مى كند.

ترس از كيفر در دنيا و بيم از عذاب در آخرت! اين است عامل برچيده شدن مفاسد و آلودگيه.

## صبر و ظفر

امام على عليه‌السلام فرمود:

«حَلاوَةُ الظَّفَرِ تَمْحُو مَرارَةَ الصَّبْرِ.»

شيرينى پيروزى، تلخى صبر را مى زدايد.

غررالحكم ج٣ ص٣٩٨

تا كسى در راه هدف، شكيبايى و مقاومت نداشته باشد به مقصود نمى رسد.

گذراندن دوران مشقت بار صبر، در ذائقه انسان تلخ جلوه مى كند، ولى كدام بهبودى، بى تحمل تلخي هاى مداوا به دست مى آيد؟ و كدام موفقيت علمى، هنرى و نظامى بدون تلاش و سخت كوشى نصيب تلاشگران مى شود؟

اگر صبر درختى باشد، ميوه اش ظفر است.

اين حكمت ارزنده در شكلهاى گوناگون در ادبيات ما هم انعكاس وسيعى دارد.

برخى شاعران، اين دو را دوست هم دانسته اند كه براثر صبر، نوبت ظفر آيد و بعضى با اشاره به اين ميوه پيروزى، گفته اند: صبر تلخ است وليكن برِ شيرين دارد و بعضى هم اينگونه تعبير كرده اند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صبر تلخ است وليكن عاقبت  |  | ميوه شيرين دهد پر منفعت  |

كسى كه بر دشوارى هاى ايام تحصيل، صبر مى كند، دريافت كارنامه قبولى خستگى هاى او را از بين مى برد.

كسى كه در مقابل خواسته هاى نفس و شهوات، خويشتن دارى نشان مى دهد و به ترك گناه موفق مى شود، او نيز لذت معنوى اين شكيب را مى چشد.

رزمندگانى هم كه در جبهه مقابل دشمن مى ايستند و باصبر و مقاومت، حمله دشمن را درهم مى شكنند، پس از رفع خطر، احساس لذت و راحتى مى كنند.

پس بايد كوشيد تا از درخت تلخ صبر، ميوه شيرين ظفر چيد.

## عينك واقع بينى

امام على عليه‌السلام فرمود:

«مَنْ أَبْصَرَ زَلَّتَهُ صَغُرَتُ عِنْدَهُ زَلَّةُ غَيْرِهِ.»

هر كس لغزش خود را ببيند، لغزش ديگران در نظر او كوچك جلوه خواهد كرد.

غررالحكم ج٥ ص٣٦٢

بعضى ها به عيب جويى از ديگران عادت دارند.

ذره بين نهادن و عيوب و لغزش هاى ديگران را ديدن و بازگو كردن و بزرگ كردن، كار كسانى است كه از عيوب خويش بى خبرند. و خود را بى نقص مى پندارند.

پروين اعتصامى در قطعه سيروپياز، از انتقاد سير از بوى بد پياز و غفلت از بوى ناپسند خويش ياد مى كند.

غرور و غفلت، سبب مى شود انسان خود را بى عيب و نقص ببيند.

لغزش هاى خود ما، كمتر از ديگران نيست.

پس چرا اين همه در جلد اين و آن افتادن و خطاهاى ديگران را نقل مجالس كردن و به غيبت اين و آن پرداختن؟ مگر خودمان از همان گونه عيوب و لغزش ها مصون و مُبرّاييم؟

گويند: طاووس را همه كس به خاطر پرهاى زيبا و رنگين مى ستايند، اما خود او از پاى زشت خويش شرمگين است.

توجه به زشتى پا، سبب مى شود كه طاووس مغرور بال هاى رنگارنگ و زيبايش نشود.

اگر به ديگران با دو چشم مى نگريم، به خودمان و خطاها و لغزش هايمان با چهار چشم بنگريم.

آنگاه خواهيم ديد كه لغزش ديگران، آن قدر هم بزرگ و در بوق كردنى نيست.

چون ما هم مثل آنان گرفتار لغزشيم، پس چرا غرور؟!

## كفاف و عفاف

امام على عليه‌السلام فرمود:

«ألرِّضا بِالْكِفافِ يُؤَدّى اِلَى العِفافِ.»

خرسندى و رضايت به اندازه كفاف، به عفاف مى انجامد.

غررالحكم ج١ ص٣٩٠

دنيا براى انسان است، نه انسان براى دنيا.

يعنى دوندگي ها، تلاش ها، حرص و جوش خوردنها و... همه براى آن است كه انسان در حد گذران زندگى و تأمين معاش و رفع نياز، مالى به دست آورد و به قول سعدى به غفلت نخورد و به مراحل برتر از حيوانيت برسد.

آنچه براى تأمين زندگى بس است و نيازهاى خوراكى، پوشاكى، رفاهى، مسكن و آسايش را برمى آورد، حد كفاف است. بيش از آن، دوندگى براى هيچ است.

وقتى زندگى با يك خانه چهار اتاقه و خورد و خوراك معمولى بگذرد، چه ضرورتى است كه طول و عرض زندگى را گسترش دهيم و عنان خويش را به دست نفس بسپاريم؟ نفسى كه هرگز سير نمى شود و قانع شدنى نيست!

تكاثر و افزون طلبى، انسان را مطيع هوا و هوس مى كند. هواپرست هم خداپرست نخواهد شد.

قانع نبودن، موجب روى آوردن به هر چه كه تمنيات ما را تأمين كند مى شود، چه از حلال، چه از حرام!

آيا حريصان و افزون طلبان بيشتر در دام گناه و فساد مى افتند يا قانعان و صابران؟!

اگر توانستيم در حد كفاف و عفاف، معيشت خود را تأمين كنيم، به دل مجال توسعه طلبى ندهيم. زيرا اين نفس افزون خواه، اگر كنترل نشود، چموشى مى كند و صاحبش را به دره گناه مى افكند.

رضا، نيروى مهار كننده نفس است.

## دوام دوستى

امام على عليه‌السلام فرمود:

«بِالرِّفْقِ تَدُومُ الصُّحْبَةُ.»

دوستى و مصاحبت، بارفق و مدارا دوام مى يابد.

غررالحكم ج٣ ص٢٣٧

سرسختى و بدرفتارى، قوى ترين رشته هاى دوستى را هم از هم مى گسلد و به جدايى مى كشاند.

انعطاف، نرمش و مدار با دوستان و همنشينان، به معناى نشان دادن عفو و گذشت، ناديده گرفتن برخى بدى ها و چشم پوشى از بعضى ناخوشايندهاست.

در عالم رفاقت و دوستى، بايد فراتر از قانون و مقررات خشك و حسابگرانه، رفتار كرد و اين يعنى وسعت نظر و سعه صدر و تحمل كردن و ظرفيت نشان دادن.

گاهى بايد از حق شخصى گذشت.

گاهى بايد در برابر تندى و عصبانيت طرف، نرمش و عاطفه نشان داد.

گاهى بايد بخشيدن را به جاى انتقام و عفو را جايگزين تقاص كرد.

حتى گاهى با دشمنى كه اسير است، اگر به رفق و مدارا رفتار شود، او را نرم مى كند و كينه اش را مى زدايد، البته نه با دشمن كينه جو و لجوج كه از موضع قدرت و طلبكارانه، انتظار سازش و انعطاف از سوى ما را دارد...

اين رهنمود، در حوزه روابط دوستانه و معاشرت با خودى هاست، نه با خصم اسلام و دشمن مسلمانان. خداى رئوف و مهربان هم در مورد مناسب، سختگير و قهّار و منتقم است.

نقطه مقابل رفق و مدارا، بدرفتارى و خشونت و تندى است كه خواه ناخواه جوّ ستيزه جويى پديد مى آورد و مصاحبت ها و رفاقت ها را برهم مى زند.

رفق و نرمش و مدارا، كليد تداوم دوستي هاست.

## خودپسندى

امام على عليه‌السلام فرمود:

«مَنْ رَضِىَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّاخِطُ عَلَيهِ.»

كسى كه خود پسند باشد، دشمنانش زياد مى شوند.

غررالحكم ج٥ ص٣٠٦

از قديم گفته اند: كس نگويد كه دوغ من ترش است

اين دوغ، كنايه از هر چيزى است كه به نوعى ملك انسان و وابسته به او به شمار مى آيد و ترش بودن، كنايه از عيب داشتن و اقرار به آن است.

افرادِ از خود راضى، حاضر نيستند نقص و عيبى را در خويش بپذيرند و خود را منزه و پاك و پيراسته از هر عيبى مى دانند. آيا اين گونه افراد، مى توانند به محبوبيت برسند؟ هرگز!

كسى كه چهره و صدا و خط خويش را زيباترين و بهترين مى پندارد، كسى كه خود را بيش از ديگران لايق احترام و توجه مى داند، كسى كه از اين و آن عيب جويى مى كند، ولى تحمل يك انتقاد را ندارد، كسى كه چشم به خير و احسان اين و آن دوخته، اما خيرش به كسى نمى رسد، كسى كه خود را بهترين، خالص ترين، بى رياترين و داناترين افراد به حساب مى آورد، و... بسيارى از اينگونه كسان، گرفتار همان خودپسندى و از خود راضى بودند. پيامد طبيعى و قهرى چنين خصلتى، گرفتار شدن در دام انزوا و افتادن به دامن تنهايى و بالاتر از آن منفور شدن و از چشم ها افتادن است.

از خود راضيان، هاله اى از ناخرسندى در پيرامون خويش به وجود مى آورند. حرمت نهادن به ديگران، عزت مى آورد.

## قدرت راز دارى

امام على عليه‌السلام فرمود:

«مَنْ ضَعُفَ عَنْ حِفْظِ سِرِّهِ فَهُوَ عَنْ سِرِّ غَيْرِهِ أَضْعَفُ.»

كسى كه از نگهدارى راز خود ناتوان باشد، در حفاظت از راز ديگران ناتوان تر است.

غررالحكم ج٥ ص٣٦٢

چنين نيست كه هميشه انجام يك كار يا گفتن يك سخن، قدرت و شجاعت لازم داشته باشد، گاهى هم قدرت در نگفتن حرفى و نكردن كارى است.

كتمان راز، قوت اراده و ظرفيت تأمل لازم دارد، چرا كه عوامل و انگيزه هاى مختلفى انسان را به بيان، خودنمايى و كسب وجهه و... وامى دارد.

كسى كه سست اراده و ضعيف النفس و كم جنبه باشد، نمى تواند يك راز را در دل خويش نگه دارد. پيوسته وسوسه مى شود كه آن را باز گو كند. اگر اسرار خود را خودتان نتوانيد در سينه نگه داريد، از ديگران چه انتظارى داريد كه رازدار شما باشند؟

وقتى چيزى در حكم راز و سرّ است، مطلوب همان است كه پوشيده و پنهان بماند، حتى از نزديكترين افراد.

رازى را كه با كسى در ميان مى گذاريد، آنگاه تأكيد مى كنيد كه ميان خودمان باشد، اطمينانى به فاش نشدن آن نداشته باشيد، زيرا شما كه صاحب اصلى راز بوديد، نتوانستيد آن را حفظ كنيد، ديگرى به طريق اَولى فاش خواهد ساخت.

سعدى حكيم گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خامشى به كه ضمير دل خويش  |  | با كسى گفتن و گفتن كه مگوى  |
| اى سليم، آب زسر چشمه ببند  |  | كه چو پرشد، نتوان بستن جوى  |

بارى... ظرفيت رازدارى خويش را بيفزاييم.

## بردگى شهوت

امام على عليه‌السلام فرمود:

«مَغْلُوبُ الشَّهْوَةِ أَذَلُّ مِن مَمْلوكِ الرِّقِّ.»

مغلوب شهوت، ذليل تر از برده زرخريد است.

غررالحكم ج٦ ص١٣٨

شهوت، تنها شهوت جنسى نيست.

هر نوع خواسته هاى نفسانى و اميال و غرايز كه در وجود ماست، نوعى شهوت است. خواسته هايى دارد و در پى اشباع شدن و ارضاء است.

گرچه حكمت الهى، اين تمنيات و خواسته ها را براساس نياز حيات و چرخش زندگى و تداوم وجود قرار داده است، اما تأمين و ارضاى هر يك، حد و مرزى دارد.

نيروى موجود در موتور يك خودرو، سرعت مى آفريند. ولى اگر سرعت، كنترل نشود، حادثه و فاجعه به بار مى آيد.

كسى كه نتواند بر خواسته هاى نفس و تمايلات دل خويش مهار بزند، بلكه مغلوب و محكوم آن غريزه شود، به ذلت و خوارى مى افتد.

مغلوب شهوت جنسى شدن، آدمى را به حرام مى افكند و رسوا مى سازد.

مغلوب شهوت مالى، انسان را گرفتار حرامخوارى و ثروت اندوزى و قارون صفتى مى كند.

مغلوب شهوت جاه و مقام، انسان را براى رسيدن به آنچه ندارد، يا نگهداشتن آنچه دارد، به هر تباهى، رذالت، خفّت و ننگ وامى دارد و او را برده اى رام مى سازد.

بردگى نفس و غلامى شهوت، بسيار فاجعه بارتر از حقارت برده اى است كه خريد و فروش مى شود و نزد اين و آن به خدمت و بيگارى مى پردازد.

سربلند و آقا كسى است كه برده شهوت نباشد.

## قاصد مرگ

امام على عليه‌السلام فرمود:

«أَلْمَشيبُ رَسُولُ الْمَوْتِ.»

پيرى، قاصد مرگ است.

غررالحكم ج١ ص٣١٥

بسيارى از آنچه كه به نام فوت ناگهانى و درگذشت نابه هنگام عنوان مى شود، واقعاً ناگهانى و نابه هنگام نيست.

اين ماييم كه چون خود را براى مرگ آماده نمى كنيم، به نظرمان ناگهانى مى آيد.

ما پيوسته در شب و روز، كوپن عمر خويش را مصرف مى كنيم، تا روزى كه به پايان برسد.

پس، پيوسته از عمر ما كاسته مى شود و به آخر خط نزديك تر مى شويم.

مهم، درك اين واقعيت انكارناپذير است.

البته، چه درك كنيم يا نه، چه باور كنيم يانه، چه بپذيريم يا حاشا كنيم، به هر حال، كودكى ها به جوانى، جوانى ها به پيرى و پيرى ها به مرگ منتهى مى شوند و اين حركت، به سرعت انجام مى گيرد و وقفه ناپذير است.

هر تار مويى كه سفيد مى شود،

هر ضعفى كه در بينايى و شنوايى پديد مى آيد، هر سستى كه در زانوان و كمر حس مى كنيم، هر كدام يك قاصدند و يك علامت هشدار دهنده.

و چه زيبا سروده است صائب تبريزى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درفكرسفرباش، كه هر موى سپيدى  |  | از غيب، رسولى است براى طلب تو  |

آرى... ما را مى طلبند. ولى آيا آماده رفتنيم؟!

## پارسايى

امام على عليه‌السلام فرمود:

«كَيْفَ يَزْهَدُ فىِ الدُّنيا مَن لا يَعْرِفُ قَدْرَ الآخِرَةِ؟»

چگونه در دنيا پارسايى پيشه مى كند، كسى كه ارزش آخرت را نمى شناسد؟

غررالحكم ح٤ ص٥٦٢

هر كس در پى سود و منفعت است.

اما گاهى شناخت سود و زيان مشكل است. مشكل تر از آن تشخيص سودمندتر از سودمند است.

برخوردارى از دنيا خوب است، ولى بهره مندى در آخرت، خوب تر است.

اگر كسى براى منافع محدود و سود اندك، منفعت بيشتر و پايدارتر را از دست بدهد، شايسته ملامت است.

از كسى كه مزاياى آخرت را نمى شناسد، چه انتظارى است كه از لذايذ دنيا بگذرد؟

آخرت، بى رنج است، نعمت ابدى است، لذت حضور دائم است، همسايگى با انبياو اوليا و صالحان و شهيدان است، هرچه و هر قدر بخواهيم است، بى غم و غصه است، البته براى آنان كه راهى به بهشت پيدا كنند.

وگرنه، رنج ابدى و بى پايان و اندوه هميشگى و عذاب دائمى دوزخ است.

صائب گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز بصيرت نيست گوهر را بدل كردن به خاك  |  | آبروى خويش مى ريزى براى نان چرا؟ |

وقتى براى تكه نانى، بى آبرو شدن بى بصرى است، آيا براى لذت دنيوى، آخرت را فدا كردن، بى بصيرتى نيست؟

براى آخرت گرايى، بايد بى قدرى و بى وفايى و ناپايدارى دنيا را شناخت و براى پارسايى در دنيا، بايد جلوه هاى پرشكوه و نعمت هاى بى زوال آخرت را به ياد آورد.

آنكه آخرت را به خاطر دنيا از دست بدهد، بازنده است.

## معيار غم و شادى

امام على عليه‌السلام فرمود:

«سُرُورُ المُؤمِنِ بِطاعَةِ رَبِّهِ وَ حُزْنُهُ عَلى ذَنْبِهِ.»

شادى مؤمن به فرمانبردارى از پروردگارش است و اندوه او بر گناه خويش است.

غررالحكم ج٤ ص١٣٦

فرزانگان فرهيخته، حتى غم و شادى شان هم نشان از عظمت روح و بلندى انديشه دارد.

ايمان، اوج فرهيختگى و خردمندى است.

حزن و سرور مؤمن نيز بايد به فراخور شخصيت و ايمان و شعور دينى و اجتماعى او باشد.

يكى در اوج خوشي ها، لذت ها و كامروايى ها عمر مى گذراند، اما آميخته به گناه و معصيت و در راه نافرمانى خدا.

يكى نيز در كام بلاها و سختي هاست، اما توأم با رضاى پروردگار، كه رضاى او هم در گرو طاعت بنده است.

كدام يك ارزشمندتر است؟ آن خوشى يا اين غم؟

معيار و ملاك، آن است كه زندگانى و كار و گفتار و رفتار ما رنگ طاعت داشته باشد، نه معصيت. اگر مطيع بوديم، خرسند باشيم و اگر نافرمان بوديم، اندوهگين شويم.

ميزان در آخرت، همين طاعت و عصيان است و غم و شادى آن دنيا حساب است.

آنچه بهشت آفرين است، در اطاعت پروردگار بودن است و آنچه برايمان جهنم ساز است، گناه است.

با اين حساب، بسيارى از خوشحالان خرسند، بايد زانوى غم در بغل بگيرند و بسيارى از غمگينان رنجديده، بايد خرسند و مسرور باشند، چون آنان دور از طاعتاند، و اينان دور از عصيان.

خوشا آنان كه در غم و شادى هم معيار داشته باشند.

## زمان شناسى

امام على عليه‌السلام فرمود:

«يَنْبَغى لِمَنْ عَرَفَ الزَّمانَ أَنْ لا يَأمَنَ الصُّرُوفَ وَالغِيَرَ.»

كسى كه زمان را مى شناسد، سزاوار است كه از تحولات و دگرگونى ها ايمن نباشد.

غررالحكم ج٦ ص٤٤٣

زمان شناسى جلوه هاى گوناگون دارد.

يكى هم اين است كه دنيا هميشه بر يك پاشنه نمى گردد، هميشه اوضاع براين حال نمى ماند، زمانه هميشه به كام ما نيست، هميشه ثروت و رياست و مكنت و مقام، با ما نيست.

آرى... آسيا به نوبت است.

چه بسيار بالانشينان، كه زيردست نشين شدند.

چه بسيار اميران و وزيران، كه معزول و بركنار شدند.

چه بسيار صاحبان مال و منال، كه خاك نشين و مفلوك شدند.

به چه چيز دنيا و زندگى و زمان مى توان دل بست؟ چه كسى از دنيا وفا ديده است؟

خوشا آن كه از پس امروز، فردايى را هم ببيند و هميشه ستاره اقبال خويش را در اوج نبيند.

خيلى ها در رباط دنيا و مسافر خانه هستى، چند صباحى بودند و رفتند و به قول سعدى: پس از ساختن عمارتى نو، رفتند و منزل به ديگرى پرداختند.

و به قول صائب تبريزى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر كه آمد در غم آباد جهان چون گردباد  |  | روزگارى خاك خورد آخر، به خود پيچيد و رفت  |

پيران امروز، ديروز جوانان شاداب بودند.

و... فردايى كه نمى دانيم چه زمان است، اسير خاك و خفته گور خواهند بود.

كسى كه ايمن و آسوده از تغيرات و تبدلات و تحولات زمانه، زمان را سپرى مى كند، مى توان او را زمان شناس دانست؟

غافل كسى كه از حال براى آينده و از امروز براى فردا ره توشه برنگيرد، ره توشه براى راهى بى برگشت و خانه اى ابدى.

## حكومت و پشتوانه مردمى

امام على عليه‌السلام فرمود:

«آفَةُ الْمُلْكِ ضَعْفُ الحِمايَةِ.»

آفت زمامدارى، ضعف حمايت (از سوى مردم) است.

غررالحكم ج٣ ص١٠٧

اگر حكومت را تجسم خواست مردم و اراده ملى بدانيم، و اگر همبستگى مردم و حكومت، عامل اقتدار دولت و عزت ملت باشد، و اگر حمايت مردمى را از حكومت، در سايه خدمتگزار بودن حكومت بشناسيم،

جمع بندى ساده، روشن و خدشه ناپذير زير به دست مى آيد:

١- حكومت مقتدر، حكومتى است كه از پشتوانه مردمى برخوردار باشد.

٢- حمايت مردم از دولت و حكومت، وقتى است كه آن را خودى بدانند.

٣- خودى بودن يك حكومت، به آن است كه در برنامه ريزى هاى دولتى، منافع عموم مردم و مصالح امت در نظر گرفته شوند و شعار جاى كار و تبليغات جاى خدمات را نگيرد.

٤- دولت هايى كه دلسوز واقعى مردم نباشند، پشتيبانى و حمايت مردمى را از دست مى دهند.

٥- حكومت بدون پشتوانه امت، ضعيف و بى اقتدار است و در برخورد با مشكلات عظيم و صحنه هاى خطرناك و تهاجم بيگانه و... از عهده سامان دهى كشور و دفع دشمن برنمى آيد.

٦- حكومت، اگر حمايت مردم را پشت سر نداشته باشد، به تدريج فرسوده و ناتوان مى شود و براى حفظ خود، به ديكتاتورى روى مى آورد و در نتيجه ميان دولت و ملت، فاصله و شكاف پرناشدنى پديد مى آيد.

گاهى حكومت، فاسد و ظالم است و پشتوانه مردمى را از دست مى دهد،

گاهى هم صالح و عادل است، ولى اگر با مردم صداقت نداشته باشد و مردم خدمت و كار نبينند، پشت آن را خالى مى كنند.

در هر صورت، ضعف حمايت مردمى، آفت يك حكومت است!...

## رابطه فقر و اسراف

امام على عليه‌السلام فرمود:

«سَبَبُ الْفَقْرِ الإِسْرافُ.»

اسراف، عامل تنگدستى است.

غررالحكم ج٤ ص١٢٢

هميشه نداشتن، فقر نيست،

گاهى بد استفاده كردن از داشته و بد عمل كردن دارايان نيز به فقر و تنگدستى مى انجامد.

اسراف، يكى از همين بدعمل كردن در رابطه با مال است.

اگر قناعت، سرمايه اى پايان ناپذير است،

اگر تقدير و برنامه ريزى، نشانه خردمندى و توازن در معيشت است، ولخرجى هاى بى حساب و اسراف در هزينه نيز سرمايه مى خورد و افراد متمكن را خاك نشين مى سازد.

در اين زمينه، تفاوتى ميان فرد و جامعه نيست و سنت هاى الهى فرقى ميان اين دو نمى گذارد.

اسراف شخصى و اسراف حكومتى، هردو موجب بروز خلأهاى مالى و ناهنجارى هاى اقتصادى مى شوند. وقتى مال، بى رويه و بدون حساب خرج شد و ضرورت ها و اولويت ها ملحوظ نشدند و بودجه و امكانات، صرف موارد غير لازم، تجملاتى، تشريفاتى و... شدند، براى هزينه هاى لازم گرفتار كمبود مى شويم.

وقتى در مصرف ميوه و نان، اسرافكارى شود، گرانى و كميابى در پى آن است.

ولخرجى بيهوده تنها به خوراك هم مربوط نيست، در لباس و كفش و دكور خانه و وسيله سوارى و تشريفات مهمانى و تجملات عروسى و وسايل خانه و سوخت و لوازم مصرفى روزانه و... وقتى بيش از حد نياز و لزوم، تهيه يا مصرف شود، آن كاستيها و خلأها به صورت فقر و كمبود جلوه مى كنند.

اگر اسراف، فقرآور است، قناعت هم فقرزداست:

قناعت، توانگر كند مرد را...

## پاسخى به نام سكوت

امام على عليه‌السلام فرمود:

«رُبَّ كَلامٍ جَوابُهُ السُّكُوتُ.»

چه بسا سخنى كه پاسخ آن، سكوت است!

غررالحكم ج٤ ص٦٤

بسيارى از فتنه ها، از زبان سرچشمه مى گيرند.

كار مهم زبان هم حرف زدن است.

بسيارى از حرفها، غير ضرورى و گاهى هم مفسده انگيزند. پس چاره، در سكوت و دم فرو بستن و كم سخن گفتن و هر سخنى را پاسخ نگفتن و پرهيز از جدال كلامى است و مناقشات لفظى.

وقتى سخنى ابلهانه و جاهلانه است، بهترين پاسخ مناسب آن خاموشى است.

آنجا هم كه جواب دادن به يك حرف، فتنه و فساد به بار مى آورد، مناسب ترين جواب سكوت است.

البته، عاقلان و هوشياران، پيام سكوت را درك مى كنند و حرفهاى نگفته، ولى نهفته در سكوت را مى فهمند.

گاهى سكوت، گويا تر از تكلم و فرياد است.

گاهى نبودن، روشن ترين دليل حضور است...

بزرگان گفته اند كه: اگر سخن، نقره است، سكوت، طلاست و اين اشاره به ارزش سكوت معنى دار و به جا و مصلحت انديشانه است كه به سود فرد و جامعه است.

شايد براى بعضى ها، بهترين عبادت و خدمت به جامعه و خلق خدا، همان سكوت باشد، تا نه اختلافى پديد آيد، نه به منازعه اى دامن زده شود و نه آتش دشمنى و جبهه گيرى شعله ورتر گردد.

جان به فداى آن سكوت هايى كه آتش فتنه ها را فرو مى نشاند!...

## نوعى سپاس

امام على عليه‌السلام فرمود:

«أَكْثِرِ النَّظَرَ اِلیمَنْ فُضِّلْتَ عَلَيهِ، فَاِنَّ ذلِكَ مِنْ أَبْوابِ الشُّكْرِ.»

به كسانى كه نسبت به آنان برترى داده شده اى، بسيار بنگر، چرا كه اين كار، از باب هاى شكر و سپاس (نسبت به نعمت) است.

غررالحكم ج٢ ص٢٠٢

تا نعمت را نشناسى، حالت شكر نمى يابى.

و تا داشته هاى خود را نسبت به نداشته هايت و ناداران مقايسه نكنى، پى به نعمت نمى برى.

آنكه از بى كفشى بنالد، وقتى نگاهش به بى پا بيفتد، شاكر خواهد شد كه اگر كفش ندارد، دست كم پا دارد. اين، حكمتى است كه سعدى هم در گلستان به آن اشاره كرده است.

خود را با چه كسانى بايد مقايسه كرد؟ با پولداران مرفه و بر خورداران متمكن؟ يا با مستضعفان و محرومان بى بضاعت؟

در مقايسه اول، پيوسته از اينكه نسبت به ثروتمندان كم داريم، احساس ناراحتى و خداى ناكرده ناسپاسى خواهيم داشت. اما در حالت دوم، به سپاس خواهيم رسيد، به خاطر داشته هايمان.

پس، يكى از كليدهاى گشايش باب شكر، توجه به برترى ها و برخوردارى هايى است كه نسبت به ديگران دارى. تنها به ثروت و امكانات مالى و مادى هم محدود نمى شود.

سالمان، بايد خود را با بيماران مقايسه كنند، عالمان خود را با بيسوادان، صاحبان محبوبيت و وجهه، با رسوايان و مطرودان، صاحبان هنر و خلاقيت، با بى هنران عاجز.

برخورداران از پدر و مادر خوب و استاد شايسته و همكار صالح و همدرس تلاشگر، وقتى خود را با آنان كه از والدين محرومند، يا استاد خوب و همكار و همدرس شايسته ندارند مقايسه كنند، متوجه نعمتى خواهند شد كه دارند.

اگر خوب بنگرى، خيلى نعمتها دارى كه بسيارى از آن بى بهره اند.

پس، چرا ناسپاسى؟!

## مشغوليت و مسؤوليت

امام على عليه‌السلام فرمود:

«كُنْ مَشْغُولاً بِما أَنْتَ عَنْهُ مَسْؤُولٌ.»

به كارى مشغول باش كه از آن سؤال خواهى شد.

غررالحكم ج٤ ص٦٠١

كار و اشتغال، وقت انسان را پر مى كند.

آنگاه، اگر كار مهمترى پيش آيد، با كمبود وقت مواجه مى شويم، چون ظرفيت زمانى خويش و فرصتهاى داشته را، صرف كارى كرده ايم كه اگر هم مهم بوده، مهم تر نبوده است.

پس اهم و مهم كردن كارها و اولويت بندى امور، هم جلوى پشيمانى هاى بعدى را مى گيرد و هم نيرو، فرصت، امكانات و جوانى، صرف كارى مى شود كه بهتر و لازم تر است.

راستى... آيا همه آنچه اوقات ما را مى گيرد، لازم و مهم است؟

و همه آنچه عمرمان را خرج آن مى كنيم، ارزشمند است؟

اگر فردا، درباره چيزهايى مورد سؤال قرار بگيريم كه به آنها نينديشيده و نپرداخته ايم، چه خواهيم كرد؟

يا اگر آنچه را مهم پنداشته ايم، فردا معلوم شود كه چندان اهميت و ارزشى نداشته كه خودمان و عمرمان و فكر و تلاشمان را خرج آن كرده ايم، آن وقت چه؟... قطعاً حسرت و افسوس خواهيم خورد.

اين كه عمر و جوانى را در كجا خرج كرده ايم، از كجا پول درآورده ايم و در چه راهى مصرف كرده ايم، اينكه رفتارمان با پدر و مادر چگونه بوده است، اين كه با نماز چه برخوردى داشته ايم، نسبت به قرآن و عترت چه رفتارى داشته ايم، به ميثاقمان با خون شهدا تا چه حد پاى بند بوده ايم، به قول و قرارهايمان تا چه حد وفا كرده ايم و ذهن انسان هاى متعهّد را مشغول مى سازد.

اينها از جمله امورى اند كه نسبت به آنها مسؤوليم و در قيامت هم از آنها سؤال خواهد شد.

آيا مشغوليت ما در ارتباط با مسؤوليت ماست؟!

## بهترين مشاوران

امام على عليه‌السلام فرمود:

«خَيْرُ مَنْ شاوَرْتَ: ذَوُوالنُّهى وَالْعِلْمِ وَأُولُوالتَّجارِبِ وَالْحَزْمِ.»

بهترين كسانى كه با آنان مشورت مى كنى، صاحبان خرد و دانش و تجارب و دورانديشى اند.

غررالحكم ج٣ ص٤٢٨

مهمتر از اصل مشورت، شناختن و يافتن مشاوران خوب و شايسته است. ولى اين خوبى و شايستگى در مشاور، چيست؟ و معيار آن كدام است؟

انگيزه رايزنى و مشورت، بهره گيرى از دانش و تجربه و خرد ديگران است.

آنچه ما را از خطا و بيراهه و لغزش مصون مى دارد، افزودن دانسته ها و تجربه هاى ديگران به دانش و فهم و تجارب خويش است.

آنكه از عقل و خرد كاملى برخوردار نيست، آنكه فاقد دانش و تجربه است، و آنكه در كارها و نظرها و تصميم ها، اهل حزم، آينده نگرى و مآل انديشى نيست، نمى تواند براى ما مشاورى خوب باشد و ما را به صواب برساند.

خردمندى، مانع تصميمهاى عجولانه مى شود.

علم، سلامت عملكرد و انتخاب را تضمين مى كند.

تجربه، بالاتر از علم است و حزم هم ما را از پشيمانى هاى ناشى از شتاب و هوس و نقدانديشى مصون مى دارد.

اين است كه نبايد از هر كس نظر خواست و به نظر مشورتى هر فردى عمل كرد.

دقت در فراهم بودن شرايط و اوصاف چهارگانه در طرف مشورت ما، نشانه گزينش مشاوران شايسته است. چهار معيار در مشاور خوب، عبارتند از:

برخوردارى از علم، خرد، تجربه و حزم!

## خورشيد پنهان

امام على عليه‌السلام فرمود:

«لاتَخْلُو الأَرْضُ مِنْ قائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ، إِمَّا ظاهِراً مَشْهُوراً وَ إِمَّا خائِفاً مَغْمُور.»

زمين هرگز از كسى كه با حجت براى خدا قائم باشد خالى نمى ماند، يا آشكار و مشهور، يا بيمناك و پنهان.

غررالحكم ج٦ ص٤١٠

شناخت حجت، از ضرورى ترين شناخت هاست.

شناخت كسى كه از سوى خدا، سندى معتبر و ملاكى قوى و معيارى روشن قرار داده شده است، تا بندگان، بندگى و اطاعت و عبوديت خويش را با اذن او و با انطباق بر امر و نظر او انجام دهند.

خداوند با حجت هايش با بندگان احتجاج مى كند.

پس بايد حجت شناس بود، تا اعمال، طبق نظر و رضاى او باشند.

وگرنه، عمل ها نه درست اند، نه مقبول!

حضرت حجت عليه‌السلام همان حجت الهى و خورشيد در پس ابر است كه قائم الله است.

وقتى شاخص وجود داشته باشد درست و نادرست و حق و باطل، با آن سنجيده مى شود. شاخص ها و حجت هاى الهى، يا آشكار است، يا گمنام، يا مشهور است، يا پنهان، يا خائف است، يا ايمن. ولى... به هرحال، هست و هستى او به هستى معنى مى دهد و پشتوانه اهل قبله است.

امام عصر عليه‌السلام، گرچه پنهان است، اما پيداترين است. گرچه غايب است، ولى روشن ترين حضور است. گرچه خورشيد در پس ابر غيبت است، اما نورافشانى و حيات بخشى او هويداست. دلها را اميدوار مى سازد و به آينده روشن نويد و اميد مى دهد.

اگر زمين خالى از حجت باشد، هم نظام هستى درهم مى ريزد، هم مردم بى پشتوانه و تكيه گاه مى مانند.

اين است كه صاحب زمين و زمان، محور عالم وجود و واسطه فيض و نقطه التقاى ميليون ها انسان بى پناهى است، كه چشم اميد به روز موعود بسته و دل به عصر ظهور و حضور داده اند.

خدايا!... معرفت، محبت و اطاعت آن قائم حجت را نصيبمان كن و اين دوران فراق را به ديدار مبدل ساز.

## سياست نيكو

امام على عليه‌السلام فرمود:

«حُسْنُ التَّدبيرِ وَ تَجَنُّبُ التَّبذيرِ مِنْ حُسْنِ السِّياسَةِ.»

تدبير و آينده نگرى نيكو و پرهيز از ولخرجى، از نشانه هاى حسن سياست است.

غررالحكم ج٣ ص٣٨٥

مديريت صحيح، استفاده بهينه از نيرو و امكانات و شرايط و زمينه ها را مى طلبد.

با برنامه ريزى مى توان از هدر رفتن نيروها، بودجه ها، فرصت ها و استعدادها جلوگيرى كرد.

برعكس، بى برنامگى و ريخت وپاش و هدر دادن امكانات، هم نشانه ضعف مديريت و ناتوانى در اجراى برنامه هاست، هم آنچه پيوسته دست نيافتنى باقى مى ماند هدف است.

تاكنون، آسيب هايى كه از ناحيه نداشتن آينده نگرى و طرح و برنامه كوتاه مدت و درازمدت ديده ايم، كم نبوده اند.

از ريخت و پاش در بودجه و هدر دادن سرمايه ها و نشناختن موقعيّت هاى مناسب نيز كم ضرر نكرده ايم.

راستى... سياستمدار شايسته و مدير اجرايى لايق و كارگزار متعهّد كيست؟

مولاى ما حضرت امير عليه‌السلام، در اين جمله كوتاه، حسن تدبير و اجتناب از تبذير را از جمله نشانه ها و شاخص هاى حسن سياست مى داند و... البته كه نشانه هاى ديگر هم دارد مثل اخلاص، مردم دوستى، وجدان كارى كه محل طرح آن اينجا نيست.

بعضى ها در امور شخصى و اموال خودشان، هم برنامه ريزى دقيق دارند، هم حساب ريالشان را، ولى در اموال عمومى و بيت المال، دست و دل بازى مى كنند و در برنامه هاى اجرايى قلمرو مسؤوليت شان، بى تدبيرند و بارى به هر جهت كار مى كنند.

آيا اين جفا بر خلق خدا نيست؟!

## درست كارى

امام على عليه‌السلام فرمود:

«عَلَى الصِّدْقِ وَ الأمانَةِ مَبْنَى الإِيمانِ.»

پايه گذارى ايمان بر راستگويى و امانت دارى است.

غررالحكم ج٤ ص٣١٨

شايد هيچ چيز به اندازه بى اعتمادى وضع جامعه را مختل نمى سازد.

اعتماد نداشتن به درستى حرفها، وفاى به قول و قرارها، عمل به تعهدات، سالم بودن كالاها، واقعى بودن قيمت ها، طبيعى بودن كمبودها و... وضع معيشتى مردم را دچار اختلال مى كند و زمينه و بسترى براى ظهور و رواج دروغ و نيرنگ و فريب و جعل و احتكار و گران فروشى و سودجويى فراهم مى آورد.

از آن سو، اگر مردم به يكديگر اطمينان كنند و به حرف ها و عمل هاى هم اعتماد داشته باشند، روند امور در جامعه، بهبود خواهد يافت و حتى رشد اقتصادى و امنيت بازار كار و سرمايه گذارى و دادوستد و امور ادارى و اجرايى را در پى خواهد داشت.

پايه ايمان بر صدق و امانت است.

چه حرف بلند و شگفتى!

يعنى اگر كسى راستگو و درست كردار نبود، مؤمن نيست، هر چند شب و روز ذكر بگويد و پيشانى بر زمين بكوبد و نماز مستحبى بخواند و به زيارت مشرف شود.

چه زيبا گفته است مرحوم سعدى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زهدآن نيست كه بر خاك نهى پيشانى  |  | صدق پيش آر، كه اخلاص به پيشانى نيست  |

در جامعه اى هم كه صداقت و امانت، سكه رايج نباشد، اعتماد عمومى سلب مى شود و جامعه ايمانى محسوب نمى شود، خواه در گفتار باشد، يا اخبار رسانه ها، يا محتواى مطبوعات يا اظهار نظرهاى مسؤولان يا گزارش مديران.

براى ايمانى ساختن جامعه، به رواج سكه صدق بينديشيم و به اعتبار بخشيدن به ارز امانت!...

## روزه درمانى

امام على عليه‌السلام فرمود:

«أَلصِّيامُ أَحَدُ الصِّحَّتَيْنِ.»

روزه گرفتن، يكى از دو تندرستى است.

غررالحكم ج٢ ص٢٧

وقتى معده، به تعبير روايات، خانه بيمارى هاست و پرهيز، پايه همه درمان ها، نقش درمانى روزه آشكار مى شود.

ماه رمضان، هم فرصتى براى استراحت دستگاه هاضمه است، هم زمينه اى براى سوخت و ساز بهترِ بدن و ذوب شدن اضافات است، هم تقويتى براى اراده در مقابل خواسته هاى شكم و شهوت است، هم يادآور فقرا و محرومين در دنيا، و تشنگى و گرسنگى روز قيامت است.

پس، تنها درمان جسمى نيست،

روح را هم مداوا مى كند و غفلت را مى زدايد، عواطف را تلطيف مى كند و حس مردم دوستى را برمى انگيزاند، بعد معنوى را بيدار مى كند، روحيه شفقت بر مردم و همنوعان را زنده مى سازد، انسان را به هويت اصلى اش كه بنده بودن است، متوجه مى سازد و او را به خدا نزديك تر مى كند.

اگر امروزه، روزه و امساك را شيوه اى در معالجه برخى بيماريها مى دانند، خاصيت تندرستى كه رهاورد روزه است، قرن ها پيش در روايات آمده است. هم در اين سخن كه حضرت امير، براى روزه گرفتن نقشى مهم در صحت بدن بيان فرموده است، هم در حديث نبوى شريف است كه فرمود: «صُومُوا تَصِحُّو.»

روزه بگيريد تا تندرست شويد.

فرصت ماه مبارك را مغتنم بشاريم.

هم در بهره گيرى از بركات معنوى و سازندگي هايش، هم در تأمين تندرستى كه سوغات آشكار روزه است.

## در پيشگاه خدا

امام على عليه‌السلام فرمود:

«مَنْ قَرَعَ بابَ اللَّهِ فُتِحَ لَهُ.»

هركس آستان خدا را بكوبد، در به رويش گشوده مى شود.

غررالحكم ج٥ ص٢٦٧

مهربانى هاى خدا بى پايان است.

از بندگان خواسته است كه او را بخوانند، تا جواب دهد، درخواست كنند تا عطا كند.

چه لطفى بالاتر از اين؟! وعده آمرزش نيز داده است. دعا و نيايش و استغفار، كوبيدن آستانه و درگاه خداست. بى شك، نيايش هاى خالصانه را بى پاسخ نمى گذارد و استغفارهاى راستين را مى پذيرد و گناهان را مى بخشايد.

گر گدا كاهل بود، تقصير صاحب خانه چيست؟

در دعاى افتتاح، در شبهاى رمضان مى خوانيد كه خداوند، اجازه داده تا او را بخوانند و اجابت را هم تضمين كرده است. حالِ عبادت يافتن نيز، موهبتى الهى است.

هم دعا از تو، اجابت هم زتو.

مهم، دعاى خالصانه و خواستن صميمى و اصرار و التماس در پيشگاه اوست.

كسى كه درى را بكوبد و ادامه دهد، اگر در خانه كسى باشد، بالأخره در را مى گشايد. چرا آستان خدا چنين نباشد؟! خدا كه شنواتر، مهربان تر و كريم تر است!

اگر صدا مى زنيم و جواب نمى شنويم، بايد ببينيم كجاى كار خراب است؟

فرصتهاى اين ايام را نبايد راحت و رايگان از كف داد. شبها، سراسر بركت اند و رحمت، روزها هم فرصت بندگى و اطاعت.

قصور در كجاست؟ در رحمت خدا يا خواستن ما؟

## فرصت محاسبه

امام على عليه‌السلام فرمود:

«ثَمَرَةُ الْمُحاسَبَةِ صَلاحُ النَّفْسِ.»

ثمره محاسبه، اصلاح شدن نفس است.

غررالحكم ج٣ ص٣٣٤

هيچ خردمندى راضى به خسران و زيان در معامله نمى شود.

ليكن، شناخت سود و زيان مهم است.

چه بسيارند كسانى كه نفع و ضرر را به جاى هم اشتباه مى گيرند و گاهى عمرى خسارت مى برند، اما خود را برنده مى پندارند. چه خوب است كه دفترچه محاسبه نفس افتتاح كنيم.

برنامه اخلاقى و تربيتى محاسبه، براى آن است كه انسان به سود و زيان عمر خويش بنگرد و سرمايه عمر را كه خرج مى كند بازدهى هم برايش داشته باشد.

كتاب نفس را هم بايد ورق زد و خواند.

در شناخت نيت ها، خصلتهاى خوب و بد و رذايل و فضايل خود هم بايد كوشا بود و فرصت رمضان و شبهاى قدرش و سحرهاى بيدارش، بهترين موقعيت است.

كسى مى تواند مدعى خودسازى باشد كه خودشناسى هم داشته باشد.

شگفتا!... انسان براى مقدارى سرمايه مادى و سرمايه گذارى تجارى و سپرده بانكى كلى حساب و كتاب و دفتر جزء و كل و... دارد، اما سرمايه هاى خويش را بى ملاحظه برباد مى دهد و خسران هاى روحى را خسارت به حساب نمى آورد.

نتيجه محاسبه خويش، اصلاح خود است.

در سايه محاسبه است كه انسان به عيوب و كاستيهاى خود واقف مى شود و اگر واقعاً در مسير كمال است، آنها را اصلاح مى كند و زمينه رشد را فراهم مى آورد.

روزى چند دقيقه، از خودتان حساب مى كشيد؟...

## ترس از گناهان

امام على عليه‌السلام فرمود:

«لا تَخَفْ إِلاَّ ذَنْبَكَ.»

جز از گناه خويش مترس.

غررالحكم ج٦ ص٢٦٢

گناه، دست از دامن گناهكار نمى كشد، تا او را رسوا كند.

وقتى بساط عدالت گسترده شود، پاى اهل ستم در تله مى افتد و ظلم، دامن گير ظالم مى شود.

اگر بنا شود مجرمان تعقيب و مجازات شوند، هر جرم و گناهى، دامى است كه موجب گرفتار شدن مجرم مى شود.

آخرت، مرحله دادرسى، كيفر و مجازات خطاكاران است و... البته مرحله مزد و پاداش نيكوكاران نيز.

خداوند هم، عادل است و عالم، دقيق است و حسيب. گرچه به لطف و رحمتش اميدها بسته ايم، اما اگر نه به فضل و لطفش، بلكه به عدلش با ما رفتار كند، كيست كه از كيفرش برهد؟

ذره ذره گناهان، تبديل به كوه معصيت مى شوند، كه هرگز دوش هاى ضعيفمان ياراى تحمل آن را ندارد.

قطره قطره معاصى، تبديل به درياى جرايم مى شوند، كه ما را در كام امواجش غرق مى سازد.

پس، دشمن ترين دشمنان ما، گناه ماست كه ما را گرفتار يا رسوا خواهد ساخت و اگر در دنيا هم بگريزيم، گريزى از فرداى قيامت نيست.

بايد ترسمان نه از قانون و محكمه، بلكه از حساب و بررسى اعمال و گناهانمان باشد، والا آن را كه حساب پاك است، از محاسبه چه باك است؟

توبه راهى است براى محو سيئات.

تا اين فرصت باقى است، دام هاى رسواگر گناه را برچينيم!

## عبرت ها

امام على عليه‌السلام فرمود:

«ما أَكْثَرَ الْعِبَرُ وَ أَقَلَّ الإِعْتِبارُ.»

وسايل عبرت گرفتن چه بسيارند، اما عبرت گرفتن چه اندك است!

غررالحكم ج٦ ص٦٨

شكست هايى كه براى عده اى پيش مى آيند، مى توانند براى ديگران درس پيروزى داشته باشند.

ناكامى هاى برخى برنامه ها، مى توانند برنامه ريزان را به تغيير شيوه وادارند، تا در كارها موفق شوند و به اهداف برسند.

مرگ و ميرهاى هر روزه، مى توانند براى ما مايه بيدارى و سرمايه تنبّه شوند.

ديدن صحنه هاى تصادف، به رانندگان درس احتياط مى دهد و فرجام شوم معتادان براى اهل هوس، آيينه عبرت است و رسوايى اهل معصيت، براى ديگران يك موعظه است.

همه اينها درست، ولى وقتى كه چشم عبرت بين باز و تصميم بر پند آموختن در كار باشد!

خاقانى، ايوان مدائن را آيينه عبرت مى داند، ولى براى كه؟ براى دل عبرت بين!

قرآن كريم و نهج البلاغه عزيز، از عبرت ها پندها، آموزش ها، هشدارها و اعلام خطرها، موج مى زنند. ولى براى دلهاى آگاه و چشم هاى باز.

دوروبر خود ما و همين عمر اندك مان، كلى عبرت براى ما ارائه مى دهد. ولى آنجا كه ديده عبرت بين را بسته باشيم و خود را به آن كوچه بزنيم، از اين همه عبرت ها چه اعتبار؟

دواى دردها موجود است، اما اگر از آنها استفاده نكنيم، درمانى هم در كار نيست.

راندن در جاده بى علامت، خطرناك است.

رانندگى در جاده اى هم كه پر از علايم رانندگى و تابلوهاى هشدار دهنده است، اگر راننده نخواهد به آنها توجه كند همان خطرها را دارد.

مايه عبرت فراوان است، ولى آنچه كم داريم، پندآموزى و عبرت گرفتن است.

## هنرِ گوش دادن

امام على عليه‌السلام فرمود:

«عَوِّدْ أُذُنَكَ حُسْنَ الإِسْتِماعِ وَ لاتُصْغِ إِلى مالا يَزيدُ فى صَلاحِكَ.»

گوش خود را به خوب گوش دادن عادت بده و به چيزى كه در صلاح و خير تو افزايشى نمى دهد، گوش فرا مده.

غررالحكم ج٤ ص٣٢٩

گوش دادن و سخن گفتن، نوعى ايجاد رابطه با ديگران است.

هر يك از اين دو را نيز آداب و رسومى است.

وقتى شما با كسى صحبت مى كنيد، دوست داريد به سخنان شما كاملاً توجه كند. اگر خوب گوش نكند، يا حواسش پرت باشد، يا ميان كلامتان بپرد، يا اشتياقى به شنيدن حرف هايتان نشان ندهد، آن را حمل بر بى اعتنايى مى كنيد و از او و رفتارش مى رنجيد.

عين همين حالت را، او نيز هنگامى كه شما به سخنانش بى توجهى نشان دهيد، خواهد داشت.

پس، خوب گوش دادن، هم نوعى ادب اجتماعى است، هم هنرى است كه برخى فاقد آنند.

به علاوه، فهميدن درس، دريافتن مطلب، شناخت حقيقت، ادراك و فهم اخبار و... همه در گرو حُسنِ استماع است، يعنى همان خوب گوش دادن!

از سوى ديگر، امواج صوتى گاهى هم حرفهاى باطل، دروغ، لاف و گزاف، بيهوده و بى ريشه به گوشها مى رسانند.

نبايد گوش به هر حرفى سپرد، همچنان كه نبايد به هر كلامى دل داد.

محور و مبناى گوش دادن ها بايد صلاح و آموزندگى باشد، چرا كه دل و درون ما از همين رهگذر نقش صلاح يا فساد را مى پذيرد و الهى يا شيطانى مى شود.

درجايى بايد خوب گوش داد و در جايى هم اصلاً نبايد گوش داد. حيف از گوش كه شنونده بعضى صحبتهاى بى ثمر و بلكه داراى ضرر باشد.

آيا اين جاها را مى شناسيم؟!

## دين، خرج دنيا؟

امام على عليه‌السلام فرمود:

«مِنَ الشِّقاءِ أَنْ يَصُونَ الْمَرْءُ دُنياهُ بِدينِهِ.»

از شقاوت و بدبختى است كه انسان، دنياى خود را با (خرج كردن) دينش حفظ كند.

غررالحكم ح٦ ص٢٧

گاهى دنيا يا دين انسان در معرض، خطر قرار مى گيرد.

حفظ دنيا و پاسدارى از دين، هر دو وظيفه است ولى... در شرايطى كه بايد يكى فداى ديگرى شود و با خرج كردن يكى، ديگرى را از زوال و ضربه مصون ساخت، كدام يك مهم تر و حفاظت آن لازم تر است؟

هميشه چيز كمتر و بى ارزش تر را فدا مى كنيم، تا آنچه ارزشمندتر است بماند. حتى وقتى جان خويش را فدا مى كنيم، بايد فداى چيزى كنيم كه از جان ما و خودما با ارزش تر و مقدس تر باشد، مثل دين و خدا و شرافت و حق.

اگر به خاطر حفظ رياست، به دست آوردن مقام، كسب ثروت و رفع مشكل ادارى، دست به خيانت و دروغ بزنيم، يا سراغ راه هاى نامشروع درآمد برويم، يا رشوه بدهيم و بگيريم، يا دروغ بگوييم، يا سوء استفاده از موقعيت شغلى و ادارى خويش كنيم، يا وظايف دينى خويش را ترك كنيم. همه اين موارد، نوعى خرج كردن دين براى رسيدن به دنيا است.

چه شقاوتى بالاتر از اين كه كسى از دين خويش بگذرد، تا به دنيا برسد؟

بدتر از آن، جايى است كه از دين خود براى دنياى ديگرى دست بردارد!...

گذشتن از دين هم، فقط كافر شدن و دست از اسلام كشيدن نيست. كسى كه براى پولدار شدن از حرام چشم نمى پوشد و براى استخدام شدن، دروغ مى گويد و براى كوبيدن ديگرى از حربه تهمت و شايعه سازى، استفاده مى كند، به همين مقدار، دين خود را فروخته و خرج كرده است.

بايد از دنيا گذشت، تا دين مصون بماند، نه كه دين را خرج دنيا كرد.

و اين امتحانى است دشوار!...

## بدترين مردم

امام على عليه‌السلام فرمود:

«شَرُّ النَّاسِ مَنْ لايُرْجى خَيْرُهُ وَلا يُؤمَنُ شَرُّهُ.»

بدترين مردم كسى است كه نه اميدى به خير اوست و نه آسايش و امنيتى از شر او.

غررالحكم ج٤ ص١٧٥

برخى از مردم، گرفتار درد بى دردى مى شوند.

ديگر برايشان فرقى نمى كند كه مردم در چه وضع و حالى باشند، در راحت يا رنج، در رفاه يا گرفتارى.

خدا نكند كه كسى گرفتار اينگونه احساسْ مردگى شود كه نتيجه اش مسخ هويت انسانى است و به تعبير حضرت امير عليه‌السلام، بدترين مردم!

شاعر گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آرزو دارم اگر گل نيستم، خارى نباشم  |  | بار برداراَر زدوشى نيستم، بارى نباشم  |
| گر نگشتم دوست با صاحبدلى، دشمن نگردم  |  | بوستان بهر خليل اَر نيستم، نارى نباشم  |

راستى، مگرنه اين كه سعادت جامعه، در گرو نوع دوستى و همدلى و نيكوكارى است؟

براى تحقق اين هدف، يكى از اين دو كار، بايسته است:

سود رساندن، به مردم، پرهيز از آسيب رسانى.

اگر كسى را شايستگى و توفيق كمك و يارى رساندن و بازو بودن و عصاى دست گشتن نيست، دست كم مى تواند از آزار بپرهيزد و ديگران از شر او ايمن باشند.

اگر نه به خير كسى اميدى بود و نه از شر او ايمنى، او بدترين انسانهاست كه غاصبانه نفس مى كشد و ننگ بشريت است.

به قول شاعر: مرا به خير تو اميد نيست، شر مَرَسان.

بعضى ها از درخت بى ميوه هم بى خاصيت ترند و در غفلت به سر مى برند. چه بسا اشخاصى كه تنها با صداى كلنگ گوركن، از خواب بيدار مى شوند..

اگر خوب ترين نيستيم، لااقل بدترين نباشيم.

## حق شناسى

امام على عليه‌السلام فرمود:

«أَكْرِمْ ضَيْفَكَ وَإِنْ كانَ حَقيرًا وَ قُمْ مِنْ مَجْلِسِكَ ِلأَبيكَ و مُعَلِّمِكَ وَ إِنْ كُنْتَ أَمير.»

مهمان خود را اكرام كن، هر چند حقير باشد، و در مقابل پدر و معلم خود به ادب برخيز، هر چند اميرباشى!

غررالحكم ج٢ ص١٩١

رعايت ادب، در مقابل مهمان و معلم و پدر، هر چند هر كدام جلوه اى خاص دارد، اما در هر سه مورد نشانه انسانيت است.

نه مهمان دارى بايد سبب كبر و عجب و غرور گردد و ميزبان را به تفاخر و مباهات بكشد، نه فرمان روايى بايد انسان را از مراعات وظيفه تواضع و خاكسارى نسبت به پدر و معلم غافل سازد.

اكرام و احترام نسبت به مهمان، يك وظيفه و ادب است، هر چند كه از نظر مال، مقام، موقعيت، سن و سال، كوچك و حقير باشد و مهمان بزرگتر و با جلال تر.

به پاى پدر و معلم از جا برخاستن نيز، نشانه ديگرى از تواضع و حق شناسى است. هر چند كه اين فرزند يا شاگرد، به مقام امارت و زمامدارى رسيده باشد.

اهميت كار نيز در همين است، تا موقعيت و رياست، مانع انجام وظيفه و رعايت ادب نسبت به صاحبان حق نگردد و مقام و منصب، آدمى را كور و كر نسازد.

وقتى امير باشى و پدر و معلم را از ياد نبرى، و آنگاه كه مهمانت حقير باشد و بازهم اداى حق كنى و احترام و اكرام را ترك نكنى، به كمال رسيده اى.

اينها، دليل عظمت روح، خودساختگى معنوى، رهايى از غرور دنيا، شناختن حق و اداى حق است.

## كمال همنشين

امام على عليه‌السلام فرمود:

«خَيْرُ الإِختِيارِ صُحْبَةُ الأَخيارِ.»

بهترين گزينش، همنشينى با نيكان است.

غررالحكم ج٣ ص٤٢١

هيچ كس نيست كه از مصاحبت و معاشرت و همدمى، اثر نپذيرد، چه اثر نيك و شايسته، چه اثر منفى و ناپسند.

انسان همانطور كه تأثيرگذار است، تأثيرپذير نيز مى باشد، در همه سطوح و در همه زمينه ها. حتى گرايش هاى سياسى افراد، گاهى تحت تأثير كسانى است كه با آنان بيشترين تماس، رفت و آمد و معاشرت دارند و خيلى ها خط سياسى خودشان را از دوستان و همنشينان مى گيرند.

با اين حساب، بايد در دوستان و معاشران به بهْ گزينى پرداخت و با نيكان و اخيار همنشينى كرد.

اين مصاحبت ها، خواسته و ناخواسته، در فكر و اخلاق و عمل انسان تأثير مى گذارد.

باد و نسيم، اگر از مزبله ها، مرداب ها، لجن زارها و مردارهاى عفن بگذرد، بوى گند و تعفن با خود مى آورد و اگر بر بوستان و گلزار عبور كند، عطرِ دل انگيز با خود مى آورد.

مهم آن است كه باد، همنشين چه منطقه اى باشد و نسيم، از كدام كوى و ديار بگذرد!

شعر سعدى درباره همنشينى گِل با گُل اشاره به همين حقيقت است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كمال همنشين در من اثر كرد  |  | وگرنه من همان خاكم كه هستم  |

دقت در دوستان خود و دوستان و معاشران فرزندانمان، تضمين كننده سلامت اخلاق و روان و انديشه آنان است و بى دقتى، پشيمانى به بار مى آورد.

اطمينان به اين كه ما يا فرزندانمان ضربه ناپذيريم، نوعى غرور و غفلت جاهلانه است.

همنشين هايمان را دست كم نگيريم!....

## عوارض بدگمانى

امام على عليه‌السلام فرمود:

«شَرُّ النَّاسِ مَنْ لا يَثِقُ بِأَحَدٍ لِسُوءِ ظَنِّهِ وَلا يَثِقُ بِهِ أَحَدٌ لِسُوءِ فِعْلِهِ.»

بدترين مردم كسى است كه به خاطر بدگمانى خود، به هيچ كس اطمينان نمى كند، و هيچ كس هم به خاطر بدرفتارى او، به وى اطمينان نمى كند.

غررالحكم ج٤ ص١٧٨

سرمايه اعتماد، برترين دارايى فرد و جامعه است.

افراد بدبين، از اين سرمايه محرومند و چه فقرى بالاتر از اين؟

سوءظن سبب مى شود كه هر سخن، هر كار و هر رفتارى از سوى ديگران را بر بدترين وجهش حمل كنيم و محمل خوب و مثبتى براى آنها نيابيم.

از نگاه فرد بدگمان، همه دروغ مى گويند و ريا مى كنند و صداقت ندارند و در فكر فريب اند. پس، به سخن هيچ كس نمى توان اعتماد كرد و به قول و قرار هيچ كس نمى توان دل بست.

اين ديدگاه، چه جهنمى براى بدبينان پديد مى آورد!

نتيجه اين سوءظن و بى اعتمادى به همه، آن مى شود كه خود او هم از چشم و دل ديگران مى افتد و ديگران هم به او بى اعتماد و بى اعتقاد مى شوند و اين پيامد، تلخ تر و دشوارتر از اولى است.

حسن ظن، رفتار ما را با ديگران در بسترى سالم، مطلوب و پراميد قرار مى دهد. ولى سوءظن، اين رفتار را نسنجيده، مغرورانه، خودخواهانه و تحقيرآميز مى سازد و در نتيجه، ديگران را از دست مى دهد.

به ديگران اطمينان نداشتن و مورد اعتماد ديگران نبودن، موجب گسستن همه پيوندهاى اجتماعى و سست شدن رابطه ها مى گردد. ريشه آن هم چيزى جز سوءظن نيست.

پس، اين كه مولا، بدبينان را بدترين مردم مى شمارد، با اين عوارض و آفات، امرى روشن است.

بد بين نباشيم، تا به ما با چشم بدبينى ننگرند.

## سخن و سكوت

امام على عليه‌السلام فرمود:

«صَمْتٌ يَكْسُوكَ الْكَرامَةَ خَيْرٌ مِن قَوْلٍ يَكْسِبُكَ النَّدامَةَ.»

سكوتى كه تو را جامه كرامت و بزرگوارى بپوشاند، بهتر از سخنى است كه برايت پشيمانى آورد.

غررالحكم ج٤ ص٢١٣

در اين كه كجا بايد سكوت كرد و كجا بايد سخن گفت، رهنمودهاى ارزشمندى در تعاليم دينى ما وجود دارند.

گرفتارى هايى كه از راه زبان و گفتار پيش مى آيند، بسيارند.

حتى گاهى در كلام حكيمانه بزرگان بيان شده كه: اگر كلام تو نقره باشد، سكوت، طلاست.

روشن است كه شناختن جى سخن و سكوت و موقعيت مناسب تكلم و خاموشى بسيار مهم است. خردمندى افراد هم در همين جاها شناخته مى شود.

بى خردان هم معمولاً چوب حرفهاى بيجا و تكلم نسنجيده خود را مى خورند و ندامت پس از گفتن هم بى ثمر است.

گاهى سلامت و عافيت و آبرو و مكانت، در حفظ زبان و مراعات سكوت است. مگر همه جا بايد حرف زد؟ مگر هر حرف را بايد گفت؟ مگر سخن را به هر كس بايد گفت؟

گرچه حرف خوب، بسيار قيمتى است، ولى... سكوتى كه مايه حفظ شأن و آبرو شود و بهانه به دست مخالف ندهد و سوژه تفرقه نيافريند، كم ارزش تر از آن حرف خوب نيست.

سخنان نسنجيده، پشيمانى مى آورد.

وقتى هم كلام از دهان برآمد، قابل كنترل نيست. بايد پيش از سخن گفتن، از آن محافظت كرد.

پس، خوشا سكوت كرامت بخش.

و... بدا سخن ندامت آور!

## دشمن ضعيف

امام على عليه‌السلام فرمود:

«لا تَسْتَصْغِرَنَّ عَدُوّاً وَإِنْ ضَعُفَ.»

هيچ دشمنى را كوچك مشمار، اگر چه ناتوان باشد!

غررالحكم ج٦ ص٢٧٣

بعضى چيزهاست كه اندك آن هم بسيار و ضعيف آن هم قوى است و بايد هشيار و مراقب بود.

دشمن، يكى از اين هاست.

كسى كه مغرورانه، قدرت دشمن را به حساب نياورد و تنها به توان و عِدّه وعُدّه خويش نگاه كند، از جايى كه حسابش را نمى كند ضربه مى خورد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دانى كه چه گفت زال با رستم گرد؟  |  | دشمن نتوان حقير و بيچاره شمرد  |

دشمن تا دشمن است، دست از عداوت برنمى دارد و پيوسته در فكر ضربه زدن است، وگرنه دشمن نخواهد بود. وقتى نشانه هاى توطئه) از سوى دشمنان آشكار است، سادگى است كه آن را توهّم توطئه پنداريم و آسوده خاطر بخوابيم.

دشمن شناسى، رسالت مهم يك جامعه انقلابى است.

شناخت دشمن، براى يك فرد هم مهم و ضرورى است، چه دشمن آشكار چه پنهان، چه برون مرزى چه درون مرزى، چه خانگى چه بيرونى، چه معروف به دشمنى چه ناشناخته و مرموز.

كسى كه دشمن ناتوان را، ناچيز بشمارد، گرفتار غفلت مى شود و غرور هم او را غافل تر مى سازد.

و چه گذرگاه و رخنه نفوذى مناسب تر براى دشمن، از غفلت؟

گاهى دشمن نيرومند و مكار است، ما ناتوان و ساده اش مى انگاريم. گاهى هم براستى ضعيف است، اما به هر حال، دشمن است.

از دشمن، چه انتظارى است جز دشمنى؟

## رمز دوام دوستى

امام على عليه‌السلام فرمود:

«بِحُسْنِ الْعِشْرَةِ تَدُومُ الْمَوَدَّةُ.»

با معاشرت نيكو دوستى دوام مى يابد.

غررالحكم ج٣ ص٢٠١

هر رشته اى را چيزى ممكن است پاره كند.

رشته مودت و دوستى گرچه استوار و محكم است، ولى مصون از آفت و گسستن نيست.

هنر معاشرت خوب، تقويت كننده اين ارتباط است.

بعضى ها روش رفتار شايسته با ديگران را نمى دانند، حسد مى ورزند، غيبت مى كنند، شوخى بيجا مى كنند، طعنه و نيش مى زنند، تحقير و توهين مى كنند، رفتارى از روى بى اعتنايى و كبر دارند، سرسخت و لجوج و يك دنده اند، گذشت ندارند.

اينها همه عوامل گسستن دوستى است.

هر يك از اينها به تنهايى هم گاهى رفاقتى را برهم مى زند و دوستى را از دست ما مى گيرد.

اما در عوض، داشتن اخلاق خوب و معاشرت نيكو، دلها را مجذوب ما مى سازد.

گشاده رويى، كمند محبت انسانهاست. حسن خلق، بذرى است كه كبوتر دلها را در دام محبت مى افكند. خنده رويى و بخشندگى و گذشت و ايثار، محبوبيت آور است.

اگر مى خواهيد دوستيهايتان دوام يابد و دوستان خوبتان را از دست ندهيد، به توصيه حضرت امير عليه‌السلام عمل كنيد، يعنى معاشرت شايسته و خوب!

آزردن ديگران، رفتارى ناپسند است و خدمت به ديگران نمونه اى از اخلاق خوب است.

با رشته خوش رفتارى، دوستيها را بادوام تر كنيم!

## خلوص و خودشناسى

امام على عليه‌السلام فرمود:

«اَلْكَيِّسُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ وَأَخْلَصَ أَعْمالَهُ.»

هوشمند، كسى است كه خود را بشناسد و اعمالش را خالص سازد.

غررالحكم ج١ ص٢٩٧

خودشناسى ريشه همه سعادت هاى بشرى است.

كسى كه خود را، استعدادهايش را، كرامت و ارزش وجودى خود را، هدف از خلقتش را، نتيجه اعمالش را و... نشناسد، چگونه مى تواند گامهايى در مسير آن سعادت بردارد؟

تباهى و شقاوت و ضايع شدن، فرجام كسانى است كه به خودشناسى اهميت نمى دهند و غافلانه زيست مى كنند و خاسرانه رخت از جهان برمى بندند.

از سوى ديگر، سعادت اخروىِ انسان در گرو عمل هاى دنيوى اوست.

در بازار آخرت، آنچه از انسان مى خرند، عمل صالح و خالص است.

ري، موريانه اى است كه اعمال را مى خورد و بى آنكه انسان بفهمد آنها را نابود مى سازد.

كسى كه يك عمر كار كند و عبادت نمايد، اما نيت او خراب باشد و در انگيزه اش اخلاص نباشد، در هنگامه حسابرسى، تهيدست و زيان ديده است.

پس، هوشمند كيست؟

طبق اين كلام علوى، كياست و هوشمندى در آن است كه انسان هم خود را بشناسد و هم به اخلاص در عمل و پاكسازى نيت و انگيزه بپردازد و اينگونه خويشتن را بيمه كند.

در غير اين صورت، انسان باخته است!

هوشمند، مى كوشد كه نبازد، نه خود را، نه سرمايه اش را، و نه آينده اش را.

و... راه آن خودشناسى و اخلاص است.

## خودپسندان تنها

امام على عليه‌السلام فرمود:

«لا وَحْشَةَ أَوْحَشُ مِنَ العُجْبِ.»

هيچ وحشت و تنهايى، وحشت آورتر از خودپسندى نيست!

غررالحكم ج٦ ص٣٨٠

وحشت و ترس، جايى است كه انسان همدمى نداشته باشد.

داشتن انيس و همدم، مايه قوت قلب و جرأت و اميدوارى است.

كسى مى تواند با ديگران انس بگيرد كه از خود رها شده باشد.

از خود رستن، يعنى ديگران را هم قبول داشتن، براى ديگران هم شخصيت قائل شدن و حرمت نهادن به افراد.

خودپسندى، زمينه حضور ديگران را در قلمرو زندگى انسان از بين مى برد.

خودخواه، فقط خود را قبول دارد.

خود پسند، فقط خويشتن را انسان مى شمارد.

شما نيز، از كسى كه چنين خصلتى دارد گريزانيد و از او خوشتان نمى آيد.

نتيجه آنكه: انسانهاى گرفتار عجب و خودپسندى، نه روحيه انس گرفتن و دوست شدن و صميميت با ديگران را دارند، و نه ديگران به خاطر اين صفت ناپسند، مايل به دوستى با آنانند. پس ايشان تنها و بى همدم مى مانند.

خودپسندى، انسان را در جمع انسانها هم تنها مى گذارد و به غربتى تلخ و جانكاه مى كشاند.

خودپسند، در كنار ديگران هم كه باشد، چون همدمى ندارد، تنهاست و اين تنهايى چه وحشت انگيز و جان فرساست!

رهايى از اين روحيه شوم، رشته محبتهاى ديگران را نسبت به انسان استوارتر مى سازد.

قبول داشتن ديگران و حرمت نهادن و احترام كردن، براى انسان همدم و مونس مى آفريند!

## صدقه، درمان حرص

امام على عليه‌السلام فرمود:

«عَلَيكَ بِالصَّدَقَةِ تَنْجُ مِنْ دِنائَةِ الشُّحِّ.»

صدقه بده، تا از پستى حرص و آز نجات يابى.

(غررالحكم ج٤ ص٢٩٨)

خصلت ها در انسان، با تمرين و ممارست رشد مى كنند و عمل، بستر اين رشد اخلاقى است.

هر صفتى، چه نيك و چه بد، اگر در زندگى انسان مجال بروز و ظهور يابند، تقويت مى شدند. رفتار روزمره ما، ميدانى براى تجلى اين خصلتهاى خوب و بد است.

شُحّ، همان آزمندى و حرص و بخل است، صفتى ناپسند است كه انسان را از بذل و بخشش باز مى دارد و از فقير شدن مى ترساند. شيطان با تقويت اين حس و وسوسه كردن اينكه عطا و بخشش، كاستى را در پى دارد و تو را فقير مى كند، انسان را از اعمال خوب و نيكي ها و خيرات باز مى دارد.

راه عملى سركوب اين خصلت زشت، صدقه است.

صدقه دادن، تمرين عملى بذل و بخشش و گذشتن از مال به سود ديگران است.

ريشه خير و نيكى در نهاد ما نهفته است.

اين بذر را بايد آبيارى كرد، تا نهال احسان رشد يابد و خس و خاشاك حرص و آز، ريشه كن گردد.

براى رشد اخلاقى كودكان هم در اين زمينه، به والدين توصيه شده كه به فرزندان خود مالى بدهند تا با دست خودشان به نيازمندان بدهند. اين نيز تمرين عط و ممارست در بخشندگى است و اين خصلت را در وجود انسان ريشه دار مى سازد.

صدقه، انسان را از پستى و زشتى حرص و مال دوستى و بخل، نجات مى دهد.

## اصلاح خويش

امام على عليه‌السلام فرمود:

«أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنْ إِصْلاحِ نَفْسِهِ.»

ناتوان ترين مردم كسى است كه از اصلاح نفس خويش و خودسازى عاجز باشد.

غررالحكم ج٢ ص٤٣٦

ايجاد تغيير در روحيات، اخلاقيات و رفتارهاى يك انسان، كارى دشوار است.

اصلاح نفس يعنى ايجاد اين دگرگونى و تبديل رذايل به فضايل و جايگزين ساختن خوبي ها و محاسن به جاى بدي ها و معايب و كاشتن گُل و زدودن خار.

اصلاح نفس به يك معنى راحت تر و عملى تر از اصلاح ديگران است، چرا كه انسان هم به خلق و خوى و روحيات و زمينه هاى روحى خود آشناتر و هم براى انجام كارهايى در مسير اين اصلاح، برخود مسلطتر است تا بر ديگران.

اگر ديگران از ما حرف شنوى نداشته باشند، خودمان كه مى توانيم به دانسته ها و صلاحديدهايمان عمل كنيم و مطيع عقل و وجدان و باورهاى مكتبى خود باشيم.

اگر به ديگران نتوانيم دستور بدهيم، خودمان كه مى توانيم به دستورالعملهاى خويش، عمل كنيم.

اگر ديگران را نشناسيم، خود را كه خوب مى شناسيم.

پس، كسى كه نتواند به اصلاح خويش بپردازد، ناتوان ترين مردم است، چون زمينه هاى اين تغييرات بهينه در خود او فراهم تر است تا ديگران.

آنان كه شعار اصلاح جامعه را مى دهند، خوب است گامى هم در مسير خودسازى خود بردارند و اصلاح خود را مقدمه اصلاح ديگران قرار دهند.

اصلاح را از خود شروع كنيم.

## كجا شتاب، كجا درنگ؟

امام على عليه‌السلام فرمود:

«أَلْعَجَلَةُ مَذْمُومَةٌ فى كُلِّ أَمْرٍ إِلاَّ فيما يَدْفَعُ الشَّرَّ.»

عجله و شتاب در هر كارى ناپسند است، مگر در كارى كه شر و بدى را دفع مى كند.

غررالحكم ج٢ ص٨٩

اينكه هر سخن جايى و هر نكته مقامى دارد، نكته مهمى است.

غير از سخن، عمل و رفتار و برخوردها هم به تناسب موقعيتهاى مختلف، بايد فرق كند.

گاهى يك شيوه، در جايى سازنده است و در جاى ديگر و نسبت به شخص ديگر، مخرب و زيان آور.

تشخيص آن مهم است و لازم.

شتاب، به عنوان يك شيوه عمل يا خصلت فردى، يكى از معايب شمرده شده است. شتابزده، معمولاً تصميمهاى نسنجيده مى گيرد. شتابزدگى انسان را به خطا مى اندازد و... عجله كار شيطان است.

اما... اين زشتى عجله و شتاب، يك استثنا هم دارد و آن در مورد دفع شر است، كه در چنين موردى، درنگ و تأمل، بر آن شر و بدى مى افزايد و شتاب، جلوى ضرر بيشتر را مى گيرد.

در معالجه يك بيمارى بايد شتاب كرد،

در دفع يك شبهه يا اشتباه، تسريع لازم است.

در مقابله با يك فساد، بستن يك منفذ آب، اصلاح شكاف سقف، رفع آلودگى اخلاقى، خاموش كردن آتش، هر چه سرعت عمل به كار گرفته شود، جلوى ضرر افزون ترى گرفته مى شود.

حركت لاك پشتى در آنجا كه رخنه اى در سلامت فكرى، اخلاقى، امنيتى و اقتصادى جامعه بروز كرده است، به پيدايش بحران مى انجامد.

شتاب بد است، جز در دفع بدى ها!

## نيكوكارى، زكات نعمت هاست

امام على عليه‌السلام فرمود:

«زَكاةُ النِّعَمِ إِصْطِناعُ المَعْرُوفِ.»

زكات نعمت ها، انجام كارهاى نيك است.

غررالحكم ج٤ ص١٠٦

هر نعمت، علاوه بر آنكه شكر لازم دارد، زكات هم دارد. شكر، نشانه قدرشناسى از نعمت و صاحب نعمت است.

ولى پرداخت زكات هر نعمت، رساندن خيرى از آن به ديگران است. اين كار، مايه افزايش نعمت نيز مى شود. مثل شاخه تاك و درخت كه وقتى زده مى شود و حَرَس مى گردد، درخت پربارتر و نيرومندتر مى شود. سعدى گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زكات مال به دركن، كه فضله رز ر  |  | چو باغبان ببُرد، بيشتر دهد انگور  |
| شكرانه بازوى توانا نيز  |  | دستگيرى از ناتوان است  |

نعمتهاى الهى، گاهى براى آزمودن انسانهاست، تا روشن شود كه از آنها چگونه استفاده مى كنند و در چه راهى به كار مى گيرند و تا چه حدّ رضاى صاحب نعمت را مراعات مى كنند.

معروف، هركار نيك و شايسته و خداپسندى است كه عقل و شرع، خوبى آن را تأييد مى كنند.

آن كه از ثروت، شهرت، موقعيت و اعتبار، نفوذ كلام، جوانى و تندرستى برخوردار است، سزاوار است كه به شكرانه اين همه مواهب الهى، ماليات و زكات آنها را كه نيكى و خيررسانى به ديگران است، ادا كند، تا هم معرفت و حق شناسى خود را نشان دهد، هم دوام نعمت ها را بيمه سازد و هم ديگران را در برخورداري ها و شادي هاى خويش سهيم كند.

اين، نشانه اى از آدميت است!

## همنشين بد، يا تنهايى؟

امام على عليه‌السلام فرمود:

«وَحْدَةُ الْمَرْءِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ قَرينِ السُّوءِ.»

تنهايى انسان، براى او بهتر از همنشين بد است.

غررالحكم ج٦ ص٢٤٣

وزيدن نسيم بر مرداب، هواى عفونت بار با خود مى پراكند،

و... عبور باد ازبوستان، فضا را معطر مى سازد.

اين عطرافشانى يا عفونت پراكنى، نتيجه مصاحبت آن نسيم با گلزار يا مرداب است. روحيّه انسان ها نيز، در اثر مجالست و همنشينى با خوبان و بدان، تغيير مى يابد و تأثير مى پذيرد.

دوست بد، بدترين اثر را در فكر و اخلاق مى گذارد.

بسيارى از آلودگان، معتادان، منحرفان، بزهكاران و اهل گناه، به خاطر معاشرت و دمسازى با دوستان بد و رفقاى ناصالح، به اين واديها كشيده شده اند.

پس چه بايد كرد؟

آيا بايد تنها و منزوى شد و از اجتماع گريخت، يا بايد با همگان بود و با همه محشور و مأنوس شد و گرم گرفت؟

با آنكه منطق دين ما، انس و الفت است و به دوستى و مودت و معاشرت سفارش كرده است، اما بر سر دوراهى تنهايى يا دوست بد، سفارش حضرت امير عليه‌السلام به تنهايى است، چرا كه عوارض آن بسيار كمتر است.

نه آنكه حضرت، مشوق انزوا و روحيّه تنهايى و دورى از مردم باشد، بلكه به بيان زشتى و زيان و خطرات قرين سوء و همنشين ناصالح پرداخته است.

يار بد، بدتر بود از مار بد، چرا كه دوست نامناسب، هم آسيب اخلاقى مى رساند، هم زيان اجتماعى و آبرويى، هم ضربه اقتصادى و مالى.

پس، همنشين بد، بدتر از تنهايى است.

## شناخت دوست و دشمن

امام على عليه‌السلام فرمود:

«عِنْدَ زَوالِ القُدْرَةِ يَتَبَيَّنُ الصَّديقُ مِنَ العَدُوِّ.»

هنگام از دست رفتن قدرت، دوست از دشمن آشكار مى شود.

غررالحكم ج٤ ص٣٢٣

فراز و نشيب حوادث، خيلى چيزها را روشن مى سازد، از جمله دوست و دشمن ر.

كسانى دوستان و همراهان دوره خوشى و رفاه اند. پاى سختى و گرفتارى كه پيش آيد، پاى خود را به عقب مى كشند و خود را به بى خبرى و بيگانگى مى زنند.

عده اى ياران روزگار ثروت و مكنت اند. همين كه فقر و پريشان حالى چهره نمود، چهره آنان پنهان مى شود.

بعضى هم دوستى شان تنها در زمان قدرت و حكومت انسان است. وقتى دوره بركنارى و معزولى پيش آيد، آنان هم خود را كنار مى كشند و حتى حالى هم نمى پرسند.

زوال قدرت، يكى از همان فراز و نشيب هاست كه جوهره اشخاص را بروز مى دهد و خط دوستان واقعى و صميمى را از خط مدعيان دوستى جدا مى سازد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دوست آن باشدكه گيرد دست دوست  |  | در پريشانحالى و درماندگى  |

از اين رو، گاهى بروز مشكلات براى انسان خير و بركت دارد. يكى از بركاتش شناخت افراد است، تا بى جهت به كسى دل نبندد كه دلبسته او نيست و مودت خويش را نثار كسى نكند كه شايستگى محبت و دوستى و فداكارى ندارد.

گاهى فقط بروز يك مشكل مالى يا پيش آمدن بيمارى، كافى است تا پرده از چهره خيلى ها بردارد و محدوده انسانهاى واقعى را از انسان نمايان مشخص سازد.

افراد را بايد آزمود، آنگاه به دوستى برگزيد.

دوستى هم كه امتحانش را داده است، نبايد به سادگى از كف داد.

## زكات زيبايى

امام على عليه‌السلام فرمود:

«زَكاةُ الجَمالِ العِفافُ.»

زكات جمال و زيبايى، عفاف و پاكدامنى است.

غررالحكم ج٤ ص١٠٥

هر نعمتى، اگر درست و در مسير خواسته صاحب نعمت و دهنده نعمت به كار گرفته نشود، به مايه دردسر تبديل مى شود. ناسپاسى، نعمت را به نقمت مبدل مى سازد و بهره گيرى بد از نعمتها، مشكل ساز است.

زيبايى و جمال، نعمتى خداداد است.

عفاف و پاكدامنى و پرهيز از گناه هم، شكرانه و زكات اين نعمت به شمار مى رود.

چه بسيار آنان كه اسير چاه زيبايى خويش اند.

و چه بسيار، گرفتاران كمند جمال و بند زيبارويى.

اگر كسى به خاطر زيبايى رخسار و دلفريبى چهره و اندام، به گناه افتد يا ديگران را به گناه اندازد، حق اين نعمت را ادا نكرده است.

عفاف، خويشتن دارى در برابر هوس ها، جاذبه ها، دل فريبى ها و وسوسه هاى نفس اماره است.

جمال، هرگز مجوز ارتكاب گناه و افتادن به دام و دامن آلودگى و افكندن ديگران به ورطه فساد نيست.

حضرت يوسف عليه‌السلام زيبا بود، اما عفاف ورزيد و به آن مقام رسيد.

ابن سيرين نيز از جمال برخوردار بود، اما به خواسته نامشروع و وسوسه گناه آلود آن زن شيفته، پاسخ نه گفت و به آن كرامت نايل شد.

و خيلى زيبارويان ديگر در تاريخ، كه هم جمال داشتند، هم عفاف!

هرگز مباد كه نعمت، براى ما نقمت گردد!...

## فرجام انديشى

امام على عليه‌السلام فرمود:

«أَعْقَلُ النَّاسِ أَنْظَرُهُمْ فِى الْعَواقِبِ.»

خردمندترين مردم كسى است كه به عاقبت ها و فرجام ها بيشتر بنگرد.

غررالحكم ج٢ ص٤٨٤

بعضى ها فقط پيش پاى خود را مى بينند، برخى آن طرف تر را هم نگاه مى كنند.

برخى فقط حال را در نظر دارند، و كسانى هم به آينده مى نگرند و عواقب و پيامدها و نتايج را هم حساب مى كنند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گاهى راحت امروز، رنج فردا را درپى دارد  |  | گاهى لذت حال، عذاب آينده را فراهم مى سازد  |

و گاهى خطاى امروزى، فردايى آميخته به كيفر و عقوبت و رسوايى را براى خطاكار رقم مى زند.

راستى... عاقل كيست؟ آنكه به لذت و راحت امروز و نقد مى انديشد، يا كسى كه قلمروى وسيع تر و آينده اى دورتر را هم در چشم انداز خويش قرار مى دهد؟

مجرمان پنهانكار، مى پندارند كه زرنگ اند كه در تله گرفتار نمى شوند و ردّپايى بر جاى نمى گذارند. ولى وقتى گرفتار مى شوند به خطاى خود پى مى برند.

آنكه سروكارش به زندان مى افتد، اگر اين روزها را حساب مى كرد، كارش به اينجا كشيده نمى شد. دزد، بزهكار، قاچاقچى و قاتلى كه به خاطر به دست آوردن پول، اكنون خود را در كام حبس يا درپاى چوبه دار مى بيند، شايد فكر نمى كرد كه روزى بايد تاوان آن قلدرى ها، ارعاب ها، پول پرستى ها و لذت جويى هايش را اينگونه بپردازد.

كمى آن طرف تر را هم نگاه كنيم.

روزگار، فقط حال نيست و زمان فقط امروز نيست.

هر كس عواقب را بنگرد، از پشيمانى هم مصون خواهد بود.

## فرصتى براى عفو

امام على عليه‌السلام فرمود:

«لا تُعاجِلِ الذَّنْبَ بِالْعُقُوبَةِ وَاتْرُكْ بَيْنَهُما لِلْعَفْوِ مَوْضِعاً تَحْرُزُ بِهِ الأجْرَوَ الْمَثُوبَةَ.»

در كيفر گناه، شتاب مكن و بين گنان و كيفر، فرصتى و جايى براى عفو باقى بگذار، تا به وسيله آن به پاداش و ثواب دست يابى.

غررالحكم ج٦ ص٣٠٦

برخورد با يك خطاكار، يا از روى انتقامجويى و عداوت است، يا براساس تنبيه و سازندگى.

آنچه به كيفر سريع و شتابزده وامى دارد، گاهى ريشه در انتقامجويى دارد. وگرنه، چه شتابى براى مجازات؟ بايد ديد چگونه مى توان گنهكار را به ترك گناه واداشت؟

البته اين نكته، در كيفرهاى شخصى و گذشت هاى فردى است، نه آنجا كه حقى از جامعه تضييع شده، يا خيانت و خطايى نسبت به عموم انجام گرفته است، كه در آن صورت، كيفر سريع مجرم، به امنيت اجتماعى كمك مى كند.

گاهى تنبيه و عقوبت سريع، مجال عفو و بخشايش را از بين مى برد.

مى توان هرچند ديرتر، كيفر داد. ولى اگر شتاب زده تنبيه كنيم، بعد اگر بخواهيم بگذريم و عفو كنيم، مجال را از دست داده ايم و قابل تدارك و جبران نيست.

فرصت زمانى و فاصله ميان خطاى ديگرى و عقوبت ما، زمينه را براى عفو و گذشت باقى مى گذارد.

اگر بخشوديم، پاداش و ثواب اهل عفو را خواهيم داشت و رضاى خالق رحمان ر.

از خداوند بياموزيم، كه آن قدر در عقوبت تأخير مى كند و مهلت مى كند، كه گويا گناهى سرنزده و جرمى واقع نشده است.

وقتى جاى عفو باقى است، چه شتابى براى مجازات؟

## داد و ستد با زمان

امام على عليه‌السلام فرمود:

«إِنَّ اللَّيلَ وَالنَّهارَ يَعْمَلانِ فيكَ فَاعْمَلْ فيهِما وَ يَأخُذانِ مِنْكَ فَخُذْ مِنْهُم.»

شب و روز در تو عمل مى كنند، تو هم در شب و روز عمل كن، و از تو مى گيرند، پس تو هم از آنها بگير.

غررالحكم ج٢ ص٦٦٧

گذشت زمان، دنيا را كهنه، عمرها را كوتاه و انسانها را پير مى كند.

هر كس به نوعى مشمول مرور زمان و تأثيراتِ گذشتِ عمر و سپرى شدن شب و روز است.

در واقع، ما به نوعى در حال دادوستد با زمان هستيم.

زمان، پيوسته عمر و فرصت و جوانى و شادابى و قواى جسمى را از ما مى گيرد. ولى چه مى دهد؟ اگر ما هوشيار نباشيم، چيزى به ما نمى دهد. ولى اگر متوجه و بيدار باشيم، در مقابل سرمايه اى كه مى دهيم، چيزى دريافت مى كنيم.

دريغ است كه ما عمر بدهيم، ولى سعادت نگيريم! جوانى را بدهيم، ولى دانش و تجربه نيندوزيم.

قواى جسمى و توانايى هاى فكرى و بدنى ما صرف شود، ولى براى آتيه خويش، كاميابى را ذخيره نسازيم.

ما، پيوسته رو به كاهشيم، مثل شمعى كه مى سوزد، مثل يخى كه آب مى شود، مثل آبى كه به زمين فرو مى رود يا تبخير مى گردد.

اين، كار و عمل و تأثيرگذارى شب و روز درماست. ما چه تأثيرى در شب و روز و زمان مى گذاريم؟

آيا آنچه روزگار از ما مى گيرد، در مقابل ما هم چيزى مى گيريم؟

اگر از اين بازار و از اين داد و ستد، تهيدست بازگرديم، زيانكاريم.

## آيين جوانمردى

امام على عليه‌السلام فرمود:

«نِظامُ الفُتُوَّةِ إِحْتِمالُ عَثَراتِ الإخْوانِ وَحُسْنُ تَعَهُّدِ الجيرانِ.»

نظام و آيين جوانمردى، عبارت است از: تحمّل لغزش هاى برادران و رسيدگىِ شايسته به همسايگان.

غررالحكم ج٦ ص١٨٥

هيچ كس نيست كه از جوانمردى خوشش نيايد و ادّعاى مروّت و مردانگى داشته باشد،

ولى... اين خصلت شايسته، در عمل تجلّى مى يابد نه در ادّع.

جوانمردان را با روحيّاتِ والا و خصلت هاى ستوده مى شناسند، نه با شعارهاى جذّاب.

عرصه بروز فتوّت، اجتماع است و ارتباط و معاشرت با ديگران.

كسى كه به خاطر روحيّه حقير و ظرفيّت اندكش، حاضر به گذشت نباشد و پيوسته لغزش هاى ديگران را در نظر داشته باشد، از مردانگى به دور است.

كسى كه از همسايه ها بى خبر باشد و در غم و شادى شريكشان نشود و در همسايگى، حقّ رفاقت و همجوارى را مراعات نكند، آيين فتّوت در او نيست.

مدّعيان مردانگى، بايد روحيّه اى كريم و با گذشت و عاطفه داشته باشند، تا ديگران در سايه عطوفتشان و از رهگذر كرامت و بزرگوارى شان، احساس شخصيّت و امنّيت و آرامش كنند.

هيچ كس بى خطا و لغزش نيست.

خطا پذيرى، خطا پوشى، عذر پذيرى و چشم پوشى، از نشانه هاى جوانمردان است.

فتوّت را در عمل نشان دهيم، نه در ادّعا!

آدم ها عوض مى شوند!

امام على عليه‌السلام فرمود:

«أَلْمَرْءُ يَتَغَيَّرُ فى ثَلاثٍ: أَلْقُرْبُ مِنْ المُلُوكِ وَالْوِلاياتِ وَالْغِن.»

انسان در سه مورد عوض مى شود و تغيير مى يابد:

١- نزديك شدن به پادشاهان ٢- حكومت ورياست يافتن ٣-ثروتمندى.

غررالحكم ج٢ ص١٤٦

انسان، با همه ادعاهايش، خيلى ضعيف است.

با يك غوره سردى اش مى شود و با يك كشمش، گرمى اش.

داستان برخوردارى انسان از مال و منال و جاه و رياست و ثروت، از همين قبيل است.

وقتى روح، كوچك باشد و ظرفيت آدمى اندك، خيلى زود تحت تأثير جلوه هاى مادى قرار مى گيرد و خود را مى بازد. خود باختگى، آفت نام و مقام است.

تقرب يافتن به دربارها و حاكمان و رؤسا، براى بعضى غرورآور است.

رسيدن به پست و مقام و ميز و عنوان، برخى را از خودشان هم بيگانه مى سازد، تا چه رسد به مردم و محرومان.

ثروت و تمكن هم براى بعضى سرمستى مى آورد.

اگر كسى به اينگونه جاه و جلال و مكنت و موقعيت رسيد و خود را نباخت، فرد خودساخته و نيرومندى است.

و كسى كه با ميز رياست و عنوان وكالت و وزارت و معاونت و مشاورت و... همان شخصى نماند كه بود، بلكه عوض شد و اخلاق و برخوردش تغيير يافت، انسان ضعيف و حقيرى است، هر چند خود را بزرگ ببيند و ادعاهاى بزرگ تر داشته باشد.

قوى كسى است كه در حال رياست و توانگرى و مقام هم خويش را نبازد!

## اظهار فقر يا غنا؟

امام على عليه‌السلام فرمود:

«إِظهارُ الغِنى مِنَ الشُّكْرِ.»

اظهار بى نيازى (و آشكار ساختن نعمت) نوعى از سپاس است.

غررالحكم ج١ ص٢٩٧

بعضى ها عادت دارند هميشه از مشكلات، نيازها، گرفتارى ها و غم و غصه هاى خود حرف بزنند و كمبودهايشان را مطرح كنند و هميشه بنالند و زارى كنند.

گويا هيچ نعمتى ندارند و هيچ روزنه اى از خير و نعمت به رويشان باز نشده است.

زهى بى انصافى!

اين همه برخوردارى از نعمت هاى بى شمار پيدا و پنهان خدا، ولى پيوسته دم از فقر زدن، شايسته انسان هاى شكور و حق شناس نيست.

در احاديث آمده است كه وقتى خداوند، نعمتى به بنده اى مى دهد، دوست دارد كه آثار آن را در او و عملها و اظهاراتش ببيند.

كسى كه دارد ولى بهره نمى برد، نمى خورد، نمى پوشد، اظهار نمى كند، بلكه آن را كتمان نيز مى كند، پرده بر نعمت هاى الهى كشيده و اين نوعى ناسپاسى و كفران نعمت است.

اگر كسى متمكن و ثروتمند است، نبايد مثل بخيلان و فقيران و تهي دستان خود را وانمود كند و خسّت نفس نشان دهد.

اظهار توانگرى، به نوعى شكر نعمت و برخوردارى به شمار مى آيد، البته، تا حدى كه به تكبر، تفاخر و خودبرتربينى و تحقير ديگران نيانجامد!

## غصه بر چه؟

امام على عليه‌السلام فرمود:

«لا تُشْعِرْ قَلبَكَ الْهَمَّ عَلى مافاتَ، فَيَشْغَلُكَ عَمَّا هُوَ آتٍ»

دلت را براندوه آنچه از دست رفته و گذشته، مشغول نساز، كه تو را از آنچه خواهد آمد، غافل ساخته و باز مى دارد.

غررالحكم ج٦ ص٣٤٥

گاهى گذشته، مى تواند چراغ آينده باشد.

اين در جايى است كه از گذشته براى آينده عبرت و تجربه بيندوزيم و به كار بنديم.

ولى غصه بر آنچه گذشته است، ذهن و دل ما را گاهى چنان مشغول مى سازد كه از آينده نگرى باز مى مانيم.

عمرى كه گذشت و جوانى كه سپرى شد و سرمايه اى كه سوخت، ديگر بازگشتنى نيست. پس نبايد غم بيهوده براى آن داشت.

بايد آينده را ديد و به آن انديشيد، تا آن هم مثل گذشته نسوزد و دود نشود.

نه در اندوه گذشته بايد زيست، نه در رؤياهاى خيالى آينده.

بايد واقعيت را شناخت و امروز براى فردا فكر و تدبير كرد، نه صرفاً خيال پرورى و آرزوهاى دور و دراز و دست نايافتنى.

غصه بر آنچه از دست رفته، آب گذشته را به جوى باز نمى گرداند.

فرصت هايى كه در پيش داريم، مثل آبهايى است كه در آينده به جوى عمر سرازير خواهد شد.

بايد از هدر رفتن و تباه شدن آن جلوگيرى كرد و با نظم و تدبير از آن كار كشيد و بهره برد.

گاهى غصه برگذشته، ما را از فكر به آينده هم باز مى دارد. هشيار باشيم كه آينده ما هم به سرنوشت ديروزمان گرفتار نشود.

## ترك عادت

امام على عليه‌السلام فرمود:

«أَلفَضيلَةُ غَلَبَةُ العادَةِ»

فضيلت، غلبه بر عادت است

غررالحكم ج١ ص٩٧

نيروى مهمّ و سرنوشت سازى كه به نام اراده در انسان است، عامل برترى و امتياز او به شمار مى رود.

اسارت زشت و تلخ است. هر چند اسير شدن در دست يك عادت باشد.

آنچه انسان را از اين اسارت، آزاد مى سازد، همين بهره گيرى از موهبت و نعمت الهى اراده و عزم است.

هر چند ترك عادت، بسيار دشوار است، ولى شدنى است.

همين كه مى شود يك عادت را ترك كرد، راه رشد و فلاح را به انسان نشان مى دهد.

نبايد تسليم فرهنگ نمى شود شد.

و نبايد براى ترك عادتهاى ناپسند، نمى توانم گفت.

آنان كه گرفتار اعتياد به سيگار، مواد مخدر، چشم چرانى، غيبت، دروغ، پرخورى و... هستند، چنين نيست كه اين نقطه ضعفها به عنوان يك اصل تغيير ناپذير بر پيشانى و در دفتر تقدير و سرنوشت آنان نوشته شده باشد و نتوانند از چنگ آنها رها شوند.

مهم، خواستن است.

از قديم هم گفته اند: خواستن توانستن است.

به هر حال، تن دادن به خواسته هاى نفس و حركت در مسير عادت ها و اعتيادها بى هنرى است.

هنر و فضيلت آن است كه انسان بر عادت خويش غلبه كند.

## مهار خشم و شهوت

امام على عليه‌السلام فرمود:

«أَعْظَمُ النَّاسِ سُلطاناً عَلى نَفْسِهِ مَنْ قَمَعَ غَضَبَهُ وَأَماتَ شَهْوَتَهُ»

تواناترين مردم بر تسلط بر خويشتن، كسى است كه خشم خود را سركوب كند و شهوت خود را بميراند.

غررالحكم ج٢ ص٤٥١

خشم و شهوت، از قوى ترين نيروها و غريزه هاى نهفته در وجود انسان است.

بدون غضب، قدرت دفاعى نخواهد بود و بدون شهوت، نسل بشر تداوم نخواهد يافت.

حكمت خداوندى براساس اهداف و ضرورت هايى اين دو قوه غضبيّه و شهويّه را قرار داده است، اما... مهم، نحوه به كارگيرى اينهاست.

كنترل اين دو غريزه و در اختيار بودن آنها، ارزش آفرين است.

برعكس، رها و لجام گسيخته بودن آنها، شرّآفرين و رسوا كننده است.

طغيان غضب و شهوت، عقل را زندانى مى كند و كارهاى انسان به جاى عقلانى بودن، نفسانى مى شود.

در لحظه عصبانيت و خشم، اغلب تصميم ها نسنجيده و نابخردانه است.

شهوت و غريزه جنسى هم، گاهى چشم عقل را مى بندد و انسان را از ديدن حقيقت و مصلحت و آينده و آبرو، باز مى دارد.

كسى كه خشم را مهار كند و شهوت را كنترل نمايد، از قوى ترين افراد است.

قوى ترين انسان، كسى است كه بر خودش مسلّط باشد، يعنى خويشتن دارى در هنگام غضب و شهوت!

## خانه خرابى

امام على عليه‌السلام فرمود:

«أَلْحَجَرُ الغَصْبُ فِى الدَّارِ رَهْنٌ عَلى خَرابِها»

سنگ غصبى در خانه، گرو و ضامن ويرانى آن خانه است.

غررالحكم ج٢ ص٥٠

زندگى اگر به حرام آلوده شود، از صفا و معنويت تهى مى شود و رنگ گناه به خود مى گيرد.

تصرف نامشروع در مال ديگرى غصب است.

خانه اى كه با پول حرام و امكانات ناپاك و اموال و ابزار و مصالح و امكاناتى كه از راه غصب فراهم شده و حق ديگران در آن هاست، ساخته شود براى صاحب خانه سعادت كه نمى آورد هيچ، او را خانه خراب هم مى سازد.

حتى اگر يك سنگ و آجر، يك تيرآهن و يك كيسه سيمان، از اموال غصبى در ساختمان خانه به كار رود، آينده و سعادت و فلاح صاحب خانه را خدشه دار مى سازد.

يعنى مسأله حلال و حرام، تا اين اندازه مهم است، حتى در باره يك سنگ و آجر آن هم بايد پاسخگو بود.

وقتى نمازخواندن، وضو گرفتن، غسل كردن و سكونت داشتن در جايى كه حق ديگرى به آن تعلق گرفته است، باطل و حرام است، اين چه چيزى جز خانه خرابى است؟

آيا مى توان با عبادت در محل غصبى و با لباسى كه از مال حرام تهيه شده، به خدا نزديك شد؟

حرام، آتشى است هستى سوز، نگذاريم وارد زندگى هايمان شود و آن را تباه كند.

## خواب و سراب دنيا

امام على عليه‌السلام فرمود:

«ألدُّنيا حُلمٌ وَالإِغتِرارُ بِها نَدَمٌ.»

دنيا خواب است و مغرور شدن به آن، مايه پشيمانى است.

غررالحكم ج١ ص٣٦٤

رؤياهاى شيرين، گرچه لذتى موقت، آن هم در خواب براى انسان دارد، ولى در عالم واقع، هيچ يك از آن صحنه هاى رؤيايى و مناظر خيال انگيز و خوشي هاى دلنواز، وجود ندارد.

دنيا در نگاه عارفان، مثل همين رؤياست.

واقعيت و حيات برتر، در پس ديوار اين دنيا نهفته است.

به تعبير قرآن كريم، سراى زندگى و حيات، آخرت است.

گرچه دنيا جاذبه ها و لذتهايى دارد و خيليها در پى همان هايند، ولى لذت ابدى و نعمت پايدار و كاميابى اصلى در آن دنياست كه نه شادىِ آن آميخته به غم است، نه حيات آن درگير با مرگ و نه نعمتهاى آن رو به كاهش و زوال.

در مقايسه دنيا و آخرت، در مى يابيم كه دنيا خوابى بيش نيست.

حال دنيا را بپرسيدم من از فرزانه اى

گفت يا آب است، يا خواب است، يا افسانه اى

فريب خورده كسى است كه در سايه موقت، جايگاه استراحت ابدى بسازد و بر موج ناپايدار و آب دريا نقش زند و تصوير كشد.

آنكه به اين دنيا دل مى بندد و مغرور مى شود، جز ندامت هيچ بهره اى نخواهد داشت.

مرگ، سحرگاهى است كه ما را از خواب دنيا بيدار مى كند و خمار شب را از سر مى پراند.

دريغ آنكه پس از عمرى زيستن، انسان دريابد كه در خواب بوده و در پى سراب دويده است.

## فرجام فتنه انگيزان

امام على عليه‌السلام فرمود:

«مَن شَبَّ نارَ الفِتنَةِ كانَ وَقُوداً لَه»

هركس آتش فتنه را برافروزد، خودش هيزم و آتشگير آن خواهد بود.

غررالحكم ج٥ ص٤٥٨

برخى كارها، نتايج و پيامدهايى فورى دارد كه در همين دنيا به افراد برمى گردد.

فتنه هم يكى از آنهاست.

ايجاد هرج و مرج و آشوب و بلوا، محيط را بر همه تباه و نامناسب مى سازد. خود فتنه انگيز هم در آتشى كه برمى افروزد، مى سوزد.

هر آتشى، با هيزم و سوختى برافروخته تر مى شود. هيزمى كه شعله هاى فتنه را برافروخته تر مى سازد، خود فتنه گر است.

حادثه آفرينان و بلواسازان، مى پندارند مى توانند فتنه ها را برانگيزند و از دور به تماشاى سوختن اين و آن مشغول باشند.

غافل از آنكه خودشان هم گرفتار همان شعله ها و شراره هاى هستى برانداز مى شوند. سرانجام آنان كه آشوب مى آفرينند، افتادن در كام همان بلواهاست. خداوند چه سنت عادلانه اى بنياد نهاده است!

سوختن فتنه گر، در آتشى كه خود برمى افروزد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ديدى كه خون ناحق پروانه، شمع را  |  | چندان امان نداد كه شب را سحر كند  |

دام براى ديگران نگستريم، كه دامنگير خودمان خواهد شد.

و... هيزم كش آتش فتنه نشويم، كه خودمان در شعله اش خاكستر خواهيم شد.

## اولويت بندى

امام على عليه‌السلام فرمود:

«مَنِ اشْتَغَلَ بِما لا يَعْنيهِ فاتَتهُ ما يَعْنيهِ»

كسى كه به كارى بپردازد كه به او مربوط نمى شود، كارهاى مربوط و مفيد براى او از دستش مى رود.

غررالحكم ج٥ ص٣١٢

زمان، امانتى در اختيار ماست تا با بهره گيرى از آن، به هدف برسيم و سود ببريم. زمان محدود است و كارها و اشتغالات، نامحدود و فراگير.

كسى كه بر فرصتها و عمر خويش حاكم باشد، مى داند كه آن را كجا و چگونه صرف كند و اين سرمايه را در كجاها خرج نكند و در كدام راه به كار گيرد كه برايش سودآور و مفيد باشد.

اين مديريت بر زمان، شرط نخست توفيق در كارهاست.

پس، بايد كارها را درجه بندى و اولويت بندى كرد و از پرداختن به آنچه به درد ما نمى خورد و به كارمان نمى آيد پرهيز كرد.

اين كار، جلوى حسرت ها و پشيماني هاى بعدى را مى گيرد.

در سيره پيامبر خدا و بعضى از ائمه هم نقل شده كه آن بزرگواران آنچه را كه لايعنيه بود، ترك مى كردند، يعنى حرف زدن، كاركردن و پرداختن به آنچه در قلمرو نيازها، خودسازي ها و منافع دنيوى و اخروى آنان نبود، در پرونده كارى آنان جايى نداشت.

چيزى مى گفتند كه بازده داشته باشد، نه لغو.

كارى مى كردند كه مفيد و لازم باشد، نه بيهوده.

اگر انسان، عاقلانه براى كارهايش برنامه ريزى نكند و نيرو و فرصت و جوانى و امكانات را صرف كارهاى غير لازم، غير مفيد و كم اهميت كند، از اينكه كارهاى لازم تر و مهمتر از او فوت مى شود. پشيمان خواهد شد.

به كارى بپردازيم كه بيرزد و بصرفد!...

فهرست مطالب

[مقدمه 3](#_Toc535695041)

[همدلى با اهل بيت 5](#_Toc535695042)

[گزينش دوست 6](#_Toc535695043)

[واقعگرايى 7](#_Toc535695044)

[رعايت اولويّت ها 9](#_Toc535695045)

[آزادِ اسير، برده آزاد 10](#_Toc535695046)

[چراغ راه 11](#_Toc535695047)

[كم گويى و گزيده گويى 12](#_Toc535695048)

[آموزش مهمترها 13](#_Toc535695049)

[فرصت هاى بى برگشت 14](#_Toc535695050)

[اول انديشه، وآنگهى گفتار 15](#_Toc535695051)

[درخت وجود، ميوه عمل 16](#_Toc535695052)

[آراستگى 18](#_Toc535695053)

[از چاپلوسى تا تهمت 19](#_Toc535695054)

[راز محبوبيت 21](#_Toc535695055)

[همسايه دارى 23](#_Toc535695056)

[فاصله بينش و بينايى 24](#_Toc535695057)

[همنشينى با گل 26](#_Toc535695058)

[نشانه هاى فرزانگى 27](#_Toc535695059)

[گروگان حرص و آز 28](#_Toc535695060)

[در نهان و آشكار 29](#_Toc535695061)

[خرج به جا 30](#_Toc535695062)

[خوارى در زمان بركنارى 31](#_Toc535695063)

[در خط انبياء 32](#_Toc535695064)

[رابطه پدران و فرزندان 34](#_Toc535695065)

[حكومت بر دل ها 35](#_Toc535695066)

[اين عمر پرشتاب 36](#_Toc535695067)

[رابطه پرخورى و بيمارى 38](#_Toc535695068)

[عبادت خالصانه 39](#_Toc535695069)

[قدر عافيت كسى داند كه... 40](#_Toc535695070)

[عاقلانه تر 41](#_Toc535695071)

[آب حلم بر آتش غضب 42](#_Toc535695072)

[گرفتاران رنج ابدى 43](#_Toc535695073)

[تا دير نشده 44](#_Toc535695074)

[با دوستان پدر 45](#_Toc535695075)

[توفيق خدمت 46](#_Toc535695076)

[جواب نمى دانم 48](#_Toc535695077)

[از عمل تا حساب 50](#_Toc535695078)

[تازه يا كهن، كدام يك؟! 51](#_Toc535695079)

[رمز و راز آقايى 52](#_Toc535695080)

[ناگفتنى ها 53](#_Toc535695081)

[نعمت امنيت 54](#_Toc535695082)

[رهبرى، محور وحدت 55](#_Toc535695083)

[تكريم خويشاوندان 56](#_Toc535695084)

[احترام از روى ترس 57](#_Toc535695085)

[دنيا فداى آخرت 59](#_Toc535695086)

[زكات توانگرى 61](#_Toc535695087)

[تبادل نظر 62](#_Toc535695088)

[علامت خطر! 63](#_Toc535695089)

[دين به دنيا فروشان 64](#_Toc535695090)

[دوستيهاى پايدار 66](#_Toc535695091)

[تدبير و آينده نگرى 67](#_Toc535695092)

[كار مستمر 68](#_Toc535695093)

[ره توشه آخرت 69](#_Toc535695094)

[بيم عقوبت 71](#_Toc535695095)

[صبر و ظفر 72](#_Toc535695096)

[عينك واقع بينى 73](#_Toc535695097)

[كفاف و عفاف 74](#_Toc535695098)

[دوام دوستى 75](#_Toc535695099)

[خودپسندى 76](#_Toc535695100)

[قدرت راز دارى 77](#_Toc535695101)

[بردگى شهوت 78](#_Toc535695102)

[قاصد مرگ 79](#_Toc535695103)

[پارسايى 80](#_Toc535695104)

[معيار غم و شادى 82](#_Toc535695105)

[زمان شناسى 83](#_Toc535695106)

[حكومت و پشتوانه مردمى 85](#_Toc535695107)

[رابطه فقر و اسراف 87](#_Toc535695108)

[پاسخى به نام سكوت 89](#_Toc535695109)

[نوعى سپاس 90](#_Toc535695110)

[مشغوليت و مسؤوليت 92](#_Toc535695111)

[بهترين مشاوران 94](#_Toc535695112)

[خورشيد پنهان 95](#_Toc535695113)

[سياست نيكو 97](#_Toc535695114)

[درست كارى 98](#_Toc535695115)

[روزه درمانى 100](#_Toc535695116)

[در پيشگاه خدا 102](#_Toc535695117)

[فرصت محاسبه 103](#_Toc535695118)

[ترس از گناهان 105](#_Toc535695119)

[عبرت ها 107](#_Toc535695120)

[هنرِ گوش دادن 109](#_Toc535695121)

[دين، خرج دنيا؟ 111](#_Toc535695122)

[بدترين مردم 113](#_Toc535695123)

[حق شناسى 115](#_Toc535695124)

[كمال همنشين 116](#_Toc535695125)

[عوارض بدگمانى 117](#_Toc535695126)

[سخن و سكوت 119](#_Toc535695127)

[دشمن ضعيف 120](#_Toc535695128)

[رمز دوام دوستى 121](#_Toc535695129)

[خلوص و خودشناسى 122](#_Toc535695130)

[خودپسندان تنها 123](#_Toc535695131)

[صدقه، درمان حرص 125](#_Toc535695132)

[اصلاح خويش 126](#_Toc535695133)

[كجا شتاب، كجا درنگ؟ 127](#_Toc535695134)

[نيكوكارى، زكات نعمت هاست 128](#_Toc535695135)

[همنشين بد، يا تنهايى؟ 129](#_Toc535695136)

[شناخت دوست و دشمن 131](#_Toc535695137)

[زكات زيبايى 133](#_Toc535695138)

[فرجام انديشى 135](#_Toc535695139)

[فرصتى براى عفو 136](#_Toc535695140)

[داد و ستد با زمان 137](#_Toc535695141)

[آيين جوانمردى 138](#_Toc535695142)

[آدم ها عوض مى شوند 139](#_Toc535695143)

[اظهار فقر يا غنا؟ 140](#_Toc535695144)

[غصه بر چه؟ 141](#_Toc535695145)

[ترك عادت 142](#_Toc535695146)

[مهار خشم و شهوت 143](#_Toc535695147)

[خانه خرابى 144](#_Toc535695148)

[خواب و سراب دنيا 145](#_Toc535695149)

[فرجام فتنه انگيزان 146](#_Toc535695150)

[اولويت بندى 147](#_Toc535695151)